بولتن کنگره شماره ۴

بخش ۱

www.iranarchive.com

بها ۸۰ ریال (۱/۵ دلار آمریکا ـ ۲ مارک آلمان فدرال)

فهرست

در راه تصحیح انحرافات (مجید) ۳
درباره تز ارتجاع سیاه (کیومرث) ۱۵
مرحله انقلاب ایران، مضمون و وظایف (فرشید) ۲۲
"حاکمیت انقلابی خلق" استمرار انحرافات گذشته
نکاتی در رابطه با مسایل دولت و انقلاب (مراد) ۳۲
ماهیت اختلاف در کجاست؟ (جهانگیر) ۵۱
برخی نکات پیرامون انقلاب ملی دمکراتیک (احمد) ۶۰

www.iran-archive.com

در راه تصحیح انحرافات

مقدمه

واقعیات و تجارب چند ساله اخیر نشان داد که تجمع قوا، بررسی تجارب و درسهای انقلاب و آماده شدن برای پیکارهای جدی، تنها راه علمی و عملی و انقلابی بود که رهبری سازمان می‌بایست به آن عمل می‌کرد. در زمینه اثبات ضرورت بحث‌های درون سازمانی حول برنامه و مشی گذشته و دستیابی به برنامه نوین، مطلبی در خرداد سال ۶۴ تهیه و در اختیار کمیته مرکزی قرار دادم این مطلب تلاشی بود برای دعوت از همه رفقا در پیوستن به روند برخورد انتقادی خلاق، علنی و صریح به انحرافات گذشته و دست یابی به برنامه و مشی نوین. در عین حال این نوشته نقدی بود بر پیش انحرافی حاکم بر سازمان جهت دستیابی به حقیقت.

از آنجا که این نوشته علیرغم وجود برخی عناصر تفکر کهنه در آن، در کلیت خود و نیز به لحاظ متدیک ارزش خود را حفظ کرده است و نیز بیانگر روش بنیان‌های فکری و نوع برخورد من با گذشته و حال و آینده است لازم دیدم در بولتن کنگره به چاپ برسد. لازم به توضیح است که در پروسه بررسی و انتقاد از انحرافات گذشته در راه دستیابی به برنامه جدید، ما راه پرپیچ و خمی را گذراندیم. طبیعتا نظرات من هم در مراحل گذار نمی‌توانست عاری از ابهامات و انحرافات باشد. زندگی در هر گام چه در طبیعت، چه در جامعه و چه در اندیشه وجود بازمانده‌های کهنه را در هر پدیده نو بما نشان می‌دهد. و بینش نو در سازمان ما نیز نمی‌تواند از این قاعده مستثنی باشد.

من در آن مقاله، مسئولانه و دلسوزانه راه چگونگی تامین وحدت طراز بالای سازمان را خاطرنشان کردم و در واقع هم با فکری که شعار "زندگی به سان سابق" را طرح می‌کرد و هم با فکری که شعار "زندگی کن و بگذار زندگی کنند" را می‌داد، برخورد نمودم در آنجا تاکید کردم که شرط تامین وحدت طراز بالای سازمان، مبارزه ایدئولوژیک رفیقانه، مسئولانه با انحرافات عمیق و وسیع فکری و سیاسی در سازمان، طرد این انحرافات، تعمیق مارکسیسم ـ لنینیسم در سازمان در راستای دست یابی به برنامه و مشی نوین است.

اکنون نیز بر همان باورها هستم و معتقدم که مسئولیت هر رفیق فدایی، هر عضو کادر بویژه هر فرد از دستگاه رهبری سازمان با این محک می‌خورد که چه میزان در عمل و کردار برای حفظ وحدت سازمانی در راستای ارتقاء جا و مقام شایسته سازمان در جنبش کمونیستی و خلق مبارزه می‌کند.

یکبار دیگر لازم است تاکید کنم که هر اندیشه ای که مانع تجمع قوا گردد، هر اندیشه ای که مانع یکارگیری خرد و تجربه جمعی در سازمان گردد و بدتر، باعث پراکندگی قوا گردد، اندیشه شکست و تفرقه سازمان است. از نظر من امکانات وسیعی برای حفظ یکپارچگی و وحدت سازمان وجود دارد. این امکانات در دست اعضاء سازمان است. کنگره عالیترین تجلی اراده و خرد موجود سازمان است. در شرایط کنونی، نخستین کنگره سازمان تنها امکان واقعی برای حفظ وحدت و یکپارچگی سازمان است.

پیش بسوی حفظ وحدت و یکپارچگی سازمان

پیش بسوی کنگره

مجید ۶۶/۶/۲۶

www.iran-archive.com

۱ ـ ضرورت مبارزه ایدئولوژیک

اکنون مبارزه بر سر برنامه و خط مشی میان نمایندگان سیاسی همه اقشار و طبقات اجتماعی، انقلابی و ضد انقلابی، انقلابی و ترقیخواه و غیر انقلابی حتی میان کادرها و اعضا احزاب و سازمانهای سیاسی بنحو بی‌سابقه‌ای جریان دارد. هیچ حزب و سازمانی را نمی‌توان یافت که اختلاف در برنامه و خط مشی پیکی از بزرگترین معضلات آن بدل نشده باشد. مروری بر اختلافات درونی رژیم چ. ا، سلطنت طلبان، لیبرالها، احزاب و سازمانهای دمکراتیک و احزاب و سازمانهای درون جنبش کمونیستی میهنمان، جملگی موید این امر است. مبارزه ایدئولوژیک در جامعه ما هیچوقت باین حدت و صراحت و باین گستردگی نبوده است و در این بین آنچه که حائز اهمیت جدی است و جای کاملا ویژه‌ای بخود اختصاص داده است همانا مبارزه ایدئولوژیک دشمنان طبقاتی طبقه کارگر علیه ایدئولوژی طبقه کارگر است. هم اکنون مارکسیسم ـ لنینیسم به نحو بی‌سابقه‌ای آماج حملات زهرآگین همه جریانات سیاسی غیرپرولتری قرار دارد. از ارتجاع قرون وسطایی تا ارتجاع نوجامعه معاصر، از تمامی لایه‌های بورژوازی تا خرده بورژوازی همه و همه بر علیه جهان‌بینی و تئوری دورانساز و انقلابی ما به ستیز برخاسته‌اند. این مبارزه در همه اشکال گاه بطور آشکار و عیان و گاه پوشیده و نهان ادامه دارد.

ارتجاع قرون وسطایی و ارتجاع نوجامعه نیک می‌دانند که برای موفقیت در این نبرد و برای اینکه جنبش طبقه کارگر و توده‌ها را بسوی راه خود برده و به شکست بکشانند، قبل از همه باید زرادخانه تئوریک و ایدئولوژیک طبقه کارگر را از بیرون و درون جنبش کمونیستی و با وارد آوردن ضربات فیزیکی و معنوی بر آن خاموش و بی‌صدا سازند. تئوری و تجربه نشان داده که نفوذ ایدئولوژی غیرپرولتری در افکار و اندیشه‌های احزاب و سازمانهای کمونیستی از مهمترین و کارا ترین اهرم‌های دشمنان طبقاتی طبقه کارگر برای تسخیر ایدئولوژیک جهت خنثی کردن آثار فعالیت این احزاب و سرانجام تلاشی و شکست آنهاست. مرتجعین قرون وسطایی، جریانات بورژوایی و خرده بورژوائی، مدتهاست که مبارزه ایدئولوژیک همه‌جانبه و گسترده‌ای را جهت تسخیر ایدئولوژیک حزب طبقه کارگر و سازمانهای کمونیستی، سازمان داده‌اند و و متاسفانه موفقیت‌های بزرگی نیز در این راه کسب کرده‌اند. از این رو ضرورت مبارزه ایدئولوژیک علیه ایدئولوژی ارتجاع قرون وسطایی، بورژوازی و خرده بورژوازی، نه تنها در خارج از جنبش کمونیستی و در سطح جامعه، بلکه در درون خود جنبش کمونیستی نیز همانا بازتاب طبیعی و خصلت عینی مبارزات طبقاتی جاری است. این مبارزه خارج از اراده و تمایل شخصی این یا آن رفیق، بصورت یک ضرورت عینی جامعه ما در آمده است. پاسخ مثبت باین ضرورت در این مرحله از مبارزه طبقاتی که دفاع از مارکسیزم ـ لنینیزم بردن آگاهی سوسیالیستی بمیان طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش و گسترش و تحکیم پیوند سازمان با طبقه کارگر بیک ضرورت عینی و الزام فوری تبدیل گشته، اهمیت فوق العاده پیدا می‌کند و جزو مبرم‌ترین و عاجل‌ترین وظایف سازمان ما در می‌آید. گسترش مبارزه ایدئولوژیک در جامعه و در درون احزاب، انعکاس قانونمندی مبارزه طبقاتی جاری است و هیچ حزب و سازمان اصیل کمونیستی راه گریز از آن را ندارد و باید که شجاعانه ضرورت بسراغ آمده را پاسخ گفت.

شاید برخی از رفقا ایراد بگیرند که آیا اینهمه توضیح واضحات نیست؟ در جواب باید گفت که نه رفقا! متاسفانه بی توجهی غیر مسئولانه نسبت باین مسایل پرواضح در میان ما عمیقتر از آنستکه بتوان حتی در مورد توضیح ضرورت خود مبارزه ایدئولوژیک سکوت کرد. این امر ظاهرا حکم الفبا را دارد، اما در واقع حتی ما به آموزش این الفبا نیز نیازمند هستیم. مدت ۲ سال است که مبارزه ایدئولوژیک علیه ایدئولوژی، برنامه و خط مشی جریانات سلطنت طلب، لیبرالهای، مسلمانان مبارز و مجاهدین تعطیل است. عجالتا هم کاری به کار انحرافات درون جنبش کمونیستی و انحرافات درون سازمان نداریم. پرسیدنی است که آیا این اندازه بی‌توجهی نسبت به مبارزه ایدئولوژیک در سطح جامعه یک امر تصادفی بوده است؟ باید گفت که متاسفانه هنوزهم قانونمندی رابطه مبارزه سیاسی و مبارزه ایدئولوژیک در میان ما بخوبی درک نشده است و هنوز هم عده زیادی از ما با امر مبارزه ایدئولوژیک به شیوه "برخورد طبقاتی مارکسیستی" برخورد نمی‌کنند. برای عده‌ای از رفقا هنوزهم روشن نیست که بدون مبارزه ایدئولوژیک صریح و قطعی علیه ایدئولوژی‌های غیر پرولتری در جامعه و اندیشه‌های متعلق به این ایدئولوژیهای که در درون جنبش کمونیستی و از جمله درون سازمان قویا نفوذ کرده است هرگز نمی‌توان م.ل و آگاهی سوسیالیستی را به میان طبقه کارگر و توده‌ها برد. برای این رفقا هنوز روشن نیست که بدون این مبارزه

www.iran-archive.com

امکان ندارد بتوانیم مبارزه سیاسی قاطع و انقلابی علیه نظام منحط ج.ا. را پیش ببریم. این را تجربه نزدیک به ۱۴۰ سال جنبش کمونیستی به ما می‌گوید و تجربه همه احزاب لنینی هم بر آن تاکید دارد. رفیق کوروالان دبیر اول حزب کمونیست شیلی می‌گوید، بدون مبارزه ایدئولوژیک آشتی‌ناپذیر با اپورتونیزم راست و "چپ" در صفوف جنبش انقلابی، رهبری موفقیت آمیز روند انقلابی غیر ممکن است."

کاربست این حکم لنینی در مبارزه طبقاتی برای ما فقط دارای ارزش تئوریک نیست بلکه ارزش عملی معین و مشخص را در بر دارد. رهبری سازمان در چند سال گذشته عملا ارزش علمی این حکم لنینی مبارزه طبقاتی را با تمام وجود لمس کرد و دید که چگونه اندیشه‌های کهنه و محافظه کارانه باقیمانده از گذشته به ستیز علیه خط مشی انقلابی جدید که جوهر و هسته اصلی آن را مبارزه در راه سرنگونی نظام منحط ج.ا. تحقق رهبری طبقه کارگر در انقلاب "ضد امپریالیستی ـ دمکراتیک و خلقی" و استقرار جمهوری ملی ـ دمکراتیک و خلقی تشکیل می‌دهد، برخاست و بر سر راه تدوین آن موانع ایجاد کرد. همه ما دیدیم که بدون مبارزه ای جدی و پیگیرانه علیه انحرافات گذشته نمی‌شود در تدوین خط مشی انقلابی علیه رژیم منحط قدمی به جلو برداشت. در شرایطی که رهبری سازمان می‌بایستی در مقام پیشرو طبقه کارگر صریح ترین پاسخهای ممکن را به ضرورت‌های عینی جامعه می‌داد، انحرافات موجود و مسلط بر رهبری موجب آن می‌شد که خط مشی غیرپرولتری مبتلی بر "تحول از درون رژیم ج.ا." و سرکار آمدن یک دولت با سمتگیری "مردمی" که سرکار آمدنش هم لزوما مستلزم سرنگونی حاکمیت نبود، بر سازمان حاکم گردد. ما دیدیم که چگونه مدافعین فکر کهنه مخالفین سرسخت شعار سرنگونی بودند. هم حزب توده و هم رفقای ما در مهرماه ۶۳ مخالف جدی سیاست سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی بودند.

به اعتقاد ما تنها با درک مارکسیستی از مبارزه با انحرافات درون حزبی، با درک ضرورت عینی مبارزه ایدئولوژیک و رابطه دیالکتیکی این مبارزه با مبارزه سیاسی، با بکارگیری خرد جمعی به مفهوم وسیع کلمه و نه در حد نخبگان، و با تکیه بر تجارب احزاب برادر و فادر خواهیم شد انحرافات درون سازمان و جنبش کمونیستی را در یک مباحثه رفیقانه بدور از هرگونه تنگ نظری، رفیق بازی و محافظه کاری بشناسیم و بشناسانیم و یک مبارزه ایدئولوژیک آشتی‌ناپذیر علیه انحرافات درون صفوف خود را سازمان دهیم. تمام تجربه احزاب برادر و بخصوص تجربه حزب کمونیست شوروی درصحت ادعای فوق را ثابت می‌کند. کتاب تاریخ حزب کمونیست شوروی در این زمینه می‌نویسد:

"تاریخ حزب کمونیست اتحاد شوروی می‌آموزد که حزب بدون مبارزه آشتی‌ناپذیر علیه اپورتونیست‌ها، سازشکاران و کم باوران در داخل صفوف خود و بدون درهم شکستن و غلبه بر آنان نمی‌توانست وحدت رزمجویانه خود را حفظ کند، نمی‌توانست نقش رهبری انقلاب سوسیالیستی، نیروی سمت دهنده و رهبری کننده دیکتاتوری پرولتاریا و نقش سازنده جامعه کمونیستی را ایفا نماید." (تاریخ ح.ک.ا. اتحاد شوروی ـ فصل بیستم ـ صفحات ۲۶۸ ـ ۲۶۹)

وحدت رزمنده ما تنها از طریق تعمیق م.ل در اندیشه خود و زدودن انحرافات از بین خودمان است که استحکام خواهد یافت و تنها هم از این طریق است که تضمین خواهد شد. انحرافات ما را از یکدیگر دور و همه ما را از طبقه کارگر جدا و وحدت رزمنده سازمان را تضعیف خواهد کرد. ما باید با زدایش انحرافات خود، با تعمیق م ـ ل و کاربست خلاق آن در عمل پیوند خود را با یکدیگر و با طبقه کارگر مستحکمتر کنیم.

"انتقاد و انتقاد مدام از خود، خمیرمایه انقلاب پرولتری بوده، قانونمندی رشد این انقلاب است."

کارل مارکس

۲ـ نکاتی چند درباره نوع برخورد با انحرافات

تجربه انقلابات پیروزمند و شکست خورده و مشخصا تجربه حزب توده ایران و سازمان در چند سال اخیر به ما می‌آموزد که تنها زمانی خواهیم توانست به پیروزیهای انقلابی دست یابیم که به تئوری م.ل وفادار بمانیم. مدام

در راه تجهیز به آن بکوشیم وآنرا راهنمای عمل خود قرار دهیم وتلاش کنیم تاآنرا در شرایط کنونی دوران معاصر وشرایط مشخص ملی و متحول زندگی جامعه ایران و باتوجه به درجه رشد اجتماعی کنونی و درنظر گرفتن ویژگیها و ماهیت مرحله فعلی انقلاب وفازهای مبارزه برای تحقق استراتژی مرحله ای و... بصورت خلاق انطباق دهیم.

تنها بر پایه این درک وکاربست عملی آن درعرصه نبرد طبقاتی جاری است که ما استوارتر وشکوفاتر خواهیم شد و در قلب طبقه کارگر وتوده ها جای خواهیم گرفت. درپیوندی گسترده با آن ودر اتحاد با سایر اقشار خلق قادر خواهیم شد رهبری طبقه کارگر را تامین کنیم، بر تارک انقلاب ضد امپریالیستی ـ دمکراتیک وخلقی قرار بگیریم و راه بسوی برقراری دیکتاتوری پرولتاریا وساختن سوسیالیسم را بگشائیم.

مروری بر تاریخ پرپیچ وخم سازمان نشان می دهد آنچه که سازمان ما را به نحوی بارز از دیگر جریانات سیاسی متمایز کرده، آنچه که امکان داده تا سازمان از جریان کوچک مارکسیستی ـ لنینیستی به یک سازمان بزرگ سیاسی طبقه کارگر تبدیل شود. همانا اشتیاق سوزان ما به آموزش مارکسیزم ـ لنینیزم، شور وشوق ما به طبقه کارگر وتوده ها، سوسیالیزم و کمونیزم و مبارزه تا پای جان ما در این راه وانتقاد جسورانه از نواقص و اشتباهات خودمان بوده است. سازمان تا رسیدن به طراز موجود، راهی پس طولانی و دشوار طی کرده است ولی هیچگاه در برابر خطاهای خود سکوت نکرده وکوشیده است تادر راه دستیابی به حقیقت همه نیرویش را علیه خطاهایش برانگیزد. سازمان ما بر این پایه بنیان گذاشته شد، بر همین پایه رشد کرد و برهمین پایه نیز با انحرافات ایدئولوژیک درونی به مبارزه برخاست. باین ترتیب بود که توانست تا حد قرار گرفتن در طراز سازمان سیاسی طبقه کارگر وصف جنبش جهانی کمونیستی ارتقا یابد.

اما رسیدن سازمان به مقام وموقعیت کنونی بدان معنا نیست که از نظر ایدئولوژیک ومیزان تجهیز به آن دیگر به درجه "اجتهاد" رسیده است و دارای اشکال وکمبود در این عرصه نیست وبا عاری از هرگونه انحراف است. بدیهی است علیرغم قهرمانی ها و قربانی دادنهای بسیار در راه تجهیز به ایدئولوژی پرولتری، عناصر مقاوم، موذی وسخت جان ایدئولوژی غیرپرولتری که نفوذ آن در سازمان ما سابقه تاریخی دارد، بقوت عمل می کند. مقاومت در برابر ورود شجاعانه ما به کارزار نبرد سهمگین ایدئولوژیک درجهت پاکیزگی صفوف خود از هرگونه آلودگی وانحراف، در حال حاضر یکی از تجلیات حضور وبقای ایدئولوژی غیرپرولتری در سازمان ماست. منزه جلوه دادن سازمان ورنگ ولعاب دادن به آن مغایر ومتضاد با شیوه های لنینی رهبری است. ما حق نداریم کمبودها وانحرافات را لاپوشانی کنیم. بعلاوه الزامات رشد جنبش طبقه کارگر وتشدید مبارزه طبقاتی درعرصه ملی وبین المللی ارتقا بازهم بیشتری را ازما می طلبد. طبقه کارگر ایران برای انجام وظایف ملی وانترناسیونالیستی خود، سازمانی باطراز بالاتر ازما مطالبه می کند. پس باید که خود را مجهز بدانیم ومجهز کنیم تابدان حد ارتقا یابیم. راه رسیدن سازمان به طراز بالاتر، بازهم قبل از همه تاکید وتجهیز هرچه بیشتر رهبری واعضای سازمان به لنینیزم، تصحیح خطاهای ایدئولوژیک، برنامه ای وخط مشی وزدودن هرگونه انحراف از درون سازمان است.

پس اگر این حرف درست است که امروزه ل وسازمانهای کمونیستی پیرو آن پیش ازهرزمان دیگر مورد حملات دشمنان طبقه کارگر قرار دارند، اگر قبول داریم که ارتقا سازمان بیک طراز بالاتر ضرورت عینی است واگر این حرف درست است که ضعف تئوریک ایدئولوژیک ووجود انحرافات مانع رسیدن سازمان به طراز بالاتر و مانع انجام وظایف انقلابی ماست، در اینصورت برافراشتن پرچم لنینزم، ترویج وتبلیغ وتاکید وتعمیق آن در میان کلیه اعضا سازمان وکارگران وزحمتکشان جامعه، شناسائی و افشای بی امان کمبودها وضعف ها وانحرافات، همانا مهمترین وظیفه روز رهبری سازمان است. سازمان ما اگر نواقص خود را نبیند، از اعتراف صریح وشرافتمندانه به اشتباهات خود واز اصلاح بموقع آنها بترسد، قادر به ایفای نقش پیشروی طبقه کارگر وهمه زحمتکشان نخواهد بود. این سرنوشت محتوم همه جریاناتی است که با انحرافات خود سازش می کنند.

و.ا. لنین می آموزد، "حزب اگر از انتقاد وانتقاد از خود نترسد، اشتباهات ونواقص خود را ماستمالی نکند وتوانایی آنرا داشته باشد که اشتباهات خود را بموقع ببیند وآنها را اصلاح نماید، شکست ناپذیر خواهد بود. حزب اگر اشتباهات خود را از توده ها مخفی سازد، کمبودها وتنگناها را پرده پوشی کند. ناکامیهای خود را باتظاهر دروغین به موفقیت ها بپوشاند، نه انتقاد وانتقاد از خود تن درندهد، اسیر حس خودپرستی گردد ودر بستر افتخارات گذشته بیارمد، اعتبار ونفوذ خود را ازدست می دهد. شیوه برخورد حزب سیاسی نسبت به اشتباهات خود یکی از عمده ترین معیارها و دقیق ترین ضابطه ها برای سنجیدن درجه جدی بودن آن حزب و اجرای عملی تعهدات آن در قبال طبقه خود و توده های زحمتکش است. اعتراف صریح به اشتباه، پیدا کردن علل آن، تجزیه وتحلیل اوضاع واحوالی

که آنرا بوجود آورده، بررسی دقیق طرق اصلاح اشتباه، اینست علامت یک حزب جدی، اینست نشانه صداقت آن حزب به اجرای تعهداتش، اینست تربیت و آموزش طبقه و سپس توده ها." (از تاریخ ح. ک. ش، فصل پیستم صفحات ۲۷۳-۲۷۴)

متاسفانه در سالهای اخیر این آموزش لنین به فراموشی سپرده شده است. از سال ۶۰ تا پلنوم ۶۳ رهبری سازمان نه تنها هیچگونه انتقادی نسبت به برنامه و خط مشی سیاسی و تشکیلاتی خود با اعضا سازمان و طبقه کارگر و توده ها در میان نگذاشته است، بلکه بدتر از آن بطور یکجانبه به تعریف و تمجید از فداییان (بخوان تعریف و تمجید از خود) پرداخته است. نوعی درک غیر علمی سازمان را در چنبره خود گرفته که طبق آن هر گونه صحبت از وجود انحراف ایدئولوژیک، برنامه و خط مشی (و در سازمان ما بویژه صحبت از اپورتونیزم راست) در درون یک حزب یا سازمان کمونیستی. یک نظریه ضد حزبی و تفرقه جویانه محسوب می شود و از نظر گاه این درک غیر علمی هرگس صحبت از وجود اپورتونیزم راست در درون سازمان طبقه کارگر

یکند یا مهمتر از آن به شناساندن آن و به مبارزه علیه آن اقدام نماید، به تضعیف جنبش کمونیستی و وحدت رهبری پرداخته است، از نظر این اندیشه انحرافی صحبت از اختلاف در درون حزب با جنبش جهانی کمونیستی "ارتداد" است. متاسفانه این ایده انحرافی هنوز هم عملکرد عینی دارد. مسکوت گذاشتن، چشم پوشیدن و "کهنه کردن" خطاهای ایدئولوژیک، برنامه ای و خط مشی و نیز "کهنه" کردن خطاهای تشکیلاتی و توجیه آن چه در عرصه نظری وچه در عرصه عملی، زیر پرچم دلایل و توجیهاتی حاکی از اینکه "ما که سازمان طراز نوین طبقه کارگر هستیم و وحدت ایدئولوژیک داریم، نباید اشتباهات را افشا کنیم، زیرا اینکار تاثیر بدی می گذارد! و وحدت درونی ما را تضعیف می کند! ما که پرچمدار کمونیزم در جامعه شناخته شده ایم، نباید پیراهن چرکین خود را در معرض دید امپریالیزم و بورژوازی بگذاریم." و "موجب سوء استفاده گروههای دیگر از این خطاها شویم." مدتی است بر سازمان حاکم گشته است. بیش از ۲ سال است که این گرایشات انحرافی و محافظه کارانه سد راه بررسی انتقادی مشی گذشته سازمان شده است. سکوت در برابر خطاهای بزرگ و کوچک و در عوض نکیه یکجانبه بر دستاوردهای سازمان و رنگ و لعاب دادن به آنها و تعریف و ستایش از خود به فرهنگ جاری تبدیل گشته است. تو گوئی سازمان هم در تئوری، هم در سیاست و هم در تشکیلات همه وظایفش را انجام داده و فقط طبقه کارگر است که با اینهمه عقب ماندگی و خودانگیختگی نمی تواند به ما برسد! و اگر مشکلاتی هم وجود دارد همه ناشی از همین عینیات است و عامل ذهنی نقشی ندارد.

مسکوت گذاشتن و یا تلاش برای کهنه کردن اشتباهات برنامه ای و خط مشی، مربوط بگذشته دانستن آنها، باهر نیتی که باشد بهرحال و در آخرین تحلیل، دفاع از انحرافات، آشتی با انحرافات و تمکین به آنهاست. توجه به آموزش لنین در این پاره برای ما آموزنده است. لنین در توضیح اهمیت آموزش مارکس مربوط به مبارزه طبقاتی نکته نغزی دارد که گویی مخاطبش مستقیما رهبری سازمان است که ساد لوحانه کول حرفهای آخوندها را خورد و هنوز هم برخی از آنان با دفاع از خط مشی گذشته ساده لوحی به خرج می دهند. لنین می گوید، "انسانها تا زمانی که نتوانند در پس هر لفظ و گفته و وعده اخلاقی و مذهبی، سیاسی و اجتماعی، منافع این یا آن طبقات را تمیز دهند، همواره قربانی ساده لوح فریبکاری و خود فریبی بوده اند و خواهند بود." (لنین منتخب آثار جلد ۱ ص ۶۸)

کمونیستها با اشتباهات برنامه ای و خط مشی درون حزب مثل هر پدیده اجتماعی دیگر بشیوه "برخورد طبقاتی مارکسیستی" برخورد می کنند. این یا آن اشتباه برنامه ای یا سیاسی نهان و آشکار در نهایت بیانگر و بازتاب منافع و تمایلات طبقاتی این یا آن طبقه، این یا آن قشر معین از جامعه است و در تحلیل نهایی هم عملا در خدمت این یا آن طبقه و قشر قرار می گیرد. یک حزب جدی انقلابی نمی تواند و نباید در برابر خطاهای تئوریک، برنامه ای و خط مشی سیاسی و تشکیلاتی خود سکوت کند. سکوت در برابر این خطاها و بدتر از آن استتار آنها در دستگاه رهبری تحت بهانه های مختلف یعنی تن دادن به سازش با منافع دیگر اقشار و طبقات. کمونیستها از سازش ایدئولوژیک از استتار خطاهای خود عارشان می آید. چرا که مارکسیسم ـ لنینیسم خلاق همیشه آشکار کردن است نه استتار.

این حقیقت بزرگی است که آنچه ما را تضعیف کرده و می کند و مانع انجام وظایف انقلابیمان گشته و میگردد، نه بررسی انتقادی برنامه و خط مشی و پراتیک سیاسی، شناسایی و شناساندن انحرافات، مبارزه با آنها و جایگزین کردن دید علمی و انقلابی بجای آنهاست، بلکه تمکین به آنها و آشتی با آنها بوده است. تجزیه و تحلیل انتقادی فعالیتی که کردیم، تجزیه و تحلیل عینی شرایطی که اشتباه در آن شرایط صورت گرفته، کشف خطاها و علل عینی، ذهنی و طبقاتی خطاها، پذیرش صادقانه آنها و سپس تصحیح اشتباهات و کمبودها ما را نیرومند خواهد ساخت.

تکیه یکجانبه بر دستاوردها ، تعریف وتمجید ازخود، محافظت محافظه کارانه ازوضعیت موجودسازمان، ترس ازطرح وافشای کمبودها، اشتباهات وانحرافات درمیان اعضای سازمان ودربرابر طبقه کارگر، باشیوه لنینی رهبری مغایرت دارد. متد لنینی رهبری ازآنجاکه از دل زندگی سرسبز وشاداب برآمده وباآن سازگار است همچنان به مثابه عملی‌ترین وانقلابی‌ترین متد رهبری عصرکنونی زنده است. رفیق کاروباچف درسخنرانی اخیر خود بمناسبت تدویر ۲۷ مین کنگره نوبتی حزب باتاکید بر این شیوه سنتی لنینی می‌گوید، "... ماهراسی نداریم از اینکه اشتباهات خود را بطور علنی خاطرنشان سازیم. ما اکنون تمام نیروی خویش را برای سازماندهی بهتر حزب، برای ارتقاکیفیت و محتوای کار آن، برای برقراری روابط نزدیک توده‌ها، برای طرح هر چه معقول‌تر ودقیق‌تر تاکتیک و استراتژی طبقه کارگر، نثار می‌کنیم." (سخنرانی در پلنوم ک.م.ج.ک.ش به تاریخ ۲۲ آوریل ۱۹۸۵)

۳ـ سخنی چند درباره اشتباهات و انحرافات

درنهایت که وقتی سخن از بررسی انتقادی خط مشی وبرنامه گذشته سازمان به‌میان می‌آید با فرمولهایی مواجه می‌شویم که طبق این فرمولها "چهارچوب اصلی خط مشی ما درست ارزیابی شده" و اشتباهات گذشته تا حد "اغراق آمیز بودن ارزیابی ما از خط امام خمینی و پیروانش" و نیز تا حد "ندیدن لحظه" پائین آورده می‌شود. حقیقت اینستکه پائین آوردن عمق خطاهاتا این حد به معنای ایجاد سد در برابر اعضاء سازمان جهت تجهیز هرچه بیشتر آنان به م.ل‌ودست یابی به برنامه وخط مشی علمی وانقلابی است. سدی که بیش از ۲ سال است توسط رهبری سازمان در برابر شکوفایی سازمان قرار گرفته است. حال آنکه برخلاف اینگونه فرمولبندیهای انحرافی، خطاهای ما این‌نبوده که "امام" و خطش راباصطلاح "اغراف آمیز ارزیابی کردیم" و "لحظه" را تشخیص ندادیم. خیر. مسئله بسیار جدی‌تر وعمیق‌تر از آن بود. مرور بر اسناد سازمان بویژه سندبرنامه ای مصوب ۱۳۶۱ و دیگر اسنادی که رهنمون پراتیک ما بوده، کنه و عمق حقایق رابه روشنی پیش روی ما قرار می‌دهد. تحول ایدئولوژیک که ازسالها پیش درسازمان شروع شده‌بود، بالاخره دراواخر سال ۵۸ واوایل سال ۵۹ به بارنشست. درنتیجه این تحول، م.ل وانترناسیونالیسم پرولتری، خط مشی استراتژیک وتاکتیک جنبش جهانی کمونیستی درسازمان گسترش یافت. سازمان موفق شد صفوف خودرا از اپورتونیزم چپ وسکتاریسم پاک کند. دراین‌فاصله، سازمان بافاصله گرفتن ازحرکات "چپ" روانه وسکتاریستی که‌هر گونه سازش و اتحاد تاکتیکی با خمینی راکه شرایط عینی آنرا ناگزیر می‌ساخت سازش در اصول وسازش‌استراتژیک می‌شمرد، علیرغم وجود ساده‌نگری درعرصه‌های گوناگون، در مجموع به‌یک خط مشی و برنامه واصولی و انقلابی نزدیک شد. . اما از آنجا که این تحول همراه با مبارزه ایدئولوژیک علیه اپورتونیزم راست، همراه با تحکیم پیوندهای سازمانی سازمان با طبقه کارگر وتغییر پایگاه اجتماعی وترکیب طبقاتی سازمان به‌سود طبقه کارگر نبود وازآنجا که‌دستاوردهای این تحول هنوز در رگ وخون کارگران وزحمتکشان، اعضا و هواداران و خودرهبران‌سازمان ریشه ندوانده بود، دیری نپائید که رهبری سازمان دردام "بی‌حرمتی به‌آثار لنین" و "نفی آشکار قوانین لنینی انقلابات ملی ـ دمکراتیک" گرفتار آمد واینبار به اپورتونیزم راست وسکتاریسم درقالبی دیگر مبتلا شد. ومتعاقب آن رهبری سازمان بویژه باعدم درک صحیح و همه جانبه ازاوضاع جهان و استراتژی وتاکتیک جنبش جهانی کمونیستی و عدم توانائی درکاربست خلاقانه مارکسیسم ـ لنینیسم درسطح ملی، به‌سازش یکجانبه وغیر اصولی، استراتژیک‌وملاکت بار بانمایندگان سیاسی اقشار وطبقات غیرپرولتری حاکم تن در داد وبدنباله روی ازخمینی افتاد. وبدین‌ترتیب،

۱ ـ نقش طبقه کارگر برهبری حزب طبقه کارگر درجبهه متحد خلق ازآثارسان بتدریج زدوده شد.

۲ ـ مشی اتحاد وانتقاد کمونیستها با سایر جریانات سیاسی مخدوش وامر اتحادومبارزه‌با خمینی که در آثار واسناد سازمان‌حضور داشت بتدریج رنگ‌باخته وجای خود را به تعریف وتمجید ازخمینی‌وتنها اتحاد واتحادبهرقیمت بامتحدین متزلزل، مردد وسازشکارپرولتاریا داد.

۳ ـ بی‌هیچ چشم انداز روشنی از تحولات جاری وآتی وتشخیص روندهای عمده حاکم بر سرنوشت کشور، کورمال کورمال، ازاین لحظه به‌آن لحظه، ازاین‌"حادثه به آن‌حادثه" "تاکتیک تنظیم گردید" ودر تنظیم حرکت لحظه "تکیه بر اصول مارکسیزم" را فراموش شد.

۴ ـ تاکنیک فشار از پائین بباد‌فراموشی سپرده شد، تلاش برای "تحکیم پیوندهای خط امام باتوده‌های میلیونی"، جای تحکیم پیوند حزب طبقه کارگر باتوده‌ها راگرفت. واسالیب کارکمونیستها درتحکیم پیوند توده‌ها

www.iran-archive.com

با رهبری انقلاب ملی ـ دمکراتیک کشورشان (درصورت عدم امکان اعمال رهبری خود) که همانا بردن آگاهی بمیان کارگران وزحمتکشان و برانگیختن و بسیج آنان در سازمانها و تشکلهای مستقل صنفی ـ سیاسی آنهاست، فراموش گردید.

۵ ـ رابطه منطقی ودیالکتیکی مبارزه ضد امپریالیستی با مبارزه در راه دمکراسی (سیاسی و اقتصادی و مبارزه در راه سوسیالیزم عملا مخدوش ونفی شد. مبارزه در راه آزادی لیبرالیسم نامیده شد. مبارزه در راه دموکراسی نه مبارزه بر علیه امپریالیزم بلکه دفاع از آن به حساب آمد.

۶ ـ تئوری های من درآوردی وتزهای مشابه "جبهه متحد خلق بر روی جنازه های ما (کمونیست ها) برپا می شود" جای تزهای علمی و انقلابی را گرفت. به این نوآوری توجه کنید. نامه مردم شماره ۳۴۹ درنفی این تئوری لنینی که، "در عصر امپریالیزم، بدون سرکردگی پرولتاریا، انقلاب دموکراتیک ملی دورنمایی ندارد." می نویسد، "این درمفهوم مجرد وعام خودسخنی است درست... اما این مسئله چه ربطی به عصر ما دارد؟".

این نوآوری وبدعت گذاری در شرایطی صورت می گیرد که برژنف رهبر فقید شوروی می گوید، "آموزش لنین درباره سرکردگی پرولتاریا در انقلاب بورژوادموکراتیک، درباره دیکتاتوری پرولتاریا، درباره مناسبات با دیگر اقشار و طبقات و احزاب، درباره تاکتیک حزب در دوره های اعتلا و تنزل انقلاب، همه این ها هم اکنون نیز نمونه تاکتیک بلشویکی برای همه کسانی است که هنوز باید رژیم استثماری را سرنگون کنند."

۷ ـ وبالاخره کار به جائی می رسد که صفت ممیزه و مشخصه پرولتاریا را که تنها درخور این طبقه است وتمام مارکسیست ـ لنینیستها روی آن تاکید دارند، به طبقات غیر و آنهم به مردد ترین، سازشکارترین وعقب مانده ترین اقشار و طبقات بینابینی نسبت می دهیم تابجائی که خمینی را "رهبر سازش ناپذیر انقلاب" لقب می دهیم ومنافع طبقه کارگر را دودستی تقدیم دشمنان بالفعل وبالقوه آن می کنیم. شکست انقلاب ایران صحت این حکم را بار دیگر ثابت کرد که هیچ جریان سیاسی متعلق به طبقات میانه بدون ترک محافظه کاری و دشمنی با نمایندگان سیاسی طبقه کارگر در داخل وسوسیالیزم ستیزی قادر به پیشبرد حتی منافع طبقاتی خود در مرحله انقلاب ملی ـ دمکراتیک نخواهد بود. این مهم از همان آغاز ائتلاف نمایندگان خرده بورژوازی با بورژوازی در بالا وطرد کلیه عناصر رادیکال خرده بورژوازی، لجاج ودشمنی با آنها وکینه ورزی به کمونیستها، آشکار بود. آینده انقلاب را از همان آغاز بقدرت رسیدن خمینی و پیروانش می شد دید. بشرطی که اپورتونیزم راست ـ ایدئولوژی متعفن بورژوایی و خرده بورژوایی ـ تا مغز استخوان حزب طبقه کارگر ایران نفوذ نداشت.

مروری در اسناد سازمان عمق انحرافات وخطاهای ما را آشکار می کند بشرطی که نخواهیم اشتباهات خود را ماستمالی کنیم. در تلگرام شادباش به خمینی بمناسبت پیروزی در جنگ می خوانیم، "این پیروزی بزرگ را بحضور شما رهبری سازش ناپذیر انقلاب ... صمیمانه شادباش می گوئیم." (از پولتن شماره ۱ ص ۷ سه شنبه ۶۱/۱/۳) ودر اعلامیه کمیته مرکزی سازمان بمناسبت فتح خرمشهر به خمینی اعلام کردیم، "یقین داریم که ملت ماتحت رهبری قاطع وسازش ناپذیر شما بازهم ضربات کوبنده تری بر توطئه های امپریالیزم وارد خواهد آورد. مایه مباهات سازمان ماست که در این پیکار برحق وعادلانه پابپای مردم، تا پای جان سهیم است."

در برنامه ۶۱ تحلیل ما از این رهبری چنین است، "انقلاب ایران به رهبری قاطع امام خمینی، که برجسته ترین شخصیت مذهبی، سیاسی واجتماعی تاریخ معاصر ایران است، به پیروزی دست یافته است، قاطعیت درنابودی کامل رژیم منفور شاهنشاهی، سازش ناپذیری با امپریالیزم غارتگر جهانی، بویژه امپریالیزم آمریکا وکوشش درجهت پایان دادن به تسلط سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی امپریالیزم جهانی بسرکردگی امپریالیزم آمریکا بر کشور ما، دفاع از حقوق وآزادی توده مردم زحمتکش و محروم از آزادی در برابر ستم لجام گسیخته طبقات چپاولگر ازعمده ترین ویژگیهای رهبری انقلاب است. این رهبری بیگمان نقش تاریخی ارزشمندی را در انقلاب و در راه تحقق آماجهای (تاکید از ماست) آن بر عهده خواهد داشت." (برنامه ۶۱ ص ۱۱)

"تهلیغ وترویج خط امام به جای، آگاهی سوسیالیستی وبرنامه طبقه کارگر"

باید توجه داشته باشیم، این مشخصات که ما به خمینی می دهیم ملهم از همان ۵ مشخصه مشهوری است که ساخته شده حزب توده ایران بود. وسرانجام ارزیابی ما از وظیفه انقلابی وعاجل خود چنین بود، "وظیفه عاجل وانقلابی ما

در راه تثبیت و تعمیق انقلاب، تحکیم پیوندهای خط امام با توده‌های میلیونی زحمتکشان و شکوفایی جمهوری اسلامی در راه استقلال، آزادی و عدالت اجتماعی است." (از بولتن شماره ۳۰ دیماه ۱۳۶۱)

گمان نمی‌رود که از بدو پیدایش امپریالیزم و لنینیزم، هیچ لنینیستی را بتوان یافت که بر اصول "برخورد طبقاتی مارکسیستی و به "دیالکتیک انقلابی" و "واقعگرائی مارکسیستی" وفادار بماند و به‌چنین "نوآوریها" و بدعت گذاریها دست زده باشد! تاکنون هیچیک از تئوریسین‌های جنبش‌های رهائی بخش ملی و راه رشد غیر سرمایه‌داری، حتی دمکرات‌ترین انقلابیون غیرپرولتری را "رهبری سازش‌ناپذیر انقلاب" و "سازش ناپذیر با امپریالیزم جهانی" اعلام نکرده‌اند. اما ما نه تنها سازش ناپذیری با امپریالیزم جهانی بویژه امپریالیزم آمریکا و دفاع از حقوق و آزادیهای توده‌های زحمتکش را از عمده‌ترین ویژگیهای رهبری انقلاب می‌شماریم، بلکه "تحکیم پیوندهای خط امام با توده‌های میلیونی زحمتکشان" را نیز وظیفه عاجل و انقلابی خود در راه تثبیت و تعمیق انقلاب که از نظر ما همان "شکوفایی جمهوری اسلامی" است، اعلام می‌کنیم. ما جریانی را "رهبری سازش ناپذیر انقلاب"، سازش ناپذیر با امپریالیزم و مدافع منافع توده‌های زحمتکش می‌نامیم و در راهش جانفشانی می‌کنیم که نه تنها دمکرات انقلابی نیست بلکه دشمن سوسیالیزم، ضد آزادی و بر چمدار و تجلی مادی ولایت فقیه ارتجاعی است. وقیحانی که چشم دیدن اراده مستقل توده‌ها را ندارند و با صدها رشته به عصر جهالت و بربریت، به مالک فئودال و سرمایه پیوند می‌خورد. جریانی که توده‌ها را کوسفندانی (۱) می‌شمارد که نه خربزه می‌خواهند و نه انگور (۲). این نوآوری و بدعت گذاری، تنها یک ارزیابی اغراق‌آمیز از خصلت‌ها و توان امام و شرکای آن نیست، بلکه درهم آمیزی و آشتی‌دادن ایدئولوژی "امام" با ایدئولوژی طبقه کارگر و جایگزین کردن "خط امامی‌ها" بجای طبقه کارگر ایران است. بحث بر سر "ارزیابی اغراق‌آمیز از ظرفیت‌ها" نیست، بلکه بر سر وارونه کردن و تحریف واقعیات است. مسئله مسئله عدول از اصول "برخورد طبقاتی مارکسیستی" و عدم کاربست "دیالکتیک انقلابی" و "واقعگرائی مارکسیستی" و نقش سیاست مستقل طبقه کارگر است. مارکسیسم ـ لنینیسم بدور از آنستکه حکومت مذهبی، ضد سوسیالیست و ضد آزادی را سازش ناپذیر با امپریالیزم جهانی و مدافع حقوق و آزادی توده‌ها بنامد.

در اینجا لازمست بگوئیم این هم ساده لوحی محض خواهد بود اگر کسی فکر کند که تعریف و تمجید از خمینی تا بدان حد که در برنامه انحکاس می‌یابد و نزدحذف نقش تعیین‌کننده رهبری طبقه کارگر در امر تعمیق و تعیین سرنوشت نهایی انقلاب "ضد امپریالیستی ـ دمکراتیک و خلقی" در برنامه ماتصادفی بوده است. (۱) جریانی که تئوری لنینی رشد انقلاب دمکراتیک به انقلاب سوسیالیستی را متعلق به دوران امپریالیسم می‌داند که "ربطی به امروز ندارد"، جریانی که در برابر استراتژی و تاکتیک جنبش جهانی کمونیستی در باره رشد انقلاب دمکراتیک به سوسیالیسم قرار می‌گیرد. نه می‌خواهد و نه می‌تواند از رهبری طبقه کارگر صحبت کند. این جریان باید به تعریف و تمجید غیرواقعی و غیرعلمی از خمینی بپردازد، باید مختصاتی غیر واقعی بسازد و به خمینی نسبت بدهد. این همان جریانی است که در فاصله سالهای ۶۰ تا مهر ۶۳ یعنی نزدیک به سه سال تمام نیز هیچگونه تبلیغ و ترویجی در جهت شناساندن نقش هژمونی طبقه کارگر در تعیین سرنوشت انقلاب انجام نداده است. رفقا اینها هیچکدام تصادفی نبوده و نیست.

جایگزینی ایدئولوژی "خط امامی‌ها" با ایدئولوژی پرولتری و جایگزینی رسالت "خط امامیها" بجای رسالت و نقش طبقه کارگر و حزب پیشاهنگ آن در امر انقلاب ضد امپریالیستی ـ دمکراتیک و خلقی از اواخر ۵۹ به بعد،

---

۱ ـ اشاره به "ولایت فقیه" که خمینی در آنجا مردم را به گله گوسفند و فقیه را به چوپان تشبیه می‌کند (البته در مورد فقیه نظرش درست است)

۲ ـ اشاره به سخنرانی خمینی در سال ۵۸ و سخنرانی رجایی در سال ۶۰ که گفتند، "مردم انقلاب نکردند که خربزه و انگور بخورند"

۱ ـ آنها می‌خواهند و ظرفیت این را دارند که با اتکا به نیروی توده‌های دهها میلیونی مردم مسایل انقلاب را حل کنند و انقلاب را پیش برانند. (نقل‌قولهایی که در زمینه‌های مختلف از سخنان پیروان خط امام در بولتن گذشته آورده ایم حاکی از این واقعیت است) ولی..." بولتن شماره ۲۱ ص ۴۲ مجموعه ـ ۶۱/۷/

(تاکیدها از ماست)

ناچارا کار را به آنجامی‌رساند که دیگر رهبری سازمان نه تنها به‌نحو بسیار غم انگیزی آرام آرام نقش هژمونی طبقه کارگر در امر پیکیری و تعمیق سرنوشت نهایی انقلاب را مسکوت می‌گذارد، بلکه اندیشیدن به این مسایل را توطئه‌گری بحساب می‌آورد و فاجعه در برنامه سازمان به اوج خود می‌رسد. تمامی برنامه سازمان را کلمه به کلمه مطالعه کنید و ببینید که در آن حتی یک جمله راجع به نقش تعیین‌کننده، مقام و موقعیت طبقه کارگر ایران در حیات اقتصادی و سیاسی جامعه ما و در امر تثبیت و تعمیق انقلاب و تعیین سرنوشت انقلاب وجود ندارد. در این برنامه طبقه کارگر در بهترین حالت جزو "وسیعترین توده‌های مبهن ماست که با پذیرش خط مشی ضد امپریالیستی و مردمی امام خمینی در انقلاب شرکت جسته است و هم اکنون تحت همین رهبری ایثارگرانه از انقلاب دفاع می‌کند." و "رهبری جبهه متحد خلق برعهده نیروئی است که از اعتماد وسیعترین توده‌های شرکت کننده در انقلاب برخوردار است." از اینکه طبقه کارگر طبقه‌ای سازش‌ناپذیر با امپریالیسم و سرمایه‌داری است، از اینکه انقلابی‌ترین و پیشروترین طبقه درجامعه است، در برنامه خبری نیست. از اینکه طبقه کارگر به رهبری حزبش به مثابه هسته اصلی و رکن اساسی اتحاد وسیع دهقانان، خرده بورژوازی و دیگر نیروهای ضد امپریالیست، در برابر امپریالیسم و ارتجاع است حتی سخنی هم در میان نیست. برنامه با فراموش کردن نقش و رسالت طبقه کارگر در انقلاب، بکلی رسالت خود را نیز در بردن آگاهی سیاسی به میان توده کارگران و بسیج آنان بفراموشی سپرده است. در برنامه از وظیفه و رسالت کمونیستها در قبال کارگران و زحمتکشان در کی غیرطبقاتی و غیرمنطبق بر اصول مارکسیزم ارائه داده می‌شود. اما لنین درک کاملا متفاوتی از وظایف کمونیستها ارائه میدهد. او تاکید می‌کند که "وظیفه سوسیال دمکراسی (در شرایط کنونی احزاب کمونیست) آنستکه پرولتاریا را نسبت به ماهیت وضع و رسالت خود و نیز نسبت به ماهیت، وضع و رسالت دیگر اقشار و طبقات آگاه سازد". لنین در توضیح این امر که باید رابطه طبقات را به طبقه کارگر توضیح داد چنین استدلال می‌کند، "... آگاهی سوسیال دمکراتیک در کارگران اصولا نمی‌تواند وجود داشته باشد. این آگاهی فقط از خارج محیط کارگری می‌تواند به آن محیط برده شود، با توجه به همین نکته بود که برنامه پیشین هاینفلد، باحقانیت کامل خاطر نشان می‌ساخت که وظیفه سوسیال دمکراسی آنستکه پرولتاریا را به وضع و رسالت خویش آگاه سازد."

آیا برنامه ما مقام و موقعیت و رسالت طبقه کارگر را در امر پیکیری و تعمیق و سرنوشت انقلاب ضد امپریالیستی ـ دمکراتیک و خلقی به طبقه کارگر و توده‌ها شناسانده است؟ جواب قطعا منفی است. برنامه نه تنها نقش طبقه کارگر و پیشاهنگ آنرا در سرنوشت این انقلاب نگفته، بلکه درباره نقش او در استقرار سوسیالیسم نیز سکوت کرده است.

شاید برخی رفقا بگویند این مسئله (دیکتاتوری پرولتاریا) آنقدر بدیهی بود که لزومی به نوشتن نداشت و این امر مورد توافق همه رفقا بود. نه دوستان عزیز! اولا توافق رفقا با یکدیگر برنامه نام ندارد و اسم آن توافقنامه است. ثانیا سندی که می‌خواهد میلیونها کارگر و دهقان زحمتکش را نسبت به مواضع برنامه‌ای و خط مشی حزب طبقه کارگر آگاه سازد، سندی که باید در زندگی طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش جاری شود و به خون آنها بدل گردد تا از آن دفاع کنند و متحقق سازند، آیا نباید بیانگر صریح و قاطع اصول و مبانی ایدئولوژیک و برنامه‌ای سازمان سیاسی آنان باشد؟ ثالثا بعنوان مثال از کجا معلوم که دیکتاتوری پرولتاریا بمثابه قانون جهانشمول و ضرور برای استقرار سوسیالیسم در همه کشورها از جمله در ایران هم اکنون مورد توافق همه رفقاست؟ از کجا معلوم که همه رفقا رهبری طبقه کارگر در انقلاب ضد امپریالیستی ـ دمکراتیک و خلقی را می‌پذیرند؟ مگر سرگنجاندن جمله مشهور و مربوط به نقش طبقه کارگر در اسناد پلنوم مهرماه ۶۳ چندین ماه کشمکش نبود و نیست؟ شاید برخی از رفقا بگویند که مصلحت این بود که در برنامه راجع به رهبری طبقه کارگر در انقلاب ضد امپریالیستی ـ دمکراتیک و خلقی و نیز راجع به ضرورت دیکتاتوری پرولتاریا در استقرار سوسیالیزم صحبت نکنیم و ما به چنین مصلحتی عمل کردیم اولا این واقعیت ندارد. ثانیا در اینصورت ما مصلحت‌گرا هستیم، پس طبقه کارگر از کجا و چگونه به رسالت خود پی ببرد؟ مگر نه اینستکه سند برنامه‌ای سازمان یا حزب طبقه کارگر باامضا کمیته مرکزی آن محکمترین و قابل اعتمادترین سند حزبی است؟ شاید بتوان در مورد این یا آن مقاله که امضای کمیته مرکزی زیر آن نیست گفت که موضع رسمی سازمان نیست، اما در مورد برنامه هرگز نمی‌توان چنین شوخی‌هائی کرد.

طی دو سال گذشته هرگاه سخن از بررسی مشی گذشته بمیان می‌آمد، بلافاصله با فرمولهائی از قبیل "چهارچوب خط مشی ما درست بوده" مواجه بودیم. این فرمولها همچنان در خدمت این امر بودند که سازمان را در حصار تنگ

و"کهنه" چهارچوب خط مشی گذشته محبوس نگهدارند. چارچوبی که سرشت اصلی چوبهایش ازسرشت پرولتاریای سازش‌ناپذیر وتابه آخر انقلابی نبود بلکه از دیگر اقشار وطبقات بود. خط‌مشی ای که جوهر اصلی آن اعتقاد به‌سازش ناپذیری خمینی درمبارزه با امپریالیزم ودفاع او ازحقوق وآزادی توده‌ها بود طبیعی است که در پراتیک سیاسی نیز نمی‌توانست جز در راه تحکیم هژمونی خمینی کاری بکند. ووقتیکه نقش طبقه کارگر بمثابه رکن اساسی جبهه متحد خلق در برنامه گنجانیده نمی‌شود ورهبری سازمان نه تنها به‌مسئله کسب قدرت سیاسی فکر نمی‌کند بلکه آثر اتوطئه‌گری می‌شناسد. طبیعی است که درعرصه‌تشکیلات نیز تدارکی برای حفظ سازمان خود ضروری ولازم تشخیص نمی‌دهد. واقعیت آنستکه نفوذ ایدئولوژی "خط امامی‌ها" در سازمان ما تاحائی ریشه‌دوانده بود که در شرایط اوج پیداد استبداد مذهبی، شرایطی که حکومت تلوکراتیک درجامعه مدتهاست که مستقر شده و درصدد تدارک ناپودی حزب توده ایران، سازمان ما و دیگر سازمانهای کمونیستی است، مادر برنامه واسنادسال ۱۳۶۱ خود به‌تعریف یکجانبه وغیرمارکسیستی ازخمینی پرداخته و "عاجل‌ترین" وظیفه انقلابی خود را"تحکیم پیوند خط امام با توده‌های دهها میلیونی" اعلام می‌کنیم.

واقع گرایی عامیانه به‌قدری درما قوی بود که درهمین سند برنامه ای خود می‌نویسیم، "شکست توطئه بنی‌صدر و سقوط بخش عمده‌ای از مواضع سرمایه‌داری لیبرال در حاکمیت سیاسی جمهوری اسلامی وزن وتاثیر نیروهای ضد امپریالیستی و مردمی را در حاکمیت تقویت کرده است." (از برنامه ۶۱ ـ ص ۱۴) در بخش دوم برنامه از "مرحله کنونی پیشرفت انقلاب "سخن می‌گوییم و بالاخره در بهمن ماه ۶۱ بعد از انتشار پیام شیطانی ۸ ماده‌ای "امام خمینی" درجزوه چهارمین سال پیروزی انقلاب می‌نویسیم، "فرمان امام" و "منشور ستاد" به اعتقاد ما با روحی آزادمنشانه وعدالت پژوهانه تدوین شده اند."!! (تاکید از ماست)

وبدین‌ترتیب با گرفتار آمدن در دام سوبژکتیو که آنروی‌سکه واقعگرائی عامیانه است وحاصل نفوذ مذهب (ایدئولوژی حاکمیت) درمیان ماست، تقویت هر چه بیشتر ارتجاع درحاکمیت را "تقویت وزن وتاثیر نیروهای ضد امپریالیست ومردمی" وپس رفت انقلاب را "پیشرفت انقلاب" وروح ضد مردمی ومستبدانه ومذهبی فرمان خمینی را "روح آزادمنشی وعدالت پژوهانه" اعلام می‌کنیم.

شاید برخی از رفقا ایرادبگیرند که چرا روی گذشته اینقدر تکیه می‌کنم ومانند روشنفکران حراف با انتخاب یک یا دوجمله از این یا آن سند به پلمیک می‌پردازم. پاسخ اینستکه متاسفانه نفوذ ایدئولوژی غیرپرولتری، عدم تکیه بر دیالکتیک انقلابی وواقعگرائی مارکسیستی، تنها به‌خط مشی گذشته و برنامه گذشته ما مربوط و محدود نمی‌شود. همه‌ما عملکرد این ایدئولوژی "نفوذی" و انحرافات گذشته را طی دوسال گذشته نیز حین‌تدوین‌خط مشی جدید به‌روشنی و صراحت دیده‌ایم. متاسفانه کاربست واقعگرائی عامیانه‌توسط رهبری سازمان در این‌دوسال هم پایه‌عمل سازمان ما بوده است. از این واقعه به واقعه دیگر موضع عوض کردن ودنباله‌روی از وقایع وروبدادها، با کمال تاسف بصورت یکی ازمختصات اصلی رهبری سازمان درآمده است. مروری بر اسناد سازمان در دوسال اخیر بخوبی موید این‌دوای است. درجزوه پرسش وپاسخ شماره ۱ می‌خوانیم،

"موضعگیری‌های امام خمینی‌نسبت به‌آنچه که ایشان درسالهای قبل‌تر اعلام وعمل کرده است دچار تغییرات فاحش وآشکار شده است که... اکنون درکشور ما یک چرخش کامل به راست،... انجام گرفته است. اکنون درکشور ما سیاست بورژوایی حکومت می‌کند وسیر برگشت‌انقلاب آغاز گشته است... درباره اینکه آیا این‌جهت گیری تاکی ادامه خواهد یافت و اینکه آیا برگشت آن بکلی منتفی است هنوز بطور قطعی نمی‌توان قضاوت کرد." (۱)

"وظیفه مهم ودرنگ ناپذیر هر عنصر انقلابی امروز آنستکه غلبه سیاست راست وبورژوایی در حاکمیت جمهوری اسلامی ایران را بمثابه واقعیتی که هم اکنون درحال گسترش است برای‌مردم توضیح دهد ومخالفت خود راباآن اعلام کند." (۲)

بدین ترتیب واقعیات را آشکارا پنهان می‌کنیم. چرخش کامل براست خمینی را "تغییرات فاحش در موضعگیریهای خمینی" و چرخش کامل براست را "چرخش کامل براست درکشور" مینامیم وبه نیروهایمان هشدار می‌دهیم که هنوز نباید درباره این جهتگیری قضاوت قطعی کرد. "برگشت" بکلی منتفی نیست. مهاد اچپ روی کلید. چون ممکنست که آقا برگردد!

---

۱ و ۲ ـ پرسش وپاسخ شماره ۱ آذرماه ۶۲

در اینجاست که ما هنوز به نجات انقلاب، انقلابی که "در عبارت پردازی غرق شده"، انقلابی که شکست خورده، دل می‌بندیم و می‌گذاریم که "توده‌ها که دچار آشفتگی هستند، گمراه شده‌اند، دستخوش فریب این سران گردیده‌اند." ـ (لنین وظایف پرولتاریا در انقلاب ما) ـ همچنان فریب بخورند و در کیچری باقی بمانند. و بدین ترتیب خط مشی که ارائه می‌دهیم مبتنی است بر توضیح و مخالفت با "غلبه سیاست راست و بورژوایی در حاکمیت جمهوری اسلامی" طبق این تحلیل ما مخالف سیاست راست در حاکمیت ج.ا هستیم، نه مخالف خود حکومت. و زمانی که "واقعیات پنهان" بازهم "آشکارتر" میگردد در بهمن ۶۲ در پرسش و پاسخ شماره ۲ می‌نویسیم، "فدائیان خلق مخالف حکومت هستند، با این حکومت و سمتگیری آن مبارزه می‌کنند." و بلافاصله چند خط بعد توضیح می‌دهیم که، "درباره خود امام ما تقریبا دیگر ناامید شده‌ایم که در خدمت توده‌های مردم محروم و زحمتکش، در خدمت به انقلاب نتوانستن مطرح باشد.. باید از نخواستن... صحبت کرد."

ـ پرسش و پاسخ شماره ۲ ـ (تاکید از نویسنده است)

بدین ترتیب از موضع مخالفت با سیاست راست در حاکمیت به موضع مخالفت با حکومت می‌غلطیم و تازه بعد از خرابی بصره درباره خود امام "تقریبا" "دیگر" ناامید می‌شویم. و بالاخره برای اینکه همه این تحلیل‌های غیرعلمی و خط مشی غیرپرولتری را به طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش و اعضا سازمان بقبولانیم و پاسخی به مخالفین داده باشیم، در همان پرسش و پاسخ می‌نویسیم، "آیا در آن زمان معلوم شده بود که در آن بالا چه گذشته است؟ خیر. بطور کلی هنوز این واقعیت در آن مقطع پنهان بود و ما نمی‌توانستیم درباره آغاز روند بازگشت انقلاب چیزی بگوییم..." ـ همانجا ص ۶ ـ تاکید از نویسنده است.

این دیگر از آن شاهکارهاست. اینجا دیگر اوج درک خود را از مارکسیزم ارائه می‌دهیم. راستی که پاسخ بسیار علمی وقائع کننده است. فکر می‌کنم ما با ارائه این "متدهای خلاق" و "بدیع" "گنجینه پربار مارکسیسم ـ لنینیسم را پربارتر کرده‌ایم ـ آخر کدام مارکسیست ـ لنینیستی از ما قبول می‌کند که کسی یا کسانی در آن بالاها بتوانند واقعیت بزرگی چون روند عینی بازگشت انقلاب را پنهان سازند و نگذارند مارکسیست ـ لنینیستها آنرا ببینند و درک کنند. (ماشنیده‌ایم که "امام خمینی" معجزه‌گر هم هست ولی اینرا دیگر نمی‌دانستیم که حتی میتواند روند عینی بازگشت انقلاب را در آن بالاها در زیر عمامه‌اش پنهان کند.)

رفقا واقعیت آنستکه ما بدلیل عدول از اصول مارکسیزم در تحلیل عملکرد قانونمند طبقات نمی‌توانستیم ونتوانستیم واقعیت موجود را بدرستی مشاهده کرده، آنرا بطور علمی ارزیابی نموده و روند اصلی تحولات را پیش‌بینی کنیم. البته این واقعیت بسیار تلخی است که امروز باید آنرا با رنج و شرم بپذیریم. واقعیتی که باید ما را علیه خطاهایمان برانگیزد تا به تصحیح آنها برخیزیم. در حالیکه متاسفانه در بهمن ماه ۶۲ دلایلی که در توجیه این "نتوانستن" آورده میشود بسیار عجیب و نوعی لجاجت و ستیز با واقعیت است. دیالکتیک انقلابی و واقعگرایی مارکسیستی و صداقت کمونیستی بر استی دور از این عجایب و عناد و رزیاست.

متاسفانه اسناد متعدد قبل از پلنوم ۶۳ و نیز خود اسناد پلنوم و حوادث بعدی از آن نیز گویای این حقیقت تلخ است که هنوز از گذشته درس نگرفته‌ایم و هنوز علیه خطاهای خود برانگیخته نیستیم. در این اسناد بازما با تکیه بر وقایع روز و کم اعتنایی به اصول نتوانسته‌ایم ارزیابی علمی و انقلابی از روند عینی تحولات و سیر جنبش ارائه دهیم. بهمین دلیل دست در شرایطی که رهبری سازمان می‌بایستی صریح‌ترین و عملی‌ترین پاسخ ها را به ضرورت عینی جامعه و جنبش می‌داد و بقول لنین در شرایطی که، "بویژه مهم است که کارگران آگاه به مسئله اساسی انقلاب پاهشیاری بنگرند" و با اتخاذ خط مشی انقلابی مبتنی بر سرنگونی رژیم ج.ا و تاکید بر لزوم بی چون و چرای تامین هژمونی طبقه کارگر در انقلاب "ضد امپریالیستی ـ دمکراتیک و خلقی" وارد کارزار اصلی نبرد طبقاتی می‌شد، ضعف‌ها و انحرافات حاکم بر رهبری موجب آن گردید که مدت زیادی خط مشی غیرعلمی مبتنی بر تحول از درون رژیم ج.ا و سرکار آمدن یک دولت باسمتگیری مردمی که سرکار آمدنش لزوما مستلزم سرنگونی حاکمیت نبود بر سازمان حاکم شود بازسختی از نقش رهبری طبقه کارگر ایران بمیان نیاید. ناتوانی و عدم تمایل در بکارگیری دیالکتیک انقلابی و واقعگرایی مارکسیستی و نفوذ نیرومند ایدئولوژی "خط امامی" در میان ما را بخوبی می‌توان در این پروسه دوساله نیز مشاهده کرد. آیا از مخالفت با سیاست راست در حاکمیت تا مخالفت با حکومت و از آنجا تا اعتقاد به تحول از درون و درهم شکستن ارتجاع در حاکمیت و سپس تا گنجاندن "سیطره" در پلنوم و بایان دادن به حاکمیت ارتجاع و بالاخره از این نقطه تا طرح شعار سرنگونی، همان حرکت گام به گام و از "حادثه تا حادثه" و اتکا به واقعگرایی عامیانه نیست؟ آیا یک مارکسیست نمی‌داند که از نقطه آغاز این پروسه تا پایان آن یعنی از مخالفت با سیاست

www.iran-archive.com

راست در حاکمیت تا شعار سرنگونی رژیم دنیائی فاصله است؟ راستی یکبار دیگر صادقانه ازخود بپرسیم که در این پروسه بویژه از شهریور ۱۳۶۲ تا بهمن و اسفند ۱۳۶۳ کدام رویداد محیر العقولی اتفاق افتاد، کدام "واقعیات پنهان" آشکار شدند که در ذهن ما نظام ج.ا به نظامی منحط و ارتجاعی بدل شد و مابه خط‌مشی مبتنی بر سرنگونی رژیم ج.ا رضایت دادیم؟

خلاصه کنیم

اطلاق صفاتی نظیر "سازش‌ناپذیر با امپریالیسم" و "مدافع آزادی و منافع توده‌ها" به خمینی و یارانش، یعنی به جریانی که بنا به ماهیت ایدئولوژیکی‌اش بموازات مبارزه و یورش علیه امپریالیسم و سرمایه‌داران بزرگ وابسته، نمی‌تواند جامعه را در سمت تحول دوران کنونی هدایت و رهبری کند و در بهترین حالت درجا می‌زند و پس از یک سلسله نوسانات جامعه را به فقر و جهالت می‌کشاند، جریانی که بجای تامین آزادی‌های دموکراتیک برای احزاب طبقات زحمتکش به انهدام آزادی و تشکل‌های واقعا توده‌ای می‌پردازد، بجای ترویج علم و فرهنگ و تمدن و تلاش در راه اتحاد پیروهای انقلابی، در راه مذهبی‌کردن حیات اجتماعی به‌ستیز با تمام نیروهای انقلابی و علم و فرهنگ، و هر آنچه که بوی تمدن می‌دهد، برمی‌خیزد، جریانی که ضد سوسیالیست است و علیه کمونیزم بین‌المللی و کمونیستهای ایران می‌ستیزد. (۱) چیزی جز تحریف لنینیسم و تهی کردن آن از جوهر و مضمون علمی و انقلابی نیست و این یعنی عدول از اصول، یعنی "موعظه کردن اعتماد به خرده‌بورژوازی"، یعنی رها کردن طبقه کارگر. چشم امید دوختن به چنین جریانی برای اینکه انقلاب "ضد امپریالیستی ـ دمکراتیک و خلقی" را به تعمیق بپرد، تلاش برای تحکیم پیوند این جریان با توده‌های دهها میلیونی با هر نیتی که‌می‌خواهد باشد، یعنی افتادن پشت سر خمینی. ما با اعتماد مطلق به "خط امام" و "امام" نه تنها طبقه کارگر را بلکه متحدین طبیعی این طبقه یعنی دهقانان و تهیدستان شهری را نیز به اعتماد مطلق به این جریان ضدسوسیالیست، ضد آزادی و قرون وسطایی وادار کردیم. ما تردید، تزلزل و مماشات رهبران ج.ا را در اجرای بند "ج" و "د" و ملی‌کردن بازرگانی خارجی و سایر موارد اقدامات دمکراتیک می‌دیدیم ولی به بهانه‌هایی ازهمان دست که خود حاکمان متوسل می‌شدند توسل می‌جستیم تا بی‌عملی آنان را توجیه کنیم و توده را به صبر ایوب دعوت نمائیم. لنین در درسهای انقلاب خود مسئله مشابهی را چنین مطرح میکند، "... برای دریافت زمین صبر کن تا مجلس موسسان تشکیل شود، برای تشکیل مجلس موسسان صبر کن تا جنگ خاتمه یابد، برای خاتمه جنگ صبر کن تا پیروزی کامل بدست آید... اینست نتیجه ایکه از این جریان حاصل می‌شود سرمایه‌داران و ملاکین که در دولت اکثریت دارند دهقانان را آشکارا مورد تمسخر قرار داده‌اند."

آری رفقا! انحرافات ما را به لحاظ فلسفی، عدول از اصول مارکسیسم ـ لنینیسم و در پراتیک سیاسی و رها کردن سیاست مستقل طبقه کارگر یعنی اپورتونیسم راست و سکتاریسم می‌نامند.

* * *

رفقا!!

اعتقاد و ایمان به مارکسیسم ـ لنینیسم، انترناسیونالیسم پرولتری، خط‌مشی استراتژیکی و تاکتیکی جنبش جهانی کمونیستی و صداقت انقلابی حکم می‌کند که ما انحرافات موجود سازمان، علل عینی و ذهنی آن و سابقه تاریخی آنرا عمیقا بشناسیم و روشنتر بشناسانیم. ما باید مبارزه ایدئولوژیک پیگیر و جدی علیه خطاها و انحرافات خود را سازمان دهیم. بر ماست که ایدئولوژی و سیاست سازمان را از آلودگیها زنگارهای نابهنجار اندیشه و ایدئولوژی طبقات فوقانی و میانی جامعه بزدائیم. آنچه ما را شکست‌ناپذیر و آهنین می‌سازد، هماناآگاهی و تجهیز ما به مارکسیسم ـ لنینیسم، ترویج و تعمیق هرچه بیشتر آن در سازمان و بدور ریختن انحرافات است. انحرافات ما را از یکدیگر و همه ما را از طبقه کارگر جدا می‌کند. بی‌پرنسیبی، سردرگمی، گیجسری را جایگزین انضباط آهنین و هوشیاری انقلابی می‌کند. به وحدت رزمنده ما آسیب می‌رساند. بکوشیم با غلبه بر ضعفها تئوریک و ایدئولوژیک و با مبارزه علیه انحرافات، سازمان را به طراز بالاتر از آنچه که امروز هست ارتقاء دهیم. الزامات رشد جنبش انقلابی در عرصه ملی و بین‌المللی و تشدید مبارزه طبقاتی در هر دو عرصه، سازمان طراز بالاتری را از ما می‌طلبد، پس بکوشیم سازمان را به طراز بالاتری ارتقا بدهیم. و بنا به اندرز لنین کبیر،

"رفقا! پس بیائید کار کنیم، وقت گرانبها را تلف نکنیم! سیسال دمکراتها کارهای زیادی برای برآورده ساختن خواستهای پرولتاریای بپا ارشده... پیش رو دارند!" ـ از وظایف سوسیال دمکراتهای روس ـ

مجید ـ خرداد ۶۴

---

۱ ـ "ما با کمونیزم بین‌المللی بهمان اندازه در ستیزیم که با جهانخواران غرب بسرکردگی آمریکا." سخنان خمینی در پیام نوروزی ۱۳۵۹

۷ لنین در
۸ ـ لنین د
۹ ـ بهازهم،
۱۰ ـ همان
۱۱ ـ برخو
۱۲ ـ "باز
۱۳ ـ دیمتر
۱۴ ـ همان
۱۵ برای
۱۶ ـ نشری
۱۷ ـ ضمیم
۱۸ ـ نکات
۱۹ ـ فدای
۲۰ ـ استر
۲۱ ـ ک. در
۲۲ ـ وادا
۲۳ ـ بیور
انقلاب ک
۲۴ ـ نگاه

www.iran-archive.com

درباره تز ارتجاع سیاه

ارزیابی متفاوت از سیاست و برنامه گذشته و علل انحرافات آنها، یکی از موارد اختلاف در سازمان است. این اختلاف، از ارزیابی متفاوت از حکومت در فردای انقلاب آغاز شد و با تحلیل متفاوت علل انحرافات توسعه یافت. همه ما از ارزیابی پلنوم وسیع ۶۵ که در روزنامه کار انتشار یافت اطلاع داریم. این ارزیابی از هر ارزیابی دیگر در مقایسه با آنچه که در واقعیت جاری بود، نزدیکتر است. اما ارزیابی های دیگری نیز در همان زمان پلنوم وجود داشت. یک ارزیابی این بود که حکومت جدید انقلاب را تا مقاطع معینی پیش میبرد. بر پایه این ارزیابی، سیاست اتحاد و انتقاد با حکومت جدید پیشنهاد میشد. پلنوم وسیع آن ارزیابی و این سیاست را رد کرد و بر تائید اقدامات مثبت حکومت جدید علیه رژیم شاه پایگاه آن و دخالت سیاسی و نظامی آمریکا تاکید کرد. این موضعگیری پلنوم کاملا" درست بود. ارزیابی دیگر این بود که حکومت فردای انقلاب ارتجاعی است. یعنی حکومت جدید ارتجاع سیاه است. حتی این تز نیز مطرح بود که روحانیت به رهبری خمینی از موضع ارتجاعی با رژیم شاه مبارزه میکرد و جنبشی که روحانیت در راس آن بود، اپوزیسیون ارتجاع بود. برخی از پیروان تز ارتجاع سیاه، سیاست براندازی حکومت برآمده از انقلاب بهمن را پیشنهاد میکردند. برخی دیگر از این تز این نتیجه را می گرفتند که شعار اصلی جنبش بعد از پیروزی بهمن ماه، آزادی است. پلنوم وسیع تز ارتجاع سیاه، و تز اپوزیسیون ارتجاعی را رد کرد. یکسال و نیم پس از پلنوم وسیع، تز ارتجاع سیاه بار دیگر مطرح شده است. بهمین دلیل قبل از هر گونه بحث پیرامون علل انحرافات گذشته، لازم است که از موضعگیری پلنوم وسیع علیه این تز دفاع شود.

از نظر تاریخی تز ارتجاع سیاه نه در مقطع پلنوم وسیع بلکه در همان ماههای اول پس از انقلاب مطرح شد. قبل از آن در قبل از انقلاب جریانات روشنفکری که خود را مارکسیست معرفی میکردند و به خط ۳ مشهور شده بودند، از شرکت در جنبش انقلابی مردم علیه رژیم شاه، به این دلیل که تحت رهبری خرده بورژوازی قرار گرفته است، امتناع میکردند. درمیان این جریانات، سازمان پیکار شاخص بود. این سازمان به انقلاب واقعا" موجود باور نداشت و دنبال رهبری طبقه کارگر در حرف بود و نه در عمل. درنتیجه بجای شرکت در انقلاب، از شرکت در آن امتناع میکرد و شعار برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق را میداد. این سازمان بعدا" متلاشی شد.

جریان دیگر راه کارگر بود. این سازمان از آنجا که روحانیت، حکومت جدید و همه گرایشات آن را ارتجاعی میدانست، شعار انقلاب مرد، زنده باد انقلاب را مطرح کرد. این سازمان ها که سیاست سرنگون کردن حکومت جدید را پذیرفته بودند، از خط مشی ای پیروی می کردند که بیش از همه حالات بخشی از روشنفکران ایران را که روحیه چپ روی و ضدیت با مذهب در میان آنان نیرومند بود، انطباق داشت.

سازمان ما که در سال اول انقلاب فاقد تحلیل منسجمی از حکومت جدید و سیاست بهم پیوسته ای در برابر آن بود، نیز در مقطع مرداد ۵۸ این تحلیل را ارائه داد که جناح مسلط بر حکومت ارتجاعی است. این تحلیل گرچه بعدها پس گرفته شد، اما بر اتیک سازمان بویژه در مناطق خلقی مدتها متاثر از آن بود. آخرین سازمانی که پذیرفته است که حکومت از روز اول ضد انقلابی بوده است، جریان ۱۶ آذر میباشد.

علاوه بر جنبه تاریخی بتحلیل آن روندهایی که در طی نیم قرن، جامعه ایران را تغییر داده و آنرا به آستانه انقلاب بهمن رسانید، به منظور دادن حکم علمی درباره درستی یا نادرستی تز ارتجاع سیاه، "کاملا" ضروری است. تجربه سازمان ما نیز این ضرورت را تائید می کند و نشان میدهد که نداشتن یک تحلیل درست از علل پیدایش انقلاب و نیروهای محرک آن تا چه حد به جنبش کمونیستی ایران آسیب رسانده است.

انقلاب بهمن از تضادهائی نیرو می گرفت که با انقلابات، جنبش های انقلابی و رفرم های نیم قرن اخیر کشور و نتایج ناشی از آن پیوند ناگسستنی دارد. انقلاب مشروطیت که با شعار "عدالت خانه" آغازش از نظر محتوی اجتماعی خود بورژوائی بود. سمت اصلی حرکت این انقلاب علیه استعمار انگلیس و روس و ارتجاعی ترین اشراف فئودال حاکم بود. انقلاب مشروطیت حتی آن زمان که بدلیل شرکت دهقانان بویژه در آذربایجان و شمال خصلت دمکراتیک بخود می گرفت، از طرح شعار جمهوری بازماند. آماج های انقلاب، قانون اساسی، مشروطه سلطنتی، برقراری نظم و قانون علیه خودسری والیان بود.

انقلابات بورژوائی در غرب تکانی بود برای تغییر روبنای سیاسی به سود زیر بنای بورژوائی که در بطن

فئودالیسم رشد کرده بود. اما در انقلاب مشروطیت، شعار اصلاحات ارضی دمکراتیک به مثابه شعار انقلاب برآمد نکرد. درحالیکه گسترش بازار داخلی و بویژه ورود روستا به قلمرو مناسبات پولی ـ کالائی زمینه رشد بورژوازی نوپای ایران را فراهم میکرد. مهمترین آماجی که انقلاب مشروطیت در برابرخود قرارداده بود، بازسازی نظام استبدادی برپایه مشروطه سلطنتی و درجهت تقویت قدرت مرکزی علیه ملوک الطوایفی بود.

این جنبه از انقلاب مشروطیت، تصادفی تظاهر نکرد. تلاش بورژوازی نوپای ایران ـ امثال امین الضرب و غیره ـ برای ایجاد صنعت ملی در اثر دخالت استعمار انگلیس و روس و فرمانروائی شاهان قاجار از اوامر استعمار با شکست روبرو شد. تحت تاثیر ورود روزافزون کالاهای انگلیسی و روسی به کشور و خرید مواد اولیه کشاورزی مورد نیاز صنایع آنان، بورژوازی به فعالیت در عرصه کشاورزی و زمین رانده شد. درنتیجه بخشی از بورژوازی در رابطه با امپریالیسم رشد نمود. درحالیکه سایر بخش ها تحت فشار اقتصادی استعمار قرار میگرفت. درنتیجه این وضعیت و بخصوصیت در رشد سرمایه داری ایران از همان آغاز رشد آن نطفه بست، ناتوانی روابط بورژوائی در تغییر ساختارسنتی اقتصاد و به تبع آن عدم تغییر انقلابی مناسبات ارضی در روستا از یکسو و رشد سرمایه داری در کشور بطور عمده در ارتباط و تحت تاثیر امپریالیسم از سوی دیگر.

انقلاب مشروطیت وظایفی را در برابر خود قرار داده بود که شرایط لازم را برای گذار از فئودالیسم به سرمایه داری فراهم میکرد.

انقلاب مشروطیت شکست خورد و عامل تعیین کننده در این شکست امپریالیسم و اشراف مخالف اصلاحات بودند. درنتیجه شکست انقلاب، قدرت دولتی متمرکز علیه ملوک الطوایفی که بورژوازی نوپا برای رشد خود شدیدا" نیازمند آن بود، بوجود نیامد. جنبش های انقلابی در گیلان، آذربایجان و خراسان و سایر نقاط کشور نیز به دلائل عینی از جمله عدم پیوند سراسری، آماده نبودن ذهنیت دهقانان برای هضم اصلاحات ارضی و رشد نایافتگی بورژوازی محلی، نتوانست قدرت متمرکز دولتی را مستقر کند. این جنبش ها بدلیل لغزیدن جناح راست جنبش به راست شکست خورد. درحالیکه ضرورت یک پیکار ضدفئودالی به قوت خود باقی ماند. رضاخان درپاسخ به این ضرورت و تامین نیاز استثمارگران انگلیس ـ که باهدف تزاریسم ایران را میدان تاخت وتاخود قرارداده بودند ـ به اریکه قدرت نشانده شد.

لغو سلسله قاجار، سرکوب شورش خوانین در برخی نقاط کشور در راستای استقرار دولت مقتدرمرکزی، آغازپاره ای اصلاحات اقتصادی ـ اجتماعی، تغییر درمناسبات مالکیت ارضی، ایجاد موسسات محدود سرمایه داری وغیره همه نشانه آن بود که باکودتا گذار ازفئودالیسم به سرمایه داری درکشور آغازشده است.

حکومت کودتا اصلاحاتی را آغاز کرد. مطالبات عینی رشد جامعه وقتی که انقلاب نتوانست نیازآن به اصلاحات را برآورده کند، "اصلاحات از بالا" را به رژیم کودتا تحمیل کرد. "اصلاحات ازبالا" راه رشدسرمایه داری را درشهرها می گشود، اما درروستا اساس زمین داری متکی مالکیت خصوصی فئودالی حفظشد.

ویژگی گذار به سرمایه داری از فئودالیسم دراین دوره این است که اولا دولت نقش تعیین کننده درتحولات داشت وثانیا این گذار نه برپایه تامین نیازهای رشد مستقل اقتصاد کشور بلکه زیر نفوذ ودخالت خارجی بود. مهمترین پروژه ساختمانی دولتی احداث راه آهن سراسری بود که برای تامین نیازهای امپریالیسم انگلستان به اجرا درآمد.

بانقش مسلط دولت در اقتصاد کشور، تحولات اجتماعی بورژوایی که در جهت تامین منافع اقلیت کوچکی متشکل از سرمایه داران نوپا و زمینداران بزرگ تاثیر نمود و از رشد سرمایه داری از پایین که خرده مالکان، پیشه وران، کسبه و تجار میانه حال آن را می طلبیدند، جلوگیری کرد. در عین حال وابستگی ساختار نوین اقتصاد کشور را به امپریالیسم تشدیدنمود. این وضع به ظهور نارضایتی درمیان اقشار سنتی فوق انجامید. اقدامات دولت کودتا علیه عادات وسلیقه ها وعقاید سنتی و مذهبی بوسیله زور این نارضایتی را تشدید کرد.

اقشار وابسته به ساختارسنتی اقتصاد به پاسداری ازعقاید وایدئولوژی سنتی یعنی اسلام روی آوردند تا زیر سپر دفاعی آن زمینه را برای رشد مستقل و ازپایین بورژوازی هموارکنند.

در دوره دولت کودتا، قدرت مرکزی مقتدر که آماج انقلاب مشروطیت و جنبش های بعد ازآن بود، تامین شد. اما این دولت، هم به سدی در برابر رشد طبیعی سرمایه داری تبدیل شد و هم عاملی بود علیه زحمتکشان. ازاینرو نیروهای اصلی جامعه درسالهای ۲۰ تا ۳۲ هرکدام کوشیدند که قوای لازم رابرتامین قدرت سیاسی مطلوب خود گردآورند. زمینداران نیمه فئودال وتجاربزرگ که از دولت کودتا سودبرده بودند حول شاه جمع شدند. قوام

برجسته ترین شخصیت آنان بود، امپریالیسم انگلیس ازنیرو حمایت میکرد. همچنین جنبش وسیعی متشکل از کسبه، بازاریان، کارمندان، پیشه وران و بخشی از روحانیون حول کارپایه مصدق ودرچارچوب نهضت ملی کردن نفت پدید آمد. طبقه کارگر و زحمتکشان زیر رهبری حزب توده ایران متشکل شدند. در اثر نبرد نیروهای ملی و انقلابی علیه ارتجاع داخلی که شاه در راس آن بود، نهضت دمکراتیک سالهای ۲۰، درسالهای ۳۲-۳ تا سطح جنبش ضد امپریالیستی، ضد فئودالی ودمکراتیک فراروئید. طبقه کارگر و بخش مهمی از دهقانان تحت رهبری حزب توده ایران الهام بخش این جنبش و قاطع ترین نیروی آن بودند.

مصدق در راس جنبش قرار گرفت اما شایستگی تاریخی برای انجام وظایف ضد امپریالیستی وضد فئودالی جنبش را ندا شت. اوازنیروی توده ها برای مهار قدرت شاه سود می جست، اما حرکت مستقل آنان را سرکوب میکرد. اوهمچون اشراف و بورژواهای صدر مشروطیت، خواهان حفظ سلطنت بود و بجای آنکه مالکیت فئودالی ونیمه فئودالی را ملغی کند، سیاست تعدیل استثمار دهقانان درچارچوب حفظ وضع موجود را دنبال کرد. تعمیق جنبش باتردید و تزلزل رهبری آن درتضاد بود. تعمیق جنبش چناح راست آنرا به سوی ارتجاع سلطنتی سوق داد. مصدق در برابر این وضع از توسل به قهر خودداری کرد و فعالیت خود را به چارچوب مبارزه پارلمانی وترساندن ارتجاع با تظاهرات توده ای محدود کرد. درنتیجه امپریالیسم امریکا توانست با یک ضد حمله، جنبش مقاومت را درهم بشکند و پایه سه دهه تسلط ارتجاع وحشی و وابسته به خود را پی ریزی کند.

پایه اقتصادی تردید و تزلزل رهبری مصدق، که شکست جنبش رهائی بخش را بدنبال آورد، ضعف رشد بورژوازی ملی صنعتی ایران در اثر دخالت امپریالیسم و پیوند این بورژوازی وتجار بازار با زمینداران بود. این پیوند مانع اصلاحات ارضی رادیکال شد.

شکست مصدق، شکست بورژوازی ملی واقشار وابسته به نظام اقتصادی سنتی درحفظ و تحکیم قدرت سیاسی مطلوب خود بود که درصورت ادامه بقای آن این امکان پدید می آمد که راه برای رشد اقشار دمکراتیک بورژوازی باز شود. با این شکست چند دهه تلاش این نیروها بی نتیجه ماند.

استقرار دولت وابسته و سرکوب شدید حزب توده ایران و بخش میهن پرست ومترقی بورژوازی ملی، راه را برای کوتاه کردن دوره گذار به سرمایه داری هموار کرد. در دهه ۴۰، اقدامات دولت وابسته این امکان را برای سرمایه های امپریالیستی بویژه امریکائی فراهم کرد که جهت توسعه اقتصادی کشور را کنترل کنند.

درچارچوب استراتژی جهانی امپریالیسم امریکا برای تبدیل کشورهائی امثال ایران که دارای نیروی کار و مواد اولیه ارزان بودند به بازار مصرف کالاهای امپریالیستی ومیدان فعالیت سرمایه امریکائی، ونیز برای از بین بردن خطر انقلاب، دولت شاه رفرم هائی را که بعدا" به نام "انقلاب سفید" مشهور شدند، آغاز نمود. این رفرم ها بامنافع بورژوازی وابسته که خواهان حذف زمین داران از قدرت سیاسی نیمه فئودال وتقویت مواضع خود در اقتصاد کشور بودند، انطباق داشت.

برای آنکه رویدادهای کشور کنترل شود، اصلاحات ارضی آرام ودر درازمدت صورت گرفت. به زمینداران نیمه فئودال و فئودال در مقابل زمین، سهام کارخانه ها داده شد. درطی اصلاحات ارضی فئودال ها و مالکان بزرگ عمدتا" درطیف بورژوازی حاکم جذب شدند. آن دسته ازخانها و فئودال ها که در اوائل دهه ۴۰ علیه اصلاحات به مبارزه برخاستند، سرکوب شدند. دراین جریان میدانداران ودکاندا ران بزرگ بازار یعنی (علاف ها) که صاحب زمین اربابی بودند وسهم معینی از زارعین خود می گرفتند نیز یا ازطریق اصلاحات ارضی ویا با امتناع زارعین ازپرداخت سهم مالک، عمدتا" بدون زمین شدند.

"انقلاب سفید" به لحاظ مضمون اجتماعی خود بورژوائی و به لحاظ اهدافی که تعقیب میکرد ضد ملی بود.

در طی "انقلاب سفید"، گذار طولانی جامعه به سرمایه داری که توسط دولت "ازبالا" هدایت شده بود، شتاب بیسابقه گرفت. در اواخر دهه ۴۰، کارخانه و موسسات بزرگ سرمایه داری با سرعت زیاد ساخته شدند. این موسسات با تکنولوژی و مدیریت جدید کار میکردند. صنایع جدید مونتاژ و عمدتا" مصرفی و محتاج مواد اولیه خارجی بودند. در اواخر دهه ۴۰ و اوائل دهه ۵۰ سرمایه داران بزرگ صنعتی و گروههای صنعتی پدید آمدند. افزایش درآمد نفت درسال ۵۲ پرشتاب رشد بورژوازی وابسته صنعتی افزود و گروههای بزرگ صنعتی خصوصی، بانکهای خصوصی را ایجاد کردند. درنتیجه ادغام سرمایه بانکی و صنعتی گروههای انحصاری شکل گرفتند که درتولید وتوزیع برخی ازکالاها ودربرخی ازرشته ها انحصار را برقرار کردند. تشکیل وتوسعه کشت وصنعت ها و شرکتهای سهامی زراعی راه تعرض سرمایه بزرگ علیه خرده مالکان را گشود.

اواخر دهه چهل و اوایل دهه پنجاه، سالهای پایان دوره گذار از نظام فئودالی به نظام سرمایه داری بود. این گذار حدود نیم قرن طول کشید. اما این گذار ویژگی های خود را داشت.

گروه‌های انحصاری که پدید آمدند نتیجه گسترش بازار داخلی و گذار از صنایع مانوفاکتوری و مرحله سرمایه داری رقابت آزاد نبود. در نتیجه جامعه ایران از برخی از مراحل سرمایه داری جهید.

علاوه بر آن رشد کلاسیک سرمایه داری، ساختار سنتی اقتصاد را متلاشی میکرد و نیروهای شاغل در آن را در تولید سرمایه داری جذب می نمود. این کار قبل از همه در کشاورزی صورت میگرفت اما در ایران، رشد سرمایه داری از یک سو ساختارهای سنتی اقتصاد در شهرها و روستا را تخریب میکرد ولی از آنجاکه قادر به جذب نیروهای آن در تولید سرمایه داری نبود آنرا دوباره بازسازی می نمود. مثلاً" طی اصلاحات ارضی خرده مالکان افزایش یافتند. اما در دهه پنجاه این قشر تحت فشار شدید قرار گرفت که در نتیجه آن مهاجرت روستائیان در اواخر دوره شاه ابعاد بی سابقه ای یافت و به حدود نیم میلیون در سال رسید. اکثریت مهاجرین روستائی که در تولید سرمایه داری جذب نمی شدند بطور عمده به دستفروشی، مغازه داری و غیره روی می آوردند. پیدایش قشر حاشیه نشین بی آمد این روند بود. مشابه همین وضع در شهرها اتفاق افتاد. طی دو دهه اخیر هجوم از پیشه وران سنتی و مغازه داران بازار با ورشکستگی روبرو شدند. فقط تعداد معدودی از آنان جذب کارخانه و موسسات بزرگ شدند.

تحولات دهه چهل و اوائل دهه پنجاه از نقش بازار در اقتصاد کشور کاست. در اواخر دوره شاه توزیع مستقیم محصولات موسسات و شرکت های بزرگ صنعتی توسط خود آنان شروع شد. این امر تعرض تازه سرمایه انحصاری علیه تجار بازار و کسبه بود. سیاست کنترل قیمت ها در همین دوره که توسط اطاق های اصناف و دادگاههای صنفی اجرا میشد، در عمل علیه منافع پیشه وران و کسبه جز بود. در نتیجه وضعی پدید آمد که نه فقط منافع فعالین بخش سنتی اقتصاد تهدید شده بود و ارزش آن ها جلوگیری میشد، بلکه این خطر جدی شده بود که آنچه را هم که تاکنون حفظ کرده بودند، از دست بدهند.

اقشار سنتی جامعه و خامت روزافزون اوضاع خود را نتیجه حمایت امریکا و اسرائیل از شاه و دخالت آنان در ایران و توسعه فرهنگ غربی توسط رژیم میدانستند. اقشار سنتی جامعه برای مقابله با این وضع و ایجاد شرایطی که منافع آنان را تامین کند، به مبارزه برخاستند. مبارزه خرده مالکان، کسبه بازار، پیشه وران سنتی، تجاریکه حوزه فعالیتشان دایما" بوسیله رژیم تنگ میشد و حاشیه نشینان شهرها که به خرید و فروش رانده شده بودند، برای حفظ ساخت قدیمی اقتصادی از خطر نابودی، به منظور حفظ این ساختارها برای همیشه نبود. بلکه آنها می خواستند از طریق حفظ آنچه که دارند و درچارچوب آن بسوی آنچه که آرزو می کنند حرکت کنند. درمیان این بخش دو گرایش کلی وجود داشت. کارفرمایان شهری و روستائی و خرده مالکانی که از کار مزدوری به شکل محدودی استفاده میکردند، کسبه و پیشه وران، کارکنان مستقل و کارکنان فامیلی در شهر و روستا، دهقانانی که زمین خود را از دست داده بودند، خواهان براندازی رژیم و گروههای انحصاری و قطع دخالت خارجیان بودند تا رشد سرمایه داری از پایین را تامین کنند. در این راستا این اقشار خواهان دخالت دولت در اقتصاد کشور بودند. اکثریت تجار و کسبه مرتبط با آنان خواهان لیبرالیسم اقتصادی یعنی احیای نقش گذشته بازار بودند و با دخالت دولت در اقتصاد کشور مخالفت میکردند. اسلام که ایدئولوژی این نیروها بود و روحانیت که با آنها پیوند تاریخی داشت عوامل تحکیم وحدت این طیف وسیع طبقاتی بود.

طیف سنتی جنبش ضد شاه برای مبارزه موثر علیه رژیم به سلاح ایدئولوژیک موثر و رهبری مورد اعتماد نیاز داشت. اسلام آن ایدئولوژی را تامین میکرد. پذیرش اسلام بعنوان پرچم و ایدئولوژی مبارزه نه فقط به آن دلیل بود که این ایدئولوژی، یگانه ایدئولوژی در دسترس این طیف و عموم مردم بود، بلکه در عین حال سپر دفاعی نیرومندی در برابر فرهنگ غربی بود که از بالا به جامعه تزریق میشد و زمینه های فرهنگی رشد سرمایه داری وابسته را فراهم میکرد. در پناه این سپر دفاعی مقاومت طیف سنتی تقویت میشد و راه را برای تحقق اهداف طبقاتی نیروهای آن میگشود.

گفتیم که طی دهه ۴۰ و سالهای اول دهه ۵۰، مناسبات نیمه فئودالی در مقیاس کشور بطور عمده زوال یافت و زمینداران نیمه فئودال بطور عمده به زمینداران بورژوا تبدیل شدند. این تحول به ویژه در شهرها که مرکز روحانیت در آن جا مستقر بود، قطعیت یافت. با زوال تدریجی و فرمیستی مناسبات مبتنی بر سهم بری و انواع استثمار فئودالی و نیمه فئودالی روحانیت ضد شاه از تکیه بر یک نیروی اجتماعی پائگاه محروم شد. این دگرگونی این بخش از روحانیت را واداشت که پیوند خود را با بازار، اقشار سنتی شهر، خرده مالکان روستا محکم تر کند و در جستجوی

پایگاه وسیعتر به آنها نزدیکتر شود. در سازمان ما به این جنبه از تحول در پایگاه این بخش از روحانیت توجه کافی نمی شود.

علاوه بر آن، این تحولات روحانیت را به سه شاخه تجزیه کرد. یک بخش مدافع رژیم شاه شد ـ جریان خوئی ـ بخش دیگر در موضع بورژوازی لیبرالی قرار گرفت. (جریان شریعتمدار) و بالاخره بخش اصلی آن از موضع دفاع از تهدید اعتبار اسلام که تامین منافع صنفی روحانیت را در پی داشت، و منافع اقشار سنتی به مبارزه با شاه روی آورد. این واقعیت های تاریخی خصلت غیر علمی تز اپوزیسیون ارتجاعی را روشن می سازد.

تلاش روحانیت ضد شاه و ضد امریکا برای گرفتن قدرت سیاسی با گسترش مبارزه در اقشار سنتی علیه رژیم آمیخته شد. در نتیجه رهبری مبارزه بلوک سنتی علیه شاه بتدریج به انحصار روحانیت در آمد. هرچه آثار منفی رشد سرمایه داری وابسته آشکارتر میشد، خصلت رادیکال این مبارزه افزایش می یافت. تحت تاثیر این روند بود که روحانیت، بتدریج از موضع مخالفت توام با نصیحت شاه در آغاز دهه ۴۰ به موضع براندازی حکومت شاه در دهه ۵۰ گذر نمود.

آماج جنبش اجتماعی ناهمگونی که تحت رهبری روحانیت ضد شاه شکل گرفته، به لحاظ سیاسی براندازی نظام سلطنتی و برقراری حکومت اسلامی بود. آماج این جنبش به لحاظ اجتماعی خلع ید از سرمایه داران بزرگ وابسته که هسته آثار گروههای انحصاری تشکیل میدادند و قطع سلطه نظامی و سیاسی امپریالیسم بود.

براندازی رژیم و پایگاه آن و قطع سلطه نواستعمار امپریالیسم خواست مشترک همه نیروهای خلق بود که پایه اتحاد مبارزاتی آنان در عمل شد.

اقشار سنتی زودتر از کارگران، و کارمندان و اقشار جدید خرده بورژوازی تضاد عمیق منافع خود با گروه های انحصاری را درک کرده بودند. در نتیجه در مبارزه علیه شاه، مبارزه سیاسی فعال تری را عرضه کردند. به بیان دیگر گرچه تضاد خلق با دیکتاتوری شاه و سرمایه داران بزرگ وابسته که از سوی امپریالیسم حمایت می شدند، تضاد عمده جامعه بود ولی در چارچوب این تضاد، تضاد اقشار سنتی با رژیم فعال تر از سایر تضادها عمل می کرد. این امر رهبری روحانیت را بر انقلاب تضمین نمود. به ویژه که سازمان های چپ زیر ضربات رژیم ضعیف شده بودند و بورژوازی لیبرال که عمدتا به وسیله جبهه ملی نهضت آزادی نمایندگی می شد در براندازی رژیم و پایگاه آن و در مبارزه علیه امپریالیسم آمریکا نابیگیر و متزلزل بود.

در پاییز ۵۷، جنبش توده ای علیه رژیم با پیوستن توده کارگران و کارمندان به این جنبش، ابعاد بی سابقه ای یافت. در اثر تعمیق جنبش انقلابی بورژوازی لیبرال که جناح راست جنبش ضد دیکتاتوری را تشکیل می داد تجزیه شد و بخش عمده آن زیر فشار این جنبش رهبری روحانیت را پذیرفت و به همراهی با جنبش ادامه داد. در نتیجه نیروی آن در سرنگونی رژیم به کار گرفته شد. ضربه نهایی به رژیم زمانی وارد شد که طبقه کارگر کنترل نفت را به دست گرفت و فعالانه در قیام مسلحانه خلق شرکت نمود. نقش تاریخی طبقه کارگر ایران در سرنگونی رژیم از آنجا که تحت رهبری نیروهای انقلابی نبود، باعث شد که نیروی طبقه کارگر در جهت تامین منافع اقشار سنتی و بورژوازی متوسط تاثیر کند.

حکومت جدید، حاکمیت اقشار وابسته به ساختار سنتی اقتصاد در اتحاد با لایه هایی از بورژوازی لیبرال بود که شکل آن تلفیقی از پارلمانتاریسم و تئوکراسی است. اقدامات حکومت جدید علیه ارتجاع سرنگون شده در عرصه های اقتصادی و سیاسی و سرکوب قهرآمیز مقاومت آن که علیرغم میل بورژوازی لیبرال صورت می گرفت، نشان دهنده آن بود که به لحاظ طبقاتی اقشار سنتی دست بالا را دارند.

هر حکومت بنا بر ماهیت طبقاتی خود، با هریک از اقشار و طبقات جامعه مناسبات معینی را برقرار میکند. بررسی آن مناسباتی که حکومت در واقعیت و در عمل با نیروهای اجتماعی برقرار میکند نشان میدهد که آن حکومت علیه کدام نیرو بسود کدام نیرو اعمال قهر میکند. حکومت جدید ارتجاع سرنگون شده و مقاومت آن را سرکوب میکرد، در نتیجه ارتجاعی نبود. اما همین حکومت جنبش ملی خلقهای تحت ستم را سرکوب میکرد و در برابر حرکت مستقل توده کارمندان، دانشجویان و کارگران می ایستاد و در برابر تعرض روبه گسترش دهقانان علیه بزرگ مالکان موضع بینابینی گرفته بود، در نتیجه انقلابی نبود. مرحله نخست انقلاب با سرنگونی رژیم و درهم شکستن مقاومت ارتجاع سرنگون شده به پایان رسیده بود، توده کارگران و زحمتکشان شهر، دهقانان، روشنفکران، کارمندان که با انقلاب به شور آمده بودند خواهان گسترش انقلاب در مرحله دوم آن بودند و با فشار آنان انقلاب در پاییز در حال گسترش بود. اما اقشار و طبقاتی که پایگاه طبقاتی حکومت بودند به شرایطی که می خواستند رسیده بودند و خواهان

www.iran-archive.com

بهره‌برداری از این شرایط درجهت منافع خود بودند. روحانیت نیز قدرت سیاسی را به کف آورده‌بود و درپی قانونی کردن رژیم تلوکراتیک و تشکیل نهادهای آن‌بود. برای روحانیت و اقشار سنتی انقلاب به پایان رسیده بود. حکومت جدید، محافظه‌کار بود و مانع پیشرفت انقلاب شده‌بود. بارفراندوم قانون اساسی که رژیم تلوکراتیک را قانونی می کرد، پروسه گذار حکومت جدید به حکومت ارتجاع آغازشد. این گذار با تصفیه بنی‌صدر ازقدرت و کشتار خرداد ۶۰ به پایان رسید.

تحقق آماج های انقلاب ملی ـ دمکراتیک که در انقلاب بهمن متحقق نشد وظیفه مقدم کمونیست ها در فردای قیام بود. درصورت گسترش انقلاب بهمن درمرحله دوم بود که امکان تامین رهبری طبقه کارگر در انقلاب افزایش می یافت. انجام این وظیفه درگرو آن بود که کمونیست ها در راه تشکیل جبهه همه نیروهای چپ و دمکراتیک کشور برپایه پلاتفرم مشترک و تشکل توده های خلق به منظور به قدرت رسانیدن حکومت خلق مبارزه میکردند.

* * *

سیاست ناشی از نیز ارتجاع سیاه

کسی که حکومت فردای قیام را ارتجاعی ارزیابی میکند، نمی تواند مجموعه روحانیت و مبارزه آن علیه شاه را نیز ارتجاعی نداند. اگر در دوره انقلاب کمونیست های ایران به این نتیجه میرسیدند که روحانیت ارتجاعی است در آنصورت ناچار میشدند سیاستی را اتخاذ کنند که مطابق آن سیاست وظیفه داشتند در آن واحد هم ارتجاع سلطنتی وهم "ارتجاع روحانیت" را هدف مبارزه خود قرار دهند. افشاء و انفراد شاه و خمینی در دوره انقلاب عناصر اساسی این سیاست میشد.

منافع توده‌ها مبارزه برای براندازی رژیم شاه را ایجاب میکرد. آنجاکه روحانیت علیه رژیم مبارزه میکرد، این مبارزه بطورعینی مترقی‌بود و آنجاکه روحانیت برای انحصار رهبری انقلاب دردست خود علیه کمونیست ها و نیروهای مترقی مبارزه میکرد، این مبارزه ارتجاعی‌بود. تازمانیکه رژیم سلطنتی سرنگون نشده بود، مبارزه بطورعینی مترقی روحانیت، وجه غالب مبارزه آنرا تشکیل میداد. درنتیجه سیاست افشاء و انفراد روحانیت ضدشاه نه به انفراد خمینی، بلکه به انفراد کمونیستهامی انجامید.

علاوه‌برآن مطابق این سیاست، هرچه انقلاب ضدامپریالیستی وضدسلطنتی تحت رهبری روحانیت نیرومندتر و پیروزی بر رژیم سلطنتی نزدیکتر میشد، سمت مبارزه کمونیست ها می بایست روی افشای روحانیت بیشتر متمرکز میشد. پس از فرارشاه، این سیاست کمونیست ها را بایه موضع دفاع از حکومت بختیار سوق میداد، بایه شرکت درجنبش بی علاقه میکرد. حتی ممکن بود آنان را درعمل دربرابر انتقال قدرت قرار دهد. درهرصورت این سیاست، کمونیست هارا به رودروئی مستقیم با منافع خلق سوق میداد. چنین سیاستی راهبر هرسازمانی که بایه توده ای داشت، یاآن را متلاشی میکرد یابه شدت ضعیف می نمود.

کاملا" روشن است زمانی که کمونیست ها نیروی کوچکی را تشکیل میدادند، ایستادگی آنان دربرابر انتقال قدرت به ائتلاف رهبری کننده انقلاب، باشکست روبرومی شد وحکومت جدید برقرار میشد. دراینصورت ادامه منطقی آن ایستادگی در فردای پیروزی قیام، اتخاذ سیاست سرنگون کردن رژیم و اعلام این سیاست بود.

آنزمان آیا این سیاست می توانست سازمانهای اصلی جنبش دمکراتیک را به یکدیگر نزدیک کند، آیامی توانست توده خلق را حول خود متحد سازد؟

درسال های ۵۸ و ۵۹، سیستم ولایت فقیه هنوزبطورکامل مستقرنشده بود و روحانیت همه رقیبان خود در قدرت سیاسی را، کنار نگذاشته بود و نهادهای سرکوب خاص رژیم ولایت فقیه درحال شکل گیری بود. دراین فاصله رژیم قدرت آنرا نداشت که درمناطق ملی، سنی نشین و درخوزستان و شمال کشور فعالیت مستقل توده‌های زحمتکش و سازمانهای چپ و انقلابی را بطورد لخواه کنترل کند. درگیری های درون حکومت وکشاکش در بالا امکانات رژیم را برای این کنترل بازهم کاهش میداد. دراین مناطق فعالیت سازمانهای چپ و دمکراتیک کشور قابل توجه بود. علاوه برآن فشارتوده ها برای گسترش انقلاب از پایین اعمال میشد. درنتیجه عوامل فوق شرایطنیمه دمکراتیک در کشورهنوزوجود داشت که به کمونیست ها اجازه میداد که به فعالیت نیمه علنی خود ادامه دهند، از امکانات قانونی استفاده کنند، ازشکل علنی مبارزه حداکثر بهره‌برداری رابکنند وباکار توده ای وسیع وتهلیغ و ترویج برنامه و

سیاست خود، توده‌ها را آگاه‌تر و متشکل‌تر سازند.

همانطورکه فعالیت سازمانهای چپ و دمکرات کشور در آن دوره مدلل میکند، کمونیست ها می توانستند، از آن شرایط درجهت تدارک قوای لازم برای انتقال قدرت به خلق بهره‌گیری کنند. اتخاذ سیاست سرنگونی در این دوره معنایی جز محروم کردن کمونیست ها از بهره‌گیری از شرایط موجود نداشت. چنین سیاستی، به آخوندها امکان میداد که با سوء استفاده از نفوذ خود درمیان توده‌ها و از احساسات مذهبی آنان، خلق را در مقابل کمونیست ها به حرکت درآورند. درآن زمان سیاست سرنگونی، سیاست انفراد کمونیست ها بود.

ازاین ارزیابی که حکومت از فردای انقلاب ارتجاعی است، منطقا" باید این نتیجه را گرفت که باید حکومت را سرنگون کرد. اما از آنجا ممکن است این نتیجه نیز گرفته شودکه شعارمرکزی چنبش از همان فردای پیروزی انقلاب آزادی است. معنای چنین استنباطی جزاین نیست که از همان روز اول جمهوری اسلامی، امکان فعالیت آزادانه سازمان های سیاسی و توده‌ها وجود نداشت. درنتیجه فعالیت آنان از همان روز اول با استبداد آخوندی روبرو بود. هرکس آن روزها را همانطورکه واقعا" بوده بخاطر آورد، میداند که حکومت نه آن زمان ونه ماهها بعد آن قدرت را نداشت که بتواند مبارزه توده ها را سرکوب کند. حکومت چنین قدرتی را طی زمان و به تدریج و به موازات شکل گیری ارگانهای سرکوب درطول سال ۵۸ و ۵۹ بدست آورد ودرسال ۶۰ بودکه رژیم واقعا" قدرت آن رایافت که سیاست سرکوب سازمان یافته، سراسری و بی‌گیر نیروهای دمکراتیک و چپ را به اجرا" بگذارد. درنتیجه شعار آزادی به‌تدریج در مجموع شعارها نقش وزن بیشتری یافت. درسال ۵۸ و ۵۹ تناسب قوا در درون حکومت وجامعه به‌گونه ای‌نبود که کمونیست ها مجبور شوند سایر شعارهائی که قدرت به حرکت در آوردن توده‌ها را داشت نسبت به آزادی فرعی کنند.

کمونیست ها می بایست شعارهائی را که توده‌ها حاضر میشدند در راه تحقق آن مبارزه کنند، مطرح سازند که توده‌های هرچه وسیعتری را به حرکت درآورند ونیروی هرچه وسیعتری را درمقابل حکومت قرار دهند. درآن دوره بعلت عدم آگاهی بخش عظیمی از توده‌ها به اهمیت آزادی فعالیت احزاب و نیز بعلت این واقعیت که حکومت اراده خود را بطور عمده با تکیه بر نفوذ عظیم ایدئولوژیک سیاسی روحانیت بر توده‌ها و به دست خود آنان به اجرا" می گذاشت، شعار آزادی فاقد قدرت بسیج توده زحمتکشان بود.

واقعیت این است که قیام بی سابقه ترین آزادی را بعد از ۲۵ سال خفقان به وجود آورده بود و پس از آن زمان نیز هرگز میهن ما چنان روزهای پاشکوه و واقعا" آزاد را ندید. حتی در آن شرایط نیز دفاع از حفظ آزادی ضرورت مطلق داشت و همواره نیز باید ازجانب کمونیست‌ها و توده ها این خواست مطالبه شود. بحث به هیچوجه بر سر ضرورت مبارزه در راه آزادی سیاسی باعدم مبارزه نیست، بلکه بحث این است که در شرایطی که بعد از قیام، حکومت هنوز سیاست سرکوب توده ها و سازمانهای چپ و دمکرات را به اجرا" نگذاشته است، آیا فقط شعار آزادی های سیاسی باید مبنای اتحاد نیروهای سیاسی و بالاخص توده‌های خلق قرار گیرد یا علاوه بر آن باید سایر شعارهای انقلاب وتوده‌ها مثلا" عدالت اجتماعی، استقلال، زمین، کار و غیره را هم باید باهمان اهمیت مطرح نمود.

انقلاب توده ها را به شور و شوق آورده بود، نیروی عظیم آنان را آزاد کرده بود. توده دهقانان و کارگران صنعتی درحال تعرض به سرمایه داران و زمینداران بزرگ بودند و باکمک نیروهای پیشرو درحال تشکل بودند. در محلات، شوراها درحال شکل گیری بودند. درادارات دولتی و موسسات آموزشی توده کارمندان و دانشجویان و دانش آموزان متشکل میشدند. خلق علیه توطئه‌های آمریکا واکنش نشان میداد. این رویدادها نشانه آن بودکه توده‌های خلق خواهان پیشرفت انقلاب نه فقط درعرصه حفظ آزادی های سیاسی بلکه درهمه عرصه ها بود. درآن شرایط تکیه بر آزادی به مثابه شعارمرکزی چنبش، معنائی جز رها کردن یاکم اهمیت کردن وظیفه سازماندهی و رهبری مبارزه طبقاتی توده‌ها در راه سایر شعارها نمی توانست باشد. هرسازمانی که چنین برخوردی باشعار آزادی میکرد حداکثر تمایلات روشنفکران و کارمندان راسازمان میداد و از تبدیل شدن به یک جریان با پایگاه توده ای درمیان زحمتکشان بازمی‌ماند.

این علاوه برآن به معنای خارج کردن ارتجاع طبقاتی یعنی زمینداران و سرمایه‌داران بزرگ و نیروهای هوادار آن درحکومت از زیر ضربه انقلاب و دست کشیدن از تحول انقلابی جامعه نیز میباشد.

تز ارتجاع سیاه چه سیاست براندازی حکومت را بدنبال داشته باشد، چه سیاستی راکه مطابق آن آزادی شعار مرکزی چنبش میشود، یک ارزیابی نادرست از حکومت برآمده از انقلاب است. این تز به ناچار به نفی انقلاب ضد امپریالیستی و ضدسلطنتی بهمن می انجامد. تصادفی نبودکه راه‌کارگر شعار انقلاب مرد، زنده باد انقلاب را طرح کرد.

www.iran-archive.com

مرحله انقلاب ایران، مضمون و وظایف

به نظر می‌رسد امروز هسته اصلی بحث‌های درون سازمان ما در مورد استراتژی و تاکتیک کمونیست‌ها در انقلاب ایران روی مساله مرحله انقلاب متمرکز شده است. همه رفقا ضمن اشتراک نظر در ارزیابی از مرحله انقلاب ایران به عنوان انقلابی "دمکراتیک" پیشوندها و پسوندهایی نظیر "ملی ـ دموکراتیک" ضد امپریالیستی ـ دموکراتیک خلق" و غیره بر آن می‌افزایند. تا آنجایی که بحث به انتخاب واژه‌ای مناسب که بیانگر هرچه واضح‌تر خصوصیات اصلی انقلاب ایران در این مرحله باشد برمی‌گردد، بحثی ضروری و مفید. اما در مقالات توضیحی درباره این مسئله که در بولتن‌های ۱ و ۲ درج شده است، مسایلی در رابطه با وظایف این انقلاب و حکومت آلترناتیو آن طرح می‌شود که انکار اصل دمکراتیک بودن مرحله انقلاب ایران را به زیر سوال می‌برد. به همین جهت ضروری است بحث‌های بیشتری در مورد این مسایل و به ویژه وظایف کمونیست‌ها در انقلاب دمکراتیک انجام گیرد.

پرولتاریا برای برقراری سوسیالیسم مبارزه می‌کند، این مبارزه‌ای است که قبل از همه برای منافع اقتصادی انجام می‌گیرد ولی پرولتاریا بدون قدرت سیاسی به عنوان وسیله‌ای برای تامین این منافع نمی‌تواند خود را از یوغ سرمایه رهایی بخشد به همین جهت است که موضوع اساسی هر انقلابی را کسب قدرت سیاسی دانسته و همواره برای اعمال و استقرار رهبری خود مبارزه می‌کند. این که در شرایط مشخص چگونه سیاستی پیش بگیرد و از چه تاکتیک‌هایی استفاده نماید، این‌که در حکومت فردای انقلاب شرکت کند (در حالتی که تفوق نداشته باشد) یا نه، این که چه دولتی اتخاذ نماید و غیره، همگی در تحلیل نهایی در خدمت همین هدف قرار دارند.

"بدون این که روشن شود چه طبقات، اقشار و دیگر گروه‌های اجتماعی در جامعه وجود دارند، چه مقدار از آنان منافع خود (و نه فقط منافع خود) را شناخته و کاملا بدان آگاهند، چه نقش سیاسی بازی می‌کنند. کجا فعالیت خود را عملی کرده و این تا چه اندازه با احتیاجات پیشرفت اجتماعی مطابقت دارد نه از سیر انقلاب و نه از مبارزه سیاسی چیزی می‌توان فهمید" (۱)

کمونیست‌ها با یک چنین بررسی با توجه به مختصات دوران کنونی نیروهای محرکه انقلاب را مشخص و مناسب‌ترین راه‌ها برای نیل سریع‌تر به پیروزی و محتمل‌ترین شکل تعمیق و گسترش انقلاب را توضیح می‌دهند مثلا میهن ایران کشوری است که سرمایه‌داری دران به شیوه غالب (یا مسلط) تبدیل شده است. نسبت رشد ناموزون اقتصاد سرمایه‌داری وابسته، درکنار پیدایش انحصارات ما شاهد آنیم که هنوز بخش عظیمی از نیروی کار صرف تولید خرد کالایی می‌گردد اگرچه طبق آمار موجود تعداد کارگران تا ۲ میلیون یعنی حدود یک سوم جمعیت شاغل ـ ۷ درصد کل جمعیت ـ برآورد شده است ولی باید توجه داشت که اولا نیمی از این تعداد در روستاها شاغلند که بیشتر مشخصات و آرمان‌های خرده‌بورژوازی را حمل می‌کند تا خصوصیات کارگری، از نیمه دیگر نیز بخش عمده در تولید خرد به کار اشتغال دارند. در کشاورزی مانیز در کنار پیدایی واحدهای بزرگ و پیشرفته زراعی، در اراضی دهقانان تولید عمدتا به شکل عقب مانده و سنتی صورت گرفته و در اراضی بخشی از بزرگ مالکین اجاره ماقبل سرمایه‌داری کماکان حفظ شده است نکته دیگر عامل ذهنی است. نفوذ عمیق مذهب در توده‌ها، خرافات، جهل و بی‌سوادی، عدم آگاهی به منافع خود، به سطح تامین سازمان یافتگی طبقه کارگر و نفوذ شدید ایدئولوژی‌های غیرپرولتری در آن همگی حکایت از آن دارد که عامل ذهنی به مراتب از سطح رشد اقتصادی، اجتماعی جامعه نیز عقب مانده‌تر است. یک مقایسه کوتاه ایران با کشورهای مشابه در آمریکای لاتین این واقعیت را نشان می‌دهد مثلا در این قاره جنبش سندیکایی کارگری یک رکن اساسی در تناسب قوای سیاسی جامعه است و طبقه کارگر در اغلب تحولات اجتماعی با صف مستقل خود وارد نبرد می‌گردد. میزان بی‌سوادی نیز گوشه دیگری از این واقعیت است. بی‌سوادی در شیلی ۵ درصد ـ اکوادور ۱۷ درصد جامائیکا ۱۰ درصد کلمبیا ۱۲ درصد ـ کستاریکا ۱۰ درصد پاناما ۱۵/۴ درصد ـ پاراگوئه ۱۶ درصد ـ پرو ۲۰ درصد و در اروگوئه ۶ درصد است. نفوذ احزاب کمونیست و سازمان‌های چپ در توده‌ها به مراتب بیشتر است که این خود بی‌ربط با میزان آگاهی توده‌ها از ایده‌های سوسیالیستی نمی‌تواند باشد رشد ناموزون اقتصادی در جامعه سرمایه‌داری وابسته تاثیرات معینی در عرصه نیروهای سیاسی به‌جای می‌گذارد که منجر به وجود احزاب و سازمان‌های متعدد در کشور می‌گردد. از همین زاویه پدیده تعدد احزاب و سازمان‌های چپ و نیز بورژوایی و... در کشورهای آمریکای لاتین قابل توضیح است. مثلا در جمهوری دمنیکن "اتحاد چپ" متشکل از ۱۰ حزب و سازمان چپ است که در کنار حزب کمونیست وجود دارد.

در اغلب این کشورها چنین پدیده ای مشاهده می‌شود. مجموعه این عوامل چنان وضعیتی را پدید می آورند که هیچ نیروی سیاسی به تنهایی قادر به بسیج وسیع توده‌ها برای پیروزی انقلاب نباشد ازهمین روست که تشکیل جبهه‌های گسترده، جبهه خلق، جبهه مبارزه برای دمکراسی و غیره متشکل از نیروهای مبارزه انقلاب ازیک طرف و امر وحدت نیروهای چپ برای بالابردن نقش طبقه کارگر در چهارچوب توده ای در جزء وظایف مهم احزاب کمونیست قرار دارد. این مساله درتمام کنگره‌ها، کنفرانس‌ها، اسناد و اغلب مقالات این احزاب به روشنی دیده می‌شود.

طبیعی است که پس از سرنگونی رژیم همین جبهه جانشین حکومت سرنگون‌شده خواهد شد. البته این محتمل‌ترین حالت است، چراکه هیچ کس نمی‌تواند سیر رویدادها را دقیقا پیش بینی نماید. این‌که در فردای سرنگونی رژیم پرولتاریا چه نقشی دارد وآیا اساسا حضور پرولتاریا در حاکمیت، نقش به میزان‌های متفاوت میسر باشد و حتی این‌که پرولتاریا نیروی رهبری کننده در آن باشد چیزی است که به هیچ وجه نه می‌توان پیش‌بینی کردونه ازقبل یکی ازآن‌ها را قطعا میسر دانست. البته معلوم است که سرنوشت انقلاب و یابه بیان طرح ا.ت. سازمان به فرجام رسیدن انقلاب منوط‌است به‌رهبری طبقه کارگر وبه قدرت سیاسی این تاکید به این معنی است که پیشاهنگ حد اکثر توان خود را در جهت اعمال و حتی استقرار این رهبری به‌کار بندد و اگر زمانی این هدف (استقرار) میسر گردد کوچکترین تردیدی نیز به خود راه نمی‌دهد. درعین‌حال پرولتاریا هرگز درحاکمیت برآمده ازانقلاب شرط‌رهبری خود را نمی‌گذارد. این‌که تنها آلترناتیو حکومتی است با رهبری طبقه کارگر ایده ای‌است خطرناک که بر هیچ مبنای علمی استوار نیست. چراکه اگر بپذیریم نیروهای محرکه انقلاب نه به دلخواه بلکه با شرایط عینی و ذهنی جامعه و با توجه به دوران تعیین می‌کردند. اگر بپذیریم که هر "انقلاب واقعی" به معنای "سیاسی عملی" هم باید با جابه‌جایی طبقات در حاکمیت توام گردد و اگر بپذیریم این جابه‌جایی بی‌قید و شرط توسط‌نیروهای محرکه هر انقلابی ـ که اساسا به همین جهت نیروهای محرکه انقلابند ـ صورت می‌گیرد، پس این دیگر معنی‌ندارد که تنها از حاکمیت با رهبری طبقه کارگر سخن بگوییم. مگر این‌که انقلاب سوسیالیستی منظور باشد. چون فقط انقلاب سوسیالیستی است که حاکمیتش مشروط‌به رهبری طبقه کارگر است. پرولتاریای مبارز باید خواهان پیروزی باشد ولی دیگر نیروهای محرکه انقلاب نیز مبارزه می‌کنند و به همین جهت خواهان پیروزیند. این‌که درتحلیل نهایی کدام نیروها رهبری خود را اعمال و منطقا (نه الزاما وقطعا) مستقر سازند بستگی به آن دارد که کدامیک به‌قول لنین "پر انرژی تر از همه مبارزه می‌کند" (۲) نه به شرط گذاری‌های غیر اصولی که در بهترین حالت در خدمت جذابی پرولتاریا و دیگر نیروهای خلق می‌تواند قرار گیرد. این‌که خرده بورژوازی سانتر است وغیره پدیده تازه ای نیست لنین به این مسئله توجه لازم را داشته ولی با این‌همه حکومت آلترناتیو را تنها با رهبری پرولتاریا درنظر نداشته است. درمقالات توضیحی انقلاب دمکراتیک خلق در پولتن ۱ و ۲ نقل وقول‌های متعددی از لنین ذکر شده که همگی تاکیدیست برنقش رهبری پرولتاریا در انقلاب دمکراتیک وبه درستی نتیجه گرفته می‌شود که

"هدف لنین از طرح مسئله کمک به دهقانان با تمام قوا این‌نبود که پرولتاریا به دهقانان ملحق شود و رهبری آنان در انقلاب و دولت دمکراتیک تامین گردد" (۳)

ولی این نتیجه‌گیری مشکلی را حل نمی‌کند چون مسئله این‌جاست، لنین که با تمام قوا در راه اعمال و استقرار رهبری طبقه کارگر مبارزه می‌کرد تنها حکومت آلترناتیو را، با تفوق پرولتاریا می‌دیده است یا نه؟ آیا پیروزی (نه فرجام) انقلاب را در گرو حاکمیتی با تفوق پرولتاریا می‌دیده است یا نه؟ برخلاف نظر رفقا لنین ابدا چنین اعتقادی نداشت چراکه او اولا در رد نظریاتی که چنبش از مرحله دمکراتیک انقلاب را توصیه می‌کرد می‌گوید،

"پرولتاریا فقط در صورت اتحاد با انبوه نیمه پرولترها یعنی انبوه تهی‌دستان خرده‌بورژوازی شهر و ده می‌تواند به اکثریت عظیم و قاطع بدل گردد، وجود چنین ترکیبی در پایه اجتماعی یک دیکتاتوری دمکراتیک انقلابی ممکن البته در ترکیب دولت انقلابی تاثیر می‌بخشد و شرکت و یا حتی تفوق بیانگران بسیار ناهمگون دمکراسی انقلابی را در این دولت ناگزیر می‌سازد" (۴)

ثانیا لنین بارها در آثار متعددی از شرایط‌شرکت حزب بلشویک در حکومت انقلابی موقت صحبت کرده و آن را مورد بررسی قرار داده است. طبیعی است که اگر او حکومت آلترناتیو را تنها با تفوق پرولتاریا درنظر داشته است، دیگر بررسی شرایط‌شرکت درحکومت معنی نمی‌داشت.

ثالثا در جریان انقلاب فوریه دیکتاتوری دمکراتیک کارگران و دهقانان در حد معینی (نه به‌شکل یک نهاد (سیاسی) متحقق گردید ولنین هم از آن به‌عنوان دیکتاتوری برآمده از انقلاب که درکنار حاکمیت رسمی وجود دارد

نام برده است . در عین حال لنین اعتراف می‌نمود که حزب بلشویک در این شوراها، "در اقلیت آن‌هم در اقلیت ضعیفی به سر می‌برد" (۵)

ولی این مانع از آن نمی‌شود که او آن‌ها را حاکمیت برآمده از انقلاب یعنی دیکتاتوری دمکراتیک کارگران و دهقانان ندانند. چنانچه دیده می‌شود لنین هرگز پیروزی انقلاب (نه فرجام) را منوط به رهبری طبقه کارگر در دولت انقلابی نمی‌دانست درحالی که رفقایی با صراحت اعلام می‌کنند "با توجه به خصلت، مضمون و وظایف انقلاب ضد امپریالیستی و خلقی دمکراتیک حاکمیت سیاسی در چنین دورانی تنها می‌تواند دیکتاتوری انقلابی و دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر باشد"... تا زمانی که پرولتاریا با جلب این اکثریت نتواند قدرت دمکراتیک خلق را مستقر سازد و پیشروی بلافاصله به‌سوی سوسیالیسم را آغاز کند، نمی‌توان از پیروزی انقلاب دمکراتیک سخن گفت. ما حتی اگر دمکراتیک‌ترین و انقلابی‌ترین دمکرات‌های خرده‌بورژوا نیز در راس قدرت قرار گیرند..." (۶)

حال باید پرسید اگر یک تحول سیاسی، یک انقلاب مفروض به وقوع بپیوندد که منجر به قدرت رسیدن همان دمکرات‌ترین و انقلابی‌ترین‌ها گردد و یا اشکال دیگری که پرولتاریا در قدرت تفوق نداشته باشد، چرا انقلاب پیروز نشده است؟ مگر این انقلابی‌ترین‌ها و دمکرات‌ترین‌ها جزء نیروهای محرکه انقلاب نیستند؟ مگر جابه‌جایی طبقات در حاکمیت صورت نمی‌گیرد؟ اصلاً چرا این انقلابی‌ترین‌ها جزء نیروهای محرکه انقلاب به‌حساب می‌آیند؟ تازه آن‌زمان رفقا چه خواهند گفت؟ چون پرولتاریا حاکمیت را تسخیر نکرده انقلاب پیروز نشده است؟

در مقالات توضیحی "انقلاب دمکراتیک خلق" جابه‌جا از کنفرانس احزاب برادر در هاوانا نقل شده و از "تلاش‌های نوید‌بخش مجموع جنبش جهانی کمونیستی" برای برطرف نمودن "نارسائی‌ها، بی‌دقتی‌ها و خطاهای تئوریک" سخن رفته است.

درجایی هم گفته می‌شود "انقلاب ایران با انقلابات کشورهای اروپای شرقی، کوبا و به‌ویژه با انقلابات کشورهای آمریکای لاتین مشابهت دارد ولی این انقلاب را همان‌گونه که در میان احزاب کمونیست کشورهای آمریکای لاتین رایج است انقلابی" ضد امپریالیستی و خلقی دمکراتیک نامید" (۸)

البته واقعیتی است که جنبش جهانی کمونیستی در مجموع خود به بررسی نقاط ضعف خود می‌پردازد، چراکه در دهه‌های گذشته بی‌دقتی‌ها، یکجانبه‌نگری‌ها، عدم تجزیه و تحلیل به‌موقع و تئوریک برخی مسایل و نارسایی‌های دیگری وجود داشته است. این مسئله در تبادل نظر رفقای کوبا چ با حزب ما هشت نمایندگی چ. ک. آرژانتین در مسکو تایید گشت و تاکید شد که "در دهه‌های گذشته پدیده‌های نوظهور به‌موقع تجزیه تحلیل نشده و یک "عقب‌ماندگی تئوریک" مشاهده شده است. (۹)

همان‌طور که گفته شد کمونیست‌ها هم اینک با بررسی این مسایل در جهت زدودن این نارسایی‌ها گام برمی‌دارند و به موفقیت‌های بزرگی نیز نایل آمده و می‌آیند. در سازمان ما هم که اینک افتخار جزیی از این مجموعه بودن را دارد مباحث حول ریشه‌یابی خطاهای گذشته جریان دارد و سازمان ما نیز موفقیت‌های بزرگی در این راستا کسب نموده که اسناد پلنوم گذشته سازمان گامی جدی در آغاز این راه بود.

در عین حال تاریخ نشان داده است که هر فرازی می‌تواند زمینه‌ساز کج فهمی‌ها، برداشت‌ها و تعابیر نادرست و انحرافی دیگری نیز باشد. از این نمونه است چیزی که رفقا مطرح می‌کنند. رفقا کوشیدند که با استناد به نقل و قول‌هایی از مقاله "تنها مشی انقلابی راستین" ثابت کنند که کوبا احزاب کمونیست در آمریکای لاتین هم چنین نظراتی دارند. برای روشن شدن واقعیت باید به خود این احزاب مراجعه نماییم. به همین جهت در این قسمت عمدتا از احزاب برادر در آمریکای لاتین نقل شده (حتی الامکان آخرین اسنادشان) در جایی هم که به دیگر احزاب (در قاره‌های دیگر) استناد گشته، سعی بر این بوده که این کشورها تفاوت رشد آنچنانی با ایران نداشته باشند. قبل از همه ذکر این نکته ضروری است که مقاله مورد استناد (مقاله تنها مشی انقلابی راستین") هم تایید کننده نظرات رفقا نیست.

در گزارش ح. ک. آرژانتین که به نام "آزادی، علیه وابستگی" انتشار یافت چنین آمده است.

"به‌همراه این فکر که چنین ارگان باشهاتی ضروری است این فکر نیز جامی افتد که هیچ کس به‌تنهایی نمی‌تواند حکومت کند، هر روز روشن‌تر می‌شود که بهتر می‌بود یک حکومت ائتلافی گسترده دمکراتیک تشکیل گردد" و در جای دیگر "این وظایف (قطع وابستگی نمی‌تواند به تنهایی توسط اقشار میانی و یا بورژوازی ملی انجام گیرد" (۱۰)

www.iran-archive.com

در برنامه حزب کمونیست برزیل چنین آمده است "لحظه کنونی در برزیل از پیش بردن قدرت امپریالیست ها، بخصوص امپریالیسم آمریکا، انحصارات وصاحبان لاتیفوند را طلب می‌کند" و "ماتوسط یک آلترناتیو ملی ودمکراتیک راه را بروی سوسیالیسم می‌گشاییم" و "به کمک دمکراسی برای توده‌ها که معرف راه به‌سوی سوسیالیسم در برزیل است، می‌توان یک آلترناتیو ملی، دمکراتیک تعیین کرد"

حزب کمونیست شیلی در مانیفست خود به خلق شیلی ضمن رد هرگونه، مذاکره با رژیم پینوشه وطرد "هر نوع دیکتاتوری" هدف اصلی سیاست خود را دمکراسی اعلام نموده و خواستار آن می‌گردد که به‌جای دیکتاتور یک حکومت موقت که در آن "بدون استثنا تمام نیروهای اپوزیسیون شرکت می‌کنند" تشکیل شده و "این حکومت بایستی فوراً تدابیر سیاسی، اقتصادی، اجتماعی را اتخاذ نماید" در شرح این تدابیر "حزب از لغو قوانین ضد بشری" آزادی احزاب و "فعالیت سندیکاها"، مراجعت تمام تبعیدشدگان، آزادی زندانیان سیاسی" "درهم شکستن سازمان اطلاعاتی پلیس" "زنده ساختن دوباره اقتصاد کشاورزی ملی، ملی‌کردن بانک‌ها و بعداً (دیرتر) به‌دست گرفتن کنترل کارفرمایان بزرگ توسط دولت اسم برده می‌شود. (۱۱)

باید توجه داشت که سه حزب فوق از احزاب با تجربه آمریکای لاتین و بانفوذ توده‌ای هستند که در سه کشور این قاره به سطح رشدی به‌مراتب بالاتر از ایران فعالیت می‌کنند. عامل ذهنی نیز در وضع بسیار بهتری از ایران قرار دارد مثلاً در آرژانتین سازمان یافتگی پرولتاریا در حد مطلوب و جنبش سندیکایی یک فاکتور نیرومند در تناسب قوای سیاسی جامعه محسوب می‌شود. ح.ک. آرژانتین هم بالغ بر سیصدهزار (۳۰۰/۰۰۰) عضو دارد (با جوانان) (۱۲)

حال نگاهی به نظرات احزاب کمونیست دیگر کشورهای این قاره بیاندازیم.

در هائیتی "انقلاب ضد امپریالیستی، ضد فئودالی" در دستور روز حزب قرار دارد. (۱۳)

در کستاریکا حزب برادر "برای یک انقلاب ضد امپریالیستی دمکراتیک مبارزه می‌کند، که راه را به‌سوی سوسیالیسم می‌گشاید"

دبیر اول حزب کمونیست پاناما در توضیح روند انقلابی در کشورش می‌گوید

"در کشور ما فاز از پرونده رهایی‌بخش ملی دمکراتیک شروع شده است که در آن تحولات عمیق در اسناد روز قرار دارد..." (۱۵)

در اکوادر پیشاهنگ طبقه کارگر "برای یک انقلاب ضد امپریالیستی، ضد فئودالی، دمکراتیک مبارزه می‌کند که به انقلاب سوسیالیستی فرامی‌روید" (۱۶)

حزب کمونیست کلمبیا برای "دفاع از دمکراسی مبارزه می‌کند و "معتقد است "کشور به یک تحول رادیکال و دمکراتیک احتیاج دارد" که باید "توسط یک انقلاب ضد امپریالیستی، ضد فئودالی انجام گیرد" (۱۷)

در چهارمین کنگره ح.ک. هندوراس که سال قبل برگزار شد "انجام انقلاب رهایی‌بخش ملی دمکراتیک را در دستور روز حزب قرار داد" که خصلت آن پایان دادن به حاکمیت وابستگان به امپریالیسم را طلب می‌کند. (۱۸)

دبیر اول این حزب چنین می‌گوید

"حزب هم چنین منتفی نمی‌داند که در هندوراس یک حکومت چندحزبی دمکراتیک به‌قدرت برسد" (۱۹)

دومین کنگره حزب کارِ جامائیکا تاکید دارد که "طبقه کارگر باید در جنبش رهایی‌بخش ملی یک نقش مستقل و مهمی ایفا نماید" (۲۰)

ششمین کنگره حزب کمونیست ونزوئلا "توضیح می‌دهد که تضادهای اجتماعی توسط یک انقلاب ضد امپریالیستی، ضد انحصاری، دمکراتیک" باید حل شود (۲۱)

سومین کنگره حزب کمونیست جمهوری دمنیکن مهمترین وظیفه حزب را قرار گرفتن در راس پروسه رهایی ملی اجتماعی مشخص نموده است. (۲۲)

اجتماع احزاب کمونیست نیمکره جنوبی (لیما ۱۹۸۲) ضمن تاکید بر نقش اصلی طبقه کارگر در "مبارزه ضد امپریالیستی دمکراتیک" "اعتبار و به‌قوت خود باقی بودن توضیحات کنفرانس هاوانا (۱۹۷۵) را اعلام می‌کند" (۲۳)

اسناد قطع‌نامه‌ای کنفرانس هاوانا را رفقا مطالعه کرده‌اند و نیازی به تکرار آن نیست. در کنفرانس علمی بین‌المللی برلین ۱۹۸۳ نیز همین مسایل مورد تاکید قرار گرفته‌اند.

www.iran-archive.com

بهتر است از چند کشور دیگر نیز مثال آورده شود تا مسئله بیشتر روشن شود.

رفیق کاتورکا. ب. سیلوا دبیر اول حزب کمونیست سریلانکا در رابطه با مصوبات سیزدهمین کنگره این حزب که چند ماه پیش برگزار شد چنین می‌گوید "سوال این است، کدام نیروهای طبقاتی قادرند چنین تحولاتی (تحولات دمکراتیک) را انجام دهند. برنامه جدید حزب به این مسئله جواب می‌دهد. برای آن احتیاج به یک ائتلاف گسترده طبقاتی است که در بر گیرنده طبقه کارگر، پرولتاریای کشاورزی، دهقانان، روشنفکران، سایر گروه‌های مزدبگیر، تجار کوچک، گروه‌های منفرد، کارفرمایان کوچک و متوسط میهن‌پرست باشد" وی اتحاد کارگران ودهقانان را هسته مرکزی این ائتلاف نامیده که هدفش عبارت است از "تحقق تحولات ملی و دمکراتیک" (۲۴)

ر. حید رکوتلو دبیر اول ح. ک. ترکیه می‌گوید

"برای دست یافتن بدین مقصود باید وحدت نیروهای چپ در درون کشور را برای پیروزی امر دمکراسی ملی به‌طور مداوم گسترش داده" (۲۴) و در جایی دیگر "حزب ما یک پروسه واحد انقلابی را ممکن می‌داند که سرانجام به سوسیالیسم منتهی می‌گردد. طبق نظر حزب امکان دارد که رشد اجتماعی مراحل پیشتری را طی کند" (۲۶)

ر. ژرژ حاوی دبیر اول ح. ک. لبنان چنین می‌گوید

"اکنون در انقلاب ما فقط به طور شرطی می‌توان دو جنبه را از یکدیگر جدا ساخت، ملی و دمکراتیک" (۲۲)

الحاق خطیب عضو ه. س. ک. م. ح. ک. اردن می‌گوید "گام نهادن در راه پیشرفت ملی و دمکراتیک مستلزم ایجاد ارتش است که در مواضع میهن‌پرستانه قرار داشته باشد و هم چنین نیازمند دمکراتیزه کردن زندگی اجتماعی و ایجاد چنان شرایطی است که مردم کشور در حل و فصل مسایل مهم حیاتی خودشان فعالانه شرکت ورزند" (۲۸)

دبیر اول ح. ک. سودان توضیح می‌دهد "پیروزی به‌دست آمده شرایط عینی مناسبی به‌وجود آورد تا بتوان گسترده‌ترین نیروهای اجتماعی را به سوی دورنماهای یک انقلاب ملی دمکراتیک و برنامه آن کشاند" (۲۹)

در برنامه ح. ک. مصر آمده است "انقلاب دمکراتیک ملی در مصر بخش جدایی ناپذیر از جنبش آزادی‌بخش ملی عرب است" حزب ک. مصر بر آن است که چنین آلترناتیوی باید قدرت کلیه طبقات و اقشار اجتماعی، کلیه نیروهای سیاسی باشد که برای ادامه انقلاب دمکراتیک ملی تا نیل به پیروزی نهایی آن بارژیم مزدورخائن در مصر مخالفت می‌کنند" (۳۰)

هنوز می‌توان از ده‌ها حزب دیگر نقل کرد که درمورد مرحله انقلاب، وظایف و رهبری آن نظراتی مغایر با احکامی که در مقالات یادشده پولتن آمده دارند سوالی که پیش می‌آید این است که، رفقا بر اساس چه شواهدی آغاز دوران جدیدی را اعلام می‌کنند" دوران انقلابات دمکراتیک خلق و ضد امپریالیستی" (۳۱) ارزیابی رفقا از احزابی که فوقا از آن‌ها نقل شده است چگونه است؟ البته نظرات مشابه انقلاب "دمکراتیک خلق" هم در آمریکای لاتین و هم در کشورهای دیگر قاره‌ها یافت می‌شود ولی اشتباه است اگر آن را به‌عنوان حکم عامی که احزاب کمونیست* بخشی از کشورها تصویب کرده ویا این‌که برای آن‌ها لازم الاجرا است فرض کرد. همچنین تعدادی از سازمان‌های چپ انقلابی نظیر MIR درشیلی وغیره از اصطلاحاتی نظیر "خلقی" برای توضیح مرحله انقلاب استفاده کرده و نظراتی مشابه دارند با این تذکر که متاسفانه حتی نظرات برخی از این سازمان‌های چپ نیز تفاوت‌های اساسی با "انقلاب دمکراتیک خلق" مورد بحث دارد که این را دنبال‌تر خواهیم آورد

از دیگر مسایل طرح شده در بحث استراتژی و تاکتیک این است که برخی از رفقا اعتقاد دارند که در فهرست وظایف انقلاب در طرح سازمان ماده ۵ مهم‌ترین وظیفه‌ای که از قلم افتاده است عبارت از درهم شکستن کامل ماشین دولتی بورژوایی که لنین آن را "کهنه آموزش مارکس می‌نامد" و دیگر این‌که "درزمره وظایف اقتصادی نیز موردی از قلم افتاده که عبارت است از کنترل کارگری" (۳۲)

یکی از آموزش‌های اساسی مارکسیسم در مبارزه پرولتاریا برای ساختمان جامعه نوین امروز درهم شکستن ماشین دولتی است که ارتباط ناگسستنی با تمام آموزش مارکس دارد. مارکس و خصوصا انگلس این مطلب را جویده و در دهان مارکسیست‌ها گذاشته‌اند لنینیسم به عنوان مارکسیسم عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری این آموزش را متکامل نموده و در جریان و بعد از انقلاب اکتبر بدان جامه عمل پوشاند. واقعا هم لنین این مقوله را کهنه آموزش

---

*حزب کمونیست اروگویه در توضیح انقلاب خود از اصطلاح "خلقی" استفاده می‌کند ولی مضمونا هیچ شباهتی با "انقلاب دمکراتیک خلق" مورد بحث ندارد.

مارکس نامیده است . این‌ها همه بدیهیات است و مورد قبول تمام کمونیست‌ها ولی مسئله ای که رفقا مطرح می‌کنند چیز دیگری است . رفقا خواستار آنند که این وظیفه راه به برنامه سازمان در مرحله انقلاب دمکراتیک برد و آن را جزء وظایف انقلاب دمکراتیک محسوب می‌نمایند و حال آن که این درک نادرست و کجروی از آموزش لنین است . لنین هرگز چنین چیزی را مطرح نکرده است و همواره خرد کردن ماشین دولتی را جزء وظایف انقلاب سوسیالیستی به‌شمار آورد . بی‌جهت نیست که در اسناد حزب بلشویک تا قبل از مرحله سوسیالیستی آن اثری از این بند یافت نمی‌شود . از طرف دیگر لنین در آثار خود با صراحت هرچه تمام‌تر این وظیفه را مربوط به سوسیالیسم دانسته است . او در مقاله "دوران جدید و اشتباهات قدیم به صورت جدید" می‌گوید "ولی در عین حال ما برای انقلاب سوسیالیستی پرولتری کارهای بسیار زیادی مافوق انقلاب بورژوایی انجام دادیم ۱ـ نیروهای طبقه کارگر را در رشته استفاده طبقه از قدرت دولتی بیش از هر زمان گسترش دادیم ـ۲ـ به بت‌های دمکراسی خرده بورژوایی یعنی مجلس موسسان و "آزادی‌های" بوروژایی نظیر آزادی مطبوعات برای ثروتمندان ضربتی وارد ساختیم که در مقیاس جهانی محسوس بود ـ۳ـ ما دولت طراز شوروی به وجود آوردیم که . . ." (۳۳)

او در جایی دیگر در مورد نقش دولت به مثابه ابزاری برای پرولتاریا در مبارزه طبقاتی می‌گوید ،

"اولا پرولتاریا نه فقط از طریق به‌کار انداختن ماشین قدیمی دولت بلکه به‌وسیله خرد کردن آن ماشین به اجزاء ، هم طراز کردن آن با سطح زمین (علی‌رغم جیغ‌های وحشت زده بی‌فرهنگان و تهدیدهای خرابکاران) و با ساختن یک ماشین دولتی نوین به چنین ابزاری دست می‌یابد . . ـ این ماشین جدید قدرت دولت ، یعنی نوع جدید قدرت دولتی "قدرت شورایی" است" (۳۴)

لنین ده‌ها جای دیگر ارتباط انهدام ماشین دولتی با دیکتاتوری پرولتاریا و انقلاب سوسیالیستی را نشان داده است (مارکس و انگلس هم در زمان خود) که در این مورد هم بازپای احزاب کمونیست به میان کشیده شد که در این رابطه رفقایی که چنین نظراتی را به احزاب کمونیست در آمریکای لاتین نسبت می‌دهند بهتر است از اسنادشان چند نمونه را ذکر نماییم .

حتی سازمان‌های چپی که نظراتشان جابه‌جابه عنوان نظرات کنفرانس‌ها و اناتوسط رفقا نقل شده است نیز چنین بندی در اسناد خود ندارند مثلا سازمان وحدت انقلابی گواتمالا برنامه حکومت میهن‌پرست ، انقلابی دمکراتیک خلقی" را در ۵ بند فرموله می‌کند در بند ۴ که مربوط به حاکمیت است نه تنها اسمی از خرد کردن مشین دولتی بورژوایی برده نمی‌شود بلکه تنها دست به دست شدن قدرت و تغییراتی کاملا سطحی در دستگاه دولتی اشاره دارد . این بیانیه به تمام کسانی که توسط "سرمایه" خود خواستار حل مشکلات ، فقر و . . . در گواتمالا هستند تضمین می‌دهد که جایشان در حاکمیت محفوظ است" (۳۵)

بهتر است در این مورد قدری بیشتر مکث کنیم تا ابهامات اجتماعی برطرف گردد . انقلابات سوسیالیستی به عنوان انقلابی عمیقا خلقی وظیفه دارد بورژوازی را سرنگون نموده ، با درهم شکستن ماشین دولتی بورژوایی راه را به سوی جامعه عاری از استثمار بگشاید . درهم شکستن ماشین دولتی مقوله ای است که تنها به سرنگونی حاکمیت بورژوایی محدود نمی‌گردد و لنین معتقد بود که خرد نمودن این دستگاه عامل اتحاد خلق محسوب می‌شود که در معرض فشار و ستم توسط این ماشین "بوروکراتیک و نظامی دولتی" قرار می‌گیرند . در دوران کنونی که گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم و کمونیسم محتوای بنیادی آن را مشخص می‌سازد ، جذبه جهانی سوسیالیسم ، تعمیق یافتن تضادهای سرمایه داری ، برقراری همسنگی در توازن قوای بین المللی ، تشدید تضاد خلق‌ها با امپریالیسم و استثمار نو افزایش نقش هر چه بیشتر پرولتاریا و ناتوانی هرچه بیشتر بورژوازی در انجام تحولات دمکراتیک عواملیند که به انقلابات دمکراتیک خصلتی خلقی بخشیده اند . این خصلت انقلاب به لحاظ شرکت وسیع توده‌ها که از طریق دستگاه دولتی تحت ستم قرار می‌گیرند منجر به گرایشات شدید مبارزه توده‌ها برای تغییراتی در دستگاه می‌گردد . این پدیده به همراه رشد و نفوذ سوسیالیسم جهانی تشدید شده و می‌شود . از این زاویه انقلابات دمکراتیک کنونی به مقیاس قابل توجهی قابل قیاس با انقلابات بوژوایی در گذشته نیست (در گذشته نادر بوده است) و همان‌طور که تجربه کوبا نشان داد اگر رهبری طبقه کارگر بر جنبش اعمال شود (انقلابات دمکراتیک کنونی) توان خرد کردن تدریجی این دستگاه در دوره قرارویی آن به سوسیالیسم را دارد . در برخی از انقلابات رهایی بخش نیز این پدیده به درجات متفاوت (البته ناقص) وجود دارد . خلاصه این که انقلابات دمکراتیک کنونی به نسبت شرکت وسیع توده‌ها ، اشکال مبارزاتی ، نیروهای هژمون به درجات گوناگون این ماشین را آماج قرار داده و حتی این توان در آن‌ها وجود دارد که اقدام به خرد کردن این ماشین با حد و حدود متفاوت نمایند .

از این مطالب به هیچ وجه نمی‌توان نتیجه گرفت که گویا حزب طبقه کارگر باید انهدام کامل ماشین دولتی بورژوازی را جزو وظایف انقلاب دمکراتیک بیاورد چرا که توان انجام این وظیفه را داشتن یک چیز است و جزو وظایف گذاشتن چیز دیگر مثلا چه کسی منکر است که توان فراروبی به سوسیالیسم در انقلاب دمکراتیک کنونی وجود دارد. ولی آیا می‌توان برقراری سوسیالیسم را جزو وظایف انقلاب دمکراتیک محسوب کرد؟ پتانسیل شکرفی در انقلابات دمکراتیک دوران کنونی نهفته است، توان فراروبی به سوسیالیسم، تسخیر حاکمیت توسط کمونیست‌ها در کشورهای عقب مانده، خردکردن ماشین دولتی بورژوایی، ... همه حکایت از این توان توان دارد. حالا که این توان در آن‌ها وجود دارد بهتر نیست از خیر این انقلاب گذشته و از روی آن جهید؟

یعنی همان چیزی که خواسته یا ناخواسته "انقلاب دمکراتیک خلق" توصیه می‌کند.

مسئله دیگر در زمینه وظایف انقلاب دمکراتیک مسئله کنترل کارگری است سوسیالیسم به عنوان نظام برتر میلیون‌ها بار دمکراسی بیشتر (از دمکراتیک‌ترین کشورهای سرمایه‌داری) در اختیار کارگران و زحمتکشان قرار می‌دهد و این مربوط به تمامی عرصه‌های زندگی اجتماعی است. سیاست، فرهنگ، علم، ورزش و هر عرصه دیگر منجمله (و خصوصا) در عرصه اقتصاد و در سوسیالیسم کارگران و زحمتکشان مزدورانی نیستند که برای گذران زندگی مجبور به فروش نیروی کار خود گشته و کوچکترین نقشی در اداره اقتصاد کشور نداشته باشند. در سوسیالیسم کارگران و زحمتکشان، مدیران، ناظرین و سازماندهندگان اقتصاد کشورند و این امر در شکل کنترل کارگری تحقق می‌یابد. این است معنای واقعی مارکسیستی "کنترل کارگری". کنترل کارگری مجموعه تدابیریست که تصمیمات اتخاذ شده را مورد کنترل قرار داده و ایفای نقش قطعی در تحقق آن‌ها را برای کارگران و زحمتکشان میسر می‌سازد. به همین جهت است که فرهنگنامه سیاسی (کوچک) چاپ آلمان دمکراتیک آن را "جزیی از دمکراسی سوسیالیستی می‌داند" (۳۶) *

از همین روی است که شعار "زنده باد کنترل کارگری" برای اولین بار در دوره مبارزه برای تدارک انقلاب سوسیالیستی به عنوان اصلی‌ترین شعار اقتصادی حزب مطرح گشته و طرح آن توسط لنین نوشته می‌شود.

لنین بارها رابطه کنترل کارگری با سوسیالیسم را نشان داده است.

در صورتی که امر سوسیالیسم در نتیجه برقرای کنترل کارگری ملی کردن بانک‌ها و غیره تامین باشد..." (۳۷) و "حال که سلطه پرولتاریا به وجود آمده و تامین گردیده است کنه اصلاحات سوسیالیستی عبارت خواهد بود از حساب و کنترل" (۳۸) حال وقتا امری چنین بدیهی، یعنی وظیفه سوسیالیستی کنترل کارگری را جزء وظایف انقلاب دمکراتیک محسوب می‌کنند.

****

البته انتقادات خرده و ریز دیگری در لابلای نوشته‌ها به طرح استراتژی و تاکتیک وارد شد که قابل بحث است. نظیر این که طرح سرمایه‌داری ایران را غالب و نه مسلط دانسته است. معلوم نیست که چه تفاوت‌های معینی این دو کلمه در فرهنگ مارکسیستی با یکدیگر دارند. یعنی این که غالب و مسلط چه معانی داشته و یا در زبان‌های مللی که فرهنگ مارکسیستی کهن و پیشرفته‌ای دارند ـ آلمانی و روسی ـ این واژه‌های عربی الاصل معادل کدام واژه‌ها می‌باشند؟ ** چه تفاوت‌هایی بین آن‌ها وجود دارد؟ اگر منظور این است که "غالب" به اندازه کافی گویا نیست. باید پرسید "مسلط" چقدر می‌تواند گویا باشد و به چه دلیل؟ مثلا آیا کلمه "مسلط" می‌تواند تفاوت‌های موجود بین سرمایه‌داری ایران با مثلا آلمان فدرال را توضیح دهد؟ یا باید گفت در آلمان فدرال سرمایه‌داری مثلا مافوق مسلط است؟

در جایی دیگر طرح به علت این که مرحله انقلاب را کماکان ملی دمکراتیک" ارزیابی کرده مورد انتقاد قرار می‌گیرد.

---

*لازم به تذکر است که در این فرهنگنامه به‌جای واژه "کنترل کارگری" از واژه "کنترل اجتماعی استفاده شده که برای جامعه آلمان دمکراتیک مناسب‌تر است ولی همانطور که در خود فرهنگ نامه دیده می‌شود هر دو واژه را معادل محسوب نموده است.

** در فرهنگ آلمانی این هر دو کلمه معادل Vorherrschend گرفته می‌شوند.

"این کماکان دوره‌ای معادل یک قرن را شامل می‌شود (از ایران نیمه فئودال و نیمه مستعمره تا ایران سرمایه داری شاهنشاهی سلطنتی و بعد ایران جمهوری اسلامی!)" (۳۹)

معلوم نیست انتقاد متوجه چیست، چون گمان نمی‌رود کسی مضامین یکسانی برای انقلاب ایران مثلا در زمان مشروطیت یا الان قایل باشد. از طرف دیگر عبارت "ملی دمکراتیک" به سه دهه هم نمی‌رسد و در دهه ۶۰ و در جریان گردهمایی احزاب کمونیست برای اولین بار وارد اسناد احزاب کمونیست گردید. ولی اگر منظور این است که چرا در عرض ۱۰۰ سال انقلاب کماکان دمکراتیک است که باید گفته شود، کمونیست ها مرحله انقلاب را بر اساس سن و سال آن تعیین نمی‌کنند. مثلا کنفرانس مشترک احزاب کمونیست آمریکای لاتین در مونته ویدئو سال ۱۹۲۴ ضمن تاکید بر خصلت دمکراتیک انقلاب رابطه انقلاب ارضی مبارزه در راه رهایی ملی را نشان داد. از آن زمان تا امروز همچنان احزاب کمونیست این کشورها انقلاب خود را در مرحله دمکراتیک ارزیابی می‌کنند. کنفرانس هاوانا (۱۹۷۵) نیز بر همین دمکراتیک بودن مرحله انقلاب در آمریکای لاتین تاکید نماید. کنفرانس لیما نیز چنانچه دیدیم اعتبار اسناد کنفرانس هاوانا را کماکان اعلام می‌کند. آیا از این می‌توان این نتیجه را گرفت که مضامین انقلاب در آمریکای لاتین تغییر نکرده است؟ و یا می‌توان احزاب برادر را سرزنش نمود؟

*****

انقلاب خلقی دموکراتیک یا انقلاب سوسیالیستی

با آن چه گذشت به جرات می‌توان گفت که انقلاب خلقی دمکراتیک "دمکراتیک خلقی" که مطرح شده است در واقع همان انقلاب سوسیالیستی است. برای حاکمیت پرآمده از انقلاب شرط رهبری طبقه کارگر می‌گذارند و همان‌طور که گفته شد فقط انقلاب سوسیالیستی است که حاکمیتش مشروط به رهبری طبقه کارگر است. وظایف دمکراتیک بسته به اینکه چه طبقه ای آن‌ها را انجام دهد می‌تواند تغییر ماهیت یابد و طبیعی است که در ایران باوجود بخش نیرومند دولتی بخش سوسیالیستی چه در صنایع، چه در کشاورزی و چه در معادن بوجود خواهد آمد. رفقا خرد کردن ماشین دولتی بورژوایی راهم جزو وظایف این انقلاب خود می‌گذارند و طبیعتا چیزی باید جانشین آن سازند که این در هر صورت چیزی شبیه حاکمیت شوراها (حد اقل با این مضمون) خواهد بود.

کنترل کارگری هم که به عنوان جزیی از دمکراتیسم سوسیالیستی برقرار می‌گردد، همه چیز واضح است و روشن، تنها چیزی که به ظاهر روشن نیست این است واقعا چرا در ایران سرمایه داری مسلط، این انقلاب سوسیالیستی نیست؟ تنها دلیلی که آورده اند این است که به گفته لنین "دیکتاتوری پرولتاریا .... اتحاد علیه سرمایه، اتحاد به منظور سرنگون کردن کامل سرمایه، سرکوبی کامل مقاومت از طرف بورژوازی و تلاش‌ها در راه تجدید حکومت از جانب آنان، اتحاد برای ایجاد و استحکام سوسیالیسم به طور نهایی می‌باشد.

و از این‌جا نتیجه می‌گیرند که چون آن‌ها چنین وظایفی در دستور کار ندارند پس معتقد به انقلاب سوسیالیستی (دیکتاتوری پرولتاریا) نیستند و این‌ها اتهامات است. حال به این تنها دلیل رفقا نظری بیافزایم.

ایجاد بخش سوسیالیستی اقتصاد با وجود بخش نیرومند دولتی (که در دست طبقه کارگر است) امریست طبیعی، ثانیا نقطه عطف سرکوب مقاومت بورژوازی همانا انهدام ماشین دولتی بورژوایی است و سرکوب تلاش‌های بورژوازی "در راه تجدید حکومت" خود نیز پروسه ای را در بر می‌گیرد که با از بین رفتن پایه‌های مادی برای احیای سرمایه‌داری کامل می‌گردد (البته امروزه بدلیل حضور نیرومند سوسیالیسم جهانی بازگشت ناپذیری انقلاب حتی قبل از محو این پایه های مادی امکان پذیر است).

البته نمی‌خواهیم این نتیجه را بگیریم که "انقلاب دمکراتیک خلقی" مطرح شده، استراتژی خود را "استحکام سوسیالیسم به‌طور نهایی" قرار داده است (که به هیچ وجه یک‌روزه و یک‌ساله امکان پذیر نیست) بلکه این استراتژی می‌تواند "ایجاد" سوسیالیسم باشد و این هم از نقل و قول ذکر شده از لنین دیده می‌شود و هم با نظرات مطرح شده در پولمیک‌های فوق الذکر جور در می‌آید. ممکن است گفته شود که وظایف این انقلاب سوسیالیستی نیست

البته روشن است که وظایف انقلاب در مجموع خود مضمون بورژوایی خواهد داشت ولی این مضمون به تنهایی تعیین‌کننده تمام جوانب انقلاب نیست، چرا که تضاد بین این مضمون و حاکمیت سیاسی امری است ممکن و در بسیاری موارد طبیعی. این تضاد در تحلیل نهایی ناشی از اولویت سیاست بر اقتصاد است. مثالی بزنیم تا مسئله

www.iranarchive.com

روشن شود. تمام کمونیست ها و غیر کمونیست ها، تمام تاریخ بر این باور است که در اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه انقلاب سوسیالیستی بوقوع پیوسته است ولی آیا این بدان معنی است که این انقلاب از نظر انجام وظایف هم سوسیالیستی بوده است. یقیناً خیر (البته این به معنی نفی انجام وظایف سوسیالیستی نیست بلکه در مجموع مورد نظر است). لنین چنین می گوید. "مراحل عمده انقلاب ما را به خاطر بیاورید، مرحله نخست که به اصطلاح مرحله سیاسی است. فاصله زمانی بین ۲۵ اکتبر تا ۵ ژانویه یعنی تا انحلال مجلس موسسان را در می گیرد. ما طی تقریبا ده هفته برای نابودی واقعی و کامل بقایای فئودالیسم در روسیه صدبار کاری را انجام دادیم که.... آیا انقلاب در آن هنگام بورژوایی بود؟ البته بود چون کاری که ما می بایست به پایان رسانیم عبارت بود از فرجام انقلاب بورژوا دمکراتیک؟" (۴۰)

همان طور که دیده می شود لنین انقلاب را به لحاظ وظایف در این دوره (حدوداً سه ماه بعد از اکتبر) بورژوایی ارزیابی می کند (در مجموع) ولی این ناقی به وقوع پیوستن انقلاب سوسیالیستی در اکتبر نیست که یک سری وظایف دمکراتیک و در کنارش وظایف سوسیالیستی را به انجام رسانده و سپس وظایف سوسیالیستی را برجسته نمود. در بخش کشاورزی عمدتا این مبارزه در اواخر سال های بیست به نقطه عطف خود رسید. همان چیزی که در مورد انقلاب خلقی دمکراتیک نیز کاملا می تواند صادق باشد منتهی شاید این دوره سه ماهه در ایران ۶ ماه یا یک سال و دو سال طول بکشد که در اصل موضوع تغییری نمی دهد.

****

همان طور که گفته شد، تلاش در جهت انتخاب واژه ای مناسب که بیانگر هر چه واضح تر خصوصیات اصلی انقلاب ایران در این مرحله باشد امری است ضروری و مفید. اما هر گونه صدور احکامی از این دست که گویا هر کس از واژه ای غیر از ملی ـ دمکراتیک صحبت کند، گویا فقط انقلاب سوسیالیستی می خواهد و یا انقلاب فقط دمکراتیک خلق، و هر کس غیر از آن بگوید رفرمیست و غیر بالنده است، برخوردی دگماتیستی و جامد با مقولات و مفاهیم زنده مارکسیستی بوده و به صف بندی های غیر واقعی و تصنعی خواهد انجامید. بحث اصلی باید بر سر مضمون این انقلاب باشد و زمانی که این مضمون روشن شد و یا روی آن توافق به عمل آمد، آن گاه می توان به آسانی واژه ای مناسب که بیانگر این مضمون باشد انتخاب نمود.

فرشید

www.iran-archive.com

پانویس ها

۱ ـ بوری و اسیلیف ـ چرا بلشویک ها پیروز شدند ـ انتشارات نوستی ص ۳ ـ آلمانی
۲ ـ لنین، نقل شده از کتاب "استراتژی اتحادهای طبقاتی ـ انتشارات سازمان
۳ ـ بولتن ۲ مقاله "نگاهی به مبانی استراتژی انقلاب دمکراتیک" ص ۷۸
۴ ـ لنین در مقابله با ترتسکیسم ـ از گنجینه های اندیشه ۲ ـ ۵ ـ از انتشارات حزب توده ایران سال ۱۳۵۵ ص ۲۷
۵ ـ منتخب آثار لنین ـ یک جلدی فارسی ص ۴۵۲
۶ ـ بولتن ۲ مقاله "نکاتی درباره استراتژی استقرار جمهوری دمکراتیک خلق" ص ۹۸
۷ ـ بولتن ۲ مقاله "نگاهی به مبانی استراتژی و انقلاب دمکراتیک" ص ۷۲
۸ ـ بولتن ۲ مقاله "نکاتی درباره استراتژی استقرار جمهوری دمکراتیک خلق" ص ۹۵

۹ـ مسایل صلح و سوسیالیسم مه سال ۱۹۸۷ ص ۶۲۳ ـ آلمانی
۱۰ ـ کتاب آمریکای لاتین ـ چاپ جمهوری دمکراتیک آلمان ـ آلمانی Berlin 1985 Dietzverlag
نوشته و گردآوری شده
توسط جمعی از محققین چ.د.آ (در توضیحات بعدی تنها آمریکای لاتین ذکر می گردد.) ص ۴۰۰ تا ۴۹۶
۱۱ ـ همانجا ص ۴۱۱ تا ۴۰۷ ـ آلمانی
۱۲ ـ همانجا ص ۳۰۴ ـ آلمانی
۱۳ ـ همانجا ص ۳۹۷ ـ آلمانی
۱۴ ـ همانجا ص ۳۱۴ ـ آلمانی
۱۵ ـ مسایل صلح و سوسیالیسم فوریه ۱۹۸۶ ص ۱۷۳ ـ آلمانی
۱۶ ـ آمریکای لاتین ص ۲۹۱ ـ آلمانی
۱۷ ـ همانجا ص ۳۱۲ ـ آلمانی
۱۸ ـ مسایل صلح و سوسیالیسم سپتامبر ۱۹۸۶ ص ۱۲۰۷ ـ آلمانی
۱۹ ـ همانجا ژوئیه ۱۹۸۶ ص ۷ ـ ۳۰۶ ـ آلمانی
۲۰ ـ همانجا مارس ۱۹۸۳ ص ۲۷۷ ـ آلمانی
۲۱ ـ همانجا ژانویه ۱۹۸۳ ص ۷۱ آلمانی
۲۲ ـ مسایل صلح و سوسیالیسم آگوست ۸۴ ص ۱۰۵۲ ـ آلمانی
۲۳ ـ کتاب "آمریکای لاتین" ص ۱۱۸ ـ آلمانی
۲۴ ـ مسایل صلح و سوسیالیسم ژوئیه ۸۷ ص ۹۳۰ ـ آلمانی
۲۵ ـ همانجا سپتامبر ۸۵ ص ۱۱۷۰ ـ آلمانی
۲۶ ـ همانجا سپتامبر ۸۶ ص ۱۱۹۰ ـ آلمانی
۲۷ ـ مسایل بین الملل ۶۴/۶ ص ۴۱
۲۸ ـ همانجا ۶۲/۵ ص ۶۱
۲۹ ـ همانجا ۶۴/۵ ص ۳۹
۳۰ ـ ترجمه فارسی از بولتن اطلاعاتی مسایل صلح و سوسیالیسم
۳۱ ـ بولتن ۲ مقاله "نگاهی به مبانی استراتژی در انقلاب دمکراتیک ص ۸۱
۳۲ ـ همانجا مقاله "نگاهی درباره استراتژی استقرار چ.د.خ: ص ۹۴
۳۳ ـ لنین، منتخب آثار یک جلدی ـ فارسی ص ۸۱۸
۳۴ ـ لنین ـ مقاله انتخابات مجلس موسسان و دیکتاتوری پرولتاریا ص ۲۱ ـ انتشارات سازمان مرداد ۵۸
۳۵ ـ کتاب "آمریکای لاتین" ص ۱۷ تا ۴۱۲ ـ آلمانی
۳۶ ـ فرهنگنامه سیاسی. چاپ جمهوری دمکراتیک آلمان ص ۵۶۷ ـ آلمانی
۳۷ ـ منتخب آثار یک جلدی فارسی ص ۵۷۰
۳۸ ـ همانجا ص ۵۷۷
۳۹ ـ بولتن ۲ مقاله "نکاتی درباره استراتژی استقرار چ.د.خ. ص ۸۹
۴۰ ـ لنین، منتخب آثار یک جلدی ـ فارسی ص ۸ ـ ۸۱۷

www.iran-archive.com

"حاکمیت انقلابی خلق" استمرار انحرافات گذشته

نکاتی در رابطه با مسایل دولت و انقلاب

۱ ـ سخنی درباره اهمیت مبارزه درون حزبی فعلی. جنبش انقلابی در میهن ما لحظات سخت و دشواری را می‌گذراند. توده‌های مردم که در مصیبت جنگ، اختناق، و فقر کمر خم کرده‌اند، به‌دنبال نیروی نجات‌بخش، به دنبال پیشاهنگ انقلابی می‌گردند. سازمان ما ـ برزگترین سازمان چپ ایران، اما درگیر مبارزه درونی، قادر نیست که جای واقعی و شایسته خود را در پیشاپیش مبارزات توده‌ای اشغال کند. چگونه می‌توان در جنبش خلق به طرزی موثرتر حضور یافت؟ این همه مشاجرات، آن‌هم درست درزمانی که توده‌ها بیشترین نیاز را به پیش آهنگ انقلابی خویش دارند برای چیست؟ و آیا بهتر نیست که به مبارزه در داخل، به جنبش انقلابی بپردازیم؟...

به‌راستی ضرورت این مبارزات درونی و این همه صرف نیرو برای چیست؟ شاید این سخنان لنین در گرماگرم مشاجرات میان سوسیال دمکرات‌های روسیه، بتواند تا حدودی به قضاوت صحیح در مورد وضعیت فعلی به ما کمک کند. لنین به هنگام کنگره دوم حزب و مبارزات شدید با منشویک‌ها نوشت،

"در این مورد نمی‌توانم از یادآوری یکی از گفتگوهای خود در کنگره با یکی از نمایندگان "مرکز" خودداری کنم. او بمن شکایت میکرد که، "در کنگره ما چه وضع دشواری حکمفرما است! این مبارزه دهشتبار. این تهلیغات ضدیکدیگر، این جروبحث‌های خشن و این روش غیر رفیقانه!..." در پاسخ وی گفتم، "کنگره ما چقدر عالی است! مبارزه آشکار و آزاد است. عقاید بیان شده است. خرده اختلافها نمایان گردیده است. گروهها معین شده‌اند. رای‌ها داده شده است. تصمیم‌ها اتخاذ شده است. به پیش! این همان چیزی است که من می‌پسندم. این زندگی است. این نه آن لفاظی بی‌پایان و خسته‌کننده روشنفکرانه که علت تمام‌شدنش نه حل شدن مسئله، بلکه خسته شده افراد از گفتن است..." رفیق از "مرکز" با چشمان حیرت‌زده بمن نگریست و با تعجب شانه‌ها بالا انداخت. ما با زبانهای مختلف با هم حرف میزدیم."(۱)

به پیش! هدف ما تبدیل شدن به رهبر واقعی جنبش توده‌ای است و تمامی امکانات انقلابی ما نیز باید در خدمت همین هدف قرار گیرد. اما جنبش انقلابی یک پراتیک کورو بی‌هدف نیست. جنبش انقلابی را نمی‌توان و نباید از تئوری انقلابی جدا کرد و در برابر آن قرار داد. لنین می‌گوید،

"بدون تئوری انقلابی، جنبش انقلابی نیز ممکن نیست. در این هنگام که دلبستگی به اشکال بسیار محدود فعالیت عملی با تبلیغ مد شده و رایج اپورتونیسم هم آغوش است، هر اندازه روی این اندیشه پافشاری شود، کم است" (۲)

آری هر اندازه روی این اندیشه پافشاری شود، کم است! سازمان ما باید این اندیشه اساسی لنینی را امروز بیش از هر زمانی راهنمای عمل و حرکت خود سازد. برای سازمان پراتیسین ما سازمانی که همواره در آن تئوری در برابر پراتیک قربانی شده، این سخنان لنین، اهمیتی دوچندان دارد. ما خود دیده‌ایم که پیشترین فداکاری و کار در شرایط فقدان برنامه انقلابی چگونه برخلاف اهداف و آرمان ما، آب به آسیاب خمینی ریخت و چگونه نیرومندترین سازمان چپ انقلابی در خدمت "شکوفایی" ارتجاع قرار گرفت. هرگونه کم اهمیت دادن به تئوری، در عمل یعنی ستایش از جنبش خود انگیخته، ستایش از حرکت کورو بی‌هدف، خود جلوه‌ای از اپورتونیسم، جلوه‌ای از انحرافات گذشته است.

وحدت تئوری و پراتیک. این است سلاح ما در گرماگرم مبارزه. نه تئوری بدون پراتیک، بدون تشکیلات و بدون عمل انقلابی و نه تشکیلات بدون تئوری انقلابی، هیچکدام نخواهد توانست طبقه کارگر ایران را در مبارزه بر ضد مهیب‌ترین هیولای تاریخ معاصر، پیروزمندانه به سرمنزل مقصود برساند. تنها در کوره مبارزات درون حزبی است که می‌توان و باید بر انحرافات غلبه کرد، به تئوری انقلابی مجهز گردید و به پیشاهنگ واقعی کارگران و زحمتکشان تبدیل شد و همین امروز، درست در زمانی‌که توده‌ها بیش از هر وقت به پیشاهنگ انقلابی نیاز دارند، اهمیت این مبارزه درون حزبی، برای آن که بتوان به پیشاهنگ واقعی بدل شد نیز بیشتر است. زیرا،

"نقش مبارزه پیشرو را فقط حزبی که تئوری پیشرو رهنمونش باشد می‌تواند ایفا کند" (۳)

www.iran-archive.com

ما از درون این مبارزه، چنین حزبی را خواهیم ساخت.

۴ـ انتقاد از گذشته به شیوه گذشته

بازنگری و انتقاد شجاعانه از تفکری که سازمان ما را در اوج اقتدار و در سهمگین‌ترین نبردهای طبقاتی برخاسته از یک انقلاب بزرگ به فاجعه و کرنش در برابر بورژوازی ـ آن هم در عقب مانده‌ترین نوعش ـ و جبهه‌سابی در برابر مذهب ـ آن هم در شکل ولایت فقیهش ـ کشانید، همچنان ضرورت مبرم سازمان ما و شرط دستیابی به تئوری انقلابی و مهیا کردن پتانسیل عظیم سازمان است.

چنین بازنگری و انتقادی یک پروسه عینی را در سازمان ما طی کرده است. از همان فردای آشکار شدن شکست، جوانه‌های انتقاد به خط مشی گذشته شکفت، گوهر انقلابی و ارزشمندی که مشخصه بارز یک دهه پیکار جانبازانه فدائیان خلق بود، نمی‌توانست با طرز تفکر و خط مشی که جز تسلیم و سرفرود آوردن چیز دیگری نمی‌شناخت، به سازش بنشیند، ضربات که نه یورش "عهدشکنانه" و "ناجوانمردانه" بلکه قانون مبارزه طبقاتی و قهل از هر چیز نشانه آشکار شدن خط مشی گذشته و فرو ریختن آن کاخ خیالی بود که ما در ذهن خویش و در ستیز با واقعیت برپا ساخته بودیم، عاملی شد که وجدان انقلابی فروخفته در سازمان بیدار شود. یک رشته عوامل داخلی و جهانی مساعد و ظرفیت‌های درونی سازمان برای تصحیح انحرافات، دستمایه اولیه برای آغاز این پروسه بود.

پلنوم فروردین ۶۵ با مردود اعلام کردن سیاست "اتحاد، انتقاد" با جریان ارتجاعی خمینی، خط مشی گذشته سازمان را اپورتونیستی و "انحراف به راست از سیاست مستقل طبقه کارگر" ارزیابی کرد و از این نظر نقش شایسته‌ای در تثبیت دیدگاه‌های نو و احیای خصلت انقلابی سازمان ایفا کرد. اما پلنوم به دلایل گوناگون نتوانست ریشه‌ها و علل خطاها را تعیین کند و از این رو بحث برای شناخت دقیق علل ذهنی و عینی انحرافات همچنان اهمیت حیاتی خود را حفظ کرد. ضرورت بازنگری مجدد در مورد مقوله راه رشد غیرسرمایه‌داری و انطباق یا عدم انطباق آن بر جامعه ایران، رابطه انقلاب دمکراتیک با انقلاب سوسیالیستی، برخورد مارکسیستی به مسئله دولت، رابطه مبارزه ضد امپریالیستی با مبارزه طبقاتی، جایگاه دمکراسی در مبارزه طبقاتی پرولتاریا، رابطه مبارزه در راه کسب قدرت سیاسی با مبارزه در راه اصلاحات اجتماعی ـ اقتصادی و یا دیالکتیک رابطه انقلاب و رفرم، مسئله رهبری طبقه کارگر در انقلاب دمکراتیک، سیاست اتحادهای طبقاتی و ائتلاف‌های سیاسی، برخورد مارکسیستی به مسئله مذهب، مسایل مربوط به وحدت جنبش کمونیستی و ده‌ها مسئله دیگر امروز در برابر ما قرار دارد. لزوم این بازنگری حیاتی است. حیاتی است زیرا بدون پاسخ عملی و انقلابی به آن، گشودن راه آینده، تدوین استراتژی و تاکتیک انقلابی و هدایت طبقه کارگر و توده‌های مردم به سوی پیروزی ناممکن و محال خواهد بود.

متاسفانه در سازمان ما تفکری وجود دارد که به دفاع از انحرافات خط مشی گذشته پرداخته است. این تفکر از همان ابتدا در برابر انتقاد از آن خط مشی به ایستادگی پرداخت و هر چه جریان انتقادی عمق و سرعت بیشتری یافت، این مقاومت نیز آشکارتر گردید. مدافعین بینش گذشته، نه تنها نتوانستند و نخواستند خود را با روند عینی و انقلابی نو همراه سازند، بلکه عملا به کند کردن آن دست زدند. بینش کهنه می‌کوشد ضمن طرح انتقادهای سطحی و ناپیگیر، بنیان‌های خط مشی گذشته را حفظ کند. مقاله "درباره استراتژی تاکتیک سازمان در انقلاب ضد امپریالیستی ـ دمکراتیک ایران" که در بولتن شماره ۲ منتشر شد، نمونه‌ای از این ناپیگیری، و سطحی‌نگری است هر چند هدف مقاله مذکور اساسا افشای "ایده‌های ترتسکیستی" مدافعین بینش نوین در سازمان است، اما در عین حال به خط مشی گذشته نیز پرداخته است. مقاله از "بحث تفضیلی" در این مورد احتراز کرده. اما "احکام اصلی" و به عبارت دیگر رئوس انتقادات به خط مشی گذشته را طرح نموده است. مکث روی این انتقادات از آنجاکه بیانگر چگونگی نگرش تفکری در سازمان نسبت به گذشته است، برای ارزیابی واقعی از این تفکر ضروری است.
مقاله، خود در مورد اهمیت ریشه‌یابی خطاهای گذشته می‌گوید:

"از آنجا که ما در یک دوره معین بر مبنای چنین درکی حرکت کرده ایم و این ایده‌ها (منظور انحرافات گذشته است) را آموزش داده ایم، نمی‌توان تصحیح ایده‌ها را بدون مبارزه جدی با ایده‌های گذشته و آموزش همه جانبه جمع‌بندی‌های نوین پیش برد. خطاهای نظری ما در گذشته تنها مربوط به گذشته و یک شرایط تاریخی معین نیست همه آن عوامل امروز و فردا نیز حضور دارند. برخورد روشن و جدی با این ایده‌ها و آموزش آن‌ها ضروری است" (ص ۳ مقاله ـ تاکید از من)

سخنی است عمدتا درست. شاید در سازمان هیچ کس نظاهر نیز با این سخن مخالف نباشد. اما واقعیت چیست؟ تفکر کهنه تا امروز به کدام تلاش در جهت "مبارزه نظری جدی" یا "خطاهای نظری ما در گذشته" دست زده است؟ آیا جز این بوده که مدافعین آن تفکر، هر تلاشی در این زمینه را با انواع اتهامات مورد تخطئه قرار داده اند. چرا در شرایطی که همه عوامل انحرافات گذشته "امروز و فردا نیز حضور دارند" علم ترتسکیسم برداشته ایم و به دنبال شبح خیالی می‌گردیم؟ تاریخچه چند ساله مبارزات ایدئولوژیک درونی، گواه آشکار و روشنی است که مدافعین تفکر گذشته به چنین ضرورتی معتقد نیستند و همین امر کاریکاتوری خطاهای گذشته را دوچندان مشکل کرده است.

الف ـ کدام بیماری؟ مقاله "درباره استراتژی ـ تاکتیک..." خطاهای ما در گذشته را چنین جمع‌بندی می‌کند:

"در طرح برنامه سازمان در سال ۶۱، ما هدف مقدم خود را ارتقا انقلاب تا سطح سمتگیری سوسیالیستی از طریق تقویت جناح به زعم ما رادیکال موجود در درون رژیم و پیشبرد تاکتیک "که هر که" قرار دادیم... ما پیشروی چنین روندی را در شرایطی که آزادی‌های سیاسی محدود و حتی سرکوب می‌شد ممکن می‌دیدیم. در تفکر و عمل ما کسب قدرت سیاسی به پیشروی انقلاب و نتیجه پیشروی نهرد "که هر که" در درون حاکمیت موکول می‌شد و چگونگی نیل به آن و برقراری حاکمیت پرولتاریا مبهم و به آینده ای نارونش محول می‌گردید. ما علاوه بر تحلیل نادرست از ماهیت رژیم جمهوری اسلامی و نیروهای متشکله آن، تصور می‌کردیم تضعیف مواضع اقتصادی، اجتماعی بورژوازی در سطح جامعه مستقیما نیروهای رادیکال را در حکومت تقویت می‌کند و قطعا راه را در آینده برای قدرت گیری ما خواهد گشود" (ص ۱ مقاله)

آن چه شمرده شده، تنها بخشی از فهرست خطاها و در واقع تحریفات ما در مارکسیسم ـ لنینیسم است. اما از همین مقدار هم پیداست که این انحرافات در اساس به عرصه استراتژی ما مربوط می‌شود و در واقع این استراتژی، استراتژیی انحرافی بوده است. مقاله بعد از طرح این انتقادات به جای معرفی خصلت و مضمون واقعی آن نتیجه گیری می‌کند که:

"تجربه انقلاب ایران و تجربیات مشابه در دیگر کشورها بی‌پایه بودن ایده‌های فوق را ثابت کرده!" (تاکید از من)

کاربرد این گونه واژه‌ها از طرف رفقا در برخورد با خطمشی گذشته و فقط در برخورد با خطمشی گذشته یک نوع معین انحراف بسیار رایج و گسترده است. در همین مقاله هنگام ارزیابی از خطمشی حزب توده ایران گفته می‌شود:

"نظر حزب توده ایران در مقاله اخیرش در پاسخ به مقاله سازمان که حمایت‌های خود از حکومت را تاکتیکی و در راستای استراتژی حزب در جهت کسب قدرت تصویر می‌کند، واقعی نیست" (ص ۲ ـ تاکید از من)

رفقا که در برخورد با بینش نو در سازمان توپخانه ای از اصطلاحات و مارک‌ها و اتهامات گوناگون از سوسیال دموکرات تا ترتسکیسم را به کار گرفته اند و همچنان با بی مسئولیتی به کار می‌گیرند، در مواجه با گذشته و انحرافات آن ناگهان دچار "کمبود" اصطلاحات شناخته شده مارکسیستی می‌شوند! مقاله فوق الذکر ظاهرا انحراف راجع به استراتژی را مورد نقد قرار داده است. انحراف "ب" یعنی "دیدگاه‌هایی که هدف مقدم خود را یکی از اشکال حاکمیت پرولتاریا می‌دانند" به نام "ترتسکیسم" و انحراف "چپ" و واژه‌هایی چون عقب مانده" "بچگانه" و دارای "انجماد فکری" معرفی شده است. انحراف نوع "ج" یعنی "ایده‌هایی که با حفظ عبارت پردازی‌های چپ هدف مقدم خود را برقراری نوعی از حاکمیت بورژوایی قرار می‌دهند" به نام انحراف راست وضد کمونیسم مورد انتقاد قرار گرفته اند، اما دیدگاه "الف" یعنی همان دیدگاهی که" رابطه میان افزایش نقش هدایت کننده و تحکیم و تقویت موقعیت کمونیست‌ها با پیشروی انقلاب دموکراتیک را قطع می‌کنند"، یعنی

www.iran-archive.com

همان دیدگاه فاجعه‌بار گذشته، همان دیدگاهی که سازمان را به کرنش در برابر ارتجاع کشاند تنها با واژه‌هایی همچون "بی‌پایه" و "غیر واقعی" مورد انتقاد قرار می‌گیرند!

زمانی لنین، هنگام پاسخ به "مهملات، توهین‌های شخصی و خشت‌های خیالی، رازجویی و اهانت‌ها ولکه‌زدن‌های ناشی از رنج وتعب" مارتف یکی از سران جریان منشویکی نوشت، "اگر یک حزب سیاسی شهامت این را نداشته باشد که بیماری خود را به نام واقعی آن بنامد و بیرحمانه در پی تشخیص آن برآید و وسایل معالجه آن را جستجو نکند در خور احترام نخواهد بود" (تاکید از من) (۴).

با کاربرد واژه‌های غیرعلمی، بی‌محتوا، بدون بار مارکسیستی و طبقاتی، صد البته خصلت واقعی و طبقاتی انحراف پرده‌پوشی میشود. چنین برخوردهایی به "برخورد روشن وجدی" که مقاله بدان وعده میدهد، قرابتی ندارد و راه‌هرگونه سوء استفاده و تقلب را باز میگذارد و نمونه از این دست فراوان است. پلنوم فروردین ۶۵ واژه "انحراف به راست" را به جای اپورتونیسم بکار گرفت و بعدا کسانی مدعی شدند که منظور چیز دیگری بوده و اپورتونیسم و انحراف به راست ۲ چیز هستند! با چنین روشهای کهنه و زنگار گرفته‌ای نمی‌توان طبقه و توده را آموزش داد. باید خطاها را همانگونه که هست "بنام واقعی آن" نامید. "بیرحمانه در پی تشخیص آن" برآمد تا بتوان "وسایل معالجه" آنرا جستجو کرد.* این است علامت یک حزب جدی و لنینی.

"روش حزب سیاسی نسبت به اشتباهات خود یکی از مهمترین و صحیح‌ترین معیارهای جدی بودن حزب و اجرای عملی وظایف آن نسبت به طبقه خویش و توده‌های زحمتکش است. اعترافات آشکار به اشتباه، کشف علل آن، تجزیه و تحلیل اوضاع و احوالی که موجب این اشتباه شده است، بحث و مذاکره دقیق در اطراف وسایل رفع اشتباه، این است علامت یک حزب جدی، این است اجرای وظایفی که وی برعهده دارد، این است تربیت و تعلیم طبقه و سپس توده‌ها" (۵)

آری، آن کسی که حاضر نیست بیماری خود را به نام واقعی آن بنامد، آشکارا به اشتباه اعتراف کند و ضمن بحث و مذاکره دقیق به رفع اشتباه بپردازد، نه در خور احترام خواهد بود و نه یک حزب سیاسی جدی، متاسفانه مقاله "درباره استراتژی وتاکتیک ..." - به عنوان نمونه‌ای از تفکر گذشته - با کاربرد واژه‌های غیرعلمی، نادقیق و غیر مارکسیستی و بالاپوشانی منشا انحرافات، بر اپورتونیسم راست گذشته سرپوش نهاده و نشان داده است که انتظار یک برخورد جدی مارکسیستی نسبت به گذشته را از آن داشتن، انتظار تعلیم وتربیت طبقه وسپس توده‌ها را از آن داشتن، انتظار بیهوده‌ای است. این خود نشانه‌ای است که مقاله هنوز از "آن بیماری" رهایی نیافته وحاضر نیست و نمی‌تواند آن را همانگونه که هست به طبقه و توده‌ها نشان دهد.

ب - سکوت در برابر راه رشد غیر سرمایه‌داری.

مقاله در برخورد به انحرافات گذشته نیز همین ناپی‌گیری را به نمایش می‌گذارد و ضمن انتقاد از "درک نادرست (؟) ما از سمت‌گیری سوسیالیستی" می‌گوید، "ما چگونگی فراروی و سرنوشت انقلاب را مبهم گذاشتیم" در این‌جا ظاهرا به یکی از بنیان‌های انحرافات پیشین پرداخته شده است. اما به جای درک انحرافی پیشین، نظریه انحرافی دیگری جایگزین شده است. این حکم که "ما چگونگی فراروی و سرنوشت انقلاب را مبهم گذاشتیم" یک حکم نادرست است. اساس استراتژی ما بر پایه "راه رشد غیر سرمایه‌داری" قرار داشت و مسئله مرکزی در این استراتژی عبارت بود از "شکوفا ساختن" رژیم جمهوری اسلامی. برپایه این درک ما معتقد بودیم که در اثر پیشرفت

---

*تاکید بر این رهنمودهای لنین به‌ویژه زمانی اهمیت بیشتری می‌یابد که می‌بینیم چه تلاش‌هایی صورت می‌گیرد تا ماهیت اپورتونیستی خط مشی گذشته مکتوم بماند و در این راه "تئوری‌هایی" صادر می‌شود که ربطی به زندگی واقعی ندارد. گروهی اپورتونیسم را به چنان قلعه نفوذناپذیری تبدیل می‌کنند که تنها به درد خواب کردن طبقه کارگر می‌خورد و گروهی دیگر از "انترناسیونال" آب زمزمی می‌سازند، که یک بار غوطه خوردن در آن برای روشن تن ساختن ابدی هر حزب و گروهی کافی است و این نیز تنها به درد خواب کردن طبقه کارگر و کاستن از حاکمیت آن در مقابله با اپورتونیسم می‌خورد.

www.iran-archive.com

انقلاب و نهرد "که پرکه" دموکرات‌های انقلابی ـ "خط امام" ـ حاکمیت را تماما به انحصار خود درخواهند آورد و پیشروی انقلاب را تضمین خواهند نمود. در گام بعدی عناصر پیشرو "خط امام" اتحاد با ما و حزب توده ایران را خواهند پذیرفت، به سطح یک نیروی مارکسیست ـ لنینیست فراخواهند رویید و از این طریق گذار انقلاب دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی تامین خواهد شد. این اساس نقشه استراتژیکی بود که سازمان در راه آن مبارزه می‌کرد و آن را در اسناد سازمانی از جمله در مقاله "جنبش‌های رهایی‌بخش دوران معاصر و مسئله انتخاب راه رشد" تئوریزه کرد. در این جزوه، نفی آشکار لزوم رهبری طبقه کارگر اعلام شد،

"اگر در عصر امپریالیسم دور زدن مرحله سرمایه‌داری و در پیش گرفتن راه رشد غیرسرمایه‌داری در گرو هژمونی طبقه کارگر در آن کشور بود، در عصر گذار از سرمایه‌داری به سوی سوسیالیسم که "اوضاع و احوال تاریخی به نحو بنیادی تغییر یافت" و پرولتاریا در مرکز تحولات جهانی قرار گرفت. در شرط هژمونی برای در پیش گرفتن راه رشد غیرسرمایه‌داری نیز دگرگونی حاصل شد و هرچه اهرم اصلی دوران یعنی سوسیالیسم و طبقه کارگر جهانی تناورتر و نافذتر شد، این دگرگونی دافعه بیشتری یافت... فقدان هژمونی طبقه پیشرو در درون کشورهای مزبور با استقرار هژمونی همان طبقات در کشورهای نزدیک و همسایه جهان شد." (تاکید ازمن) (۶)

کار به جایی رسید که اصل رهبری طبقه کارگر به تمسخر گرفته شد و به طنز نوشته شد، "مرغ یک پا دارد. طبقه کارگر و فقط طبقه کارگر میتواند بطرف سوسیالیسم پرود." ! (۷) و بر این پایه نتیجه گرفته شد، "توسعه و تحکیم جهانی این هژمونی (منظور هژمونی پرولتاریا) به قشرهای وسیع دهقانان و زحمتکشان میدان داده است تا... وظایف دموکراتیک انقلاب را در سیر جداسازی از سیستم سرمایه‌داری جهانی طی کنند." (۸)

با استفاده از این مقدمات این نتیجه‌گیری غیر لنینی حاصل آمد،

"در اسناد جنبش جهانی کمونیستی و کارگری، نه در آثار پوناماریف و نه هیچیک از تئوریسین‌های رسمی و معتبر جنبش انقلاب جهانی" انجام وظایف مرحله دمکراتیک انقلاب‌های ضد امپریالیستی در عصر گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم" منحصر به طبقه کارگر دانسته نشده است." (۹) ما در همان جزوه "سرنوشت محتوم" دموکرات‌های انقلابی را نیز پذیرش مارکسیسم ـ لنینیسم اعلام کردیم

بدین ترتیب در استراتژی ما چیز مبهمی وجود نداشت، انقلاب دمکراتیک تحت رهبری دموکرات‌های انقلابی پیش می‌رود و به پیروزی می‌رسد و همراه با این روند دمکرات‌های انقلابی نیز به مارکسیسم ـ لنینیسم ارتقاء می‌یابند و در اتحاد با کمونیست‌ها که "پیدریغ" از آن‌ها حمایت کرده‌اند، انقلاب دمکراتیک را به انقلاب سوسیالیستی فرامی‌رویانند. ماجگونگی فراروئی و سرنوشت انقلاب را مبهم" نگذاشتیم بلکه بر اساس یک استراتژی مشهود و شناخته شده یعنی "راه رشد غیر سرمایه‌داری" آن را تماما به دمکرات‌های "خط امامی" واگذار کردیم ـ آن‌چه که واقعا مبهم مانده است، استراتژی جدید، چگونگی فراروی "حاکمیت انقلابی خلق" به "حاکمیت پرولتاریا" وظایف کمونیست‌ها و استراتژی آن‌هاپس از برقراری "حاکمیت انقلابی خلق" و به طور کلی تمام دوره از استقرار این حاکمیت تا انقلاب سوسیالیستی است. نخستین گام در بازنگری مجدد به خط‌مشی گذشته، بازنگری دوباره به مقوله راه رشد غیرسرمایه‌داری است. اما متاسفانه در سرتاسر مقاله "درباره استراتژی، تاکتیک..." در این مورد چیزی به چشم نمی‌خورد، مقاله خواسته با به کارگیری واژه نامفهوم "درک نادرست" گریبان خود را از این مسئله اساسی خلاص کند و نمی‌گوید که آیا چنین تئوریی برای جامعه ما درست است یا نه، نمی‌گوید راه آینده را نیز باید با همین تئوری پیمود یا نه... بدون پاسخ دادن به این مسئله اساسی، بدون انتقاد از درک غیر لنینی راه رشد غیر سرمایه‌داری و بدون اعلام موضع آشکار در مورد بلاموضوع بودن این مقوله در جامعه سرمایه‌داری ایران، نقد گذشته بی‌ارزش و تعیین راه آینده انحرافی خواهد بود. متاسفانه مقاله مورد بحث از پاسخ صریح به این مساله اساسی طفره رفته است.

ج ـ بازهم اتحاد و انتقاد؟

مقاله نه تنها اساس استراتژی ما را که بر پایه یک رشته انحرافات نظری قرار داشت، مورد انتقاد قرار نداده،

www.iran-archive.com

بلکه سیاست "اتحاد ـ انتقاد" با جریان ارتجاعی خمینی را نیز مورد تایید قرار داده و در انتقاد به حزب توده ایران می گوید،

"نظر حزب توده ایران در مقاله اخیرش در پاسخ به مقاله سازمان که حمایت های خود از حکومت را تاکتیکی و در راستای استراتژی حزب در جهت کسب قدرت تصویر می کند واقعی نیست . در صورت وجود چنان سیاستی در چهارچوب تحلیل خود حزب نیز در عین آن که استفاده از تاکتیک ها و مانورهای مناسب با توجه به پایگاه وسیع توده ای حاکمیت مجاز بود، نمی بایست تماما بر نزدیکی و حتی یگانگی و همگونی اغلب شعارها و تاکتیک ها و بالاخص آماج های ما با نیرویی که می بایست آن را به زیر کشیم تاکید می شد" (ص ۲ ـ تاکید از من)

به عبارت صریح و روشن سیاست "اتحاد ـ انتقاد" با رژیم خمینی صحیح و اصولی بوده است ، اما نمی بایست تماما بر نزدیکی و یگانگی تاکید می شد! یکی از اساسی ترین انحرافات خط مشی فاجعه بار گذشته مجددا مورد تاکید ودفاع قرار گرفته است اما به شکلی فاجعه بارتر و نابخشودنی تر. ما وقتی به سیاست "اتحاد ـ انتقاد" با رژیم پرداختیم که آن رژیم را رژیمی خرده بورژوایی، مترقی، ملی، مردمی، ضد امپریالیست و... می شناختیم . خط امام را جریان دموکرات انقلابی می شناختیم که قادر است وظایف دموکراتیک انقلاب را به انجام برساند وجامعه را "به سوی سوسیالیسم" ببرد. ماحتی درسال ۶۱ اعلام کردیم که این رژیم راه رشد غیرسرمایه داری را انتخاب کرده است واکنون باید آن را قطعیت بخشید و در برنامه خود نوشتیم ،

این وضعیت نشان می دهد که هنوز انتخاب راه رشد غیر سرمایه داری، به مثابه راه تکامل اجتماعی و تعمیق خصلت مردمی انقلاب و طرد راه سرمایه داری در حاکمیت جمهوری اسلامی قطعیت نیافته است و خط انحراف و بازگشت از جهت گیری ضد امپریالیستی و مردمی همچنان جدی است ." (تاکید از من) (۱۰)

برپایه چنین ارزیابی از ماهیت ، توان و ظرفیت های جمهوری اسلامی بود که سیاست "اتحاد ـ انتقاد" از جانب ما به کار گرفته شد. اما امروز این سیاست درباره چه رژیمی مورد مداقعه قرار می گیرد؟ رژیمی که خود مقاله جنبه هایی از مشخصات آن را چنین ارایه می دهد . رژیمی که ،

"از درآمیزی دین و دولت دفاع می کرد، مدافع بی گیر ولایت فقیه بود و از نظر ایدئولوژیک و آرمان اقتصادی و اجتماعی شدیدا با کمونیسم و سوسیالیسم در تضاد بود. تعصب مذهبی، اعتقاد به ولایت فقیه وتکیه بر شعار "نه شرقی نه غربی" دستگاه ایدئولوژیک و نظری این جریان را تشکیل می داد" و در یک کلام وبنا به نظر خود مقاله رژیمی که "می بایست آن را به زیر کشیم"

مقاله" درباره استراتژی و تاکتیک..." سیاست "اتحاد ـ مبارزه" با چنین رژیمی را توصیه می کند. آخر ما کدام نزدیکی و یگانگی و همگونی را با شعارها و تاکتیک ها و آماج های رژیمی که می بایست آن را به زیر کشیم می توانستیم داشته باشیم. کدام منافع و علایق می توانست طبقه کارگر را با رژیمی تماما ارتجاعی و ضد انقلابی دارای شعار و تاکتیک و آماج مشترک سازد؟ دفاع کردن از سیاست "اتحاد و انتقاد" با نیرویی که می بایست آن را به زیر کشیم ، گناهی است صد بار بزرگتر از گناهی که در گذشته مرتکب شدیم .

مقاله درباره استراتژی تاکتیک..." که رسالت انتقاد از خط مشی گذشته را به عهده گرفته است ، متاسفانه هنوز تماما آغشته به همان تفکر کهنه و اپورتونیستی گذشته است . تلاش مقاله برای مرزبندی با گذشته البته تلاشی مثبت ، اما نیمه کاره و ناپیگیرانه است . طبیعی است که چنین تفکری تعیین راه آینده نیز از خطاهای کهنه مصون نخواهد ماند . آن مقاله خود شاهد بارز این مدعاست و راه آینده را با همان مصالح کهنه و رنگ باخته گذشته فرش می کند. در ادامه این مقاله تکرار و استمرار انحرافات پیشین را در مسئله اساسی استراتژی انقلابی ، یعنی قدرت سیاسی مورد بررسی قرار می دهیم .

۲ـ"حاکمیت انقلابی خلق"، جمهوری نوع بورژوایی

"حاکمیت انقلابی خلق" که به مثابه شعار استراتژیک در طرح مصوب پلنوم راه یافته است، مورد مدافعه تفکر گذشته قرار دارد. این شعار به هیچ روی شعار تازه‌ای نیست و در ۸ ساله گذشته به نام‌های مختلف و با ماهیت یکسان بارها تکرار شده است. نخستین بار در آستانه انقلاب بهمن، رهبری سازمان با دست کشیدن از ایده "جمهوری دمکراتیک خلق" شعار "حاکمیت خلق" را عنوان نمود. هدف اساسی طرح این‌شعار در آن زمان، گردن نهادن به حاکمیت خمینی بود که نیروی خرده‌بورژوایی ارزیابی می‌شد و در آستانه کسب قدرت قرار داشت. این شعار تا مدتی پس از انقلاب نیز حفظ شد و بعد همانگونه که ناگهانی به برنامه سازمان راه یافت، به همانگونه هم ناگهانی کنار گذاشته شد. مضمون واقعی این شعار هیچ‌گاه مورد بررسی دقیق قرار نگرفت و در پرده ابهام باقی ماند، اما مهم‌ترین مشخصه آن دست کشیدن از ایده رهبری پرولتاریایی بود. در دوران تسلط اپورتونیسم این شعار با عناوین و نام‌های دیگری تکرار شد طی سال‌های ۶۰ ـ ۶۱ "شکوفایی جمهوری اسلامی" هدف مبارزه ما قرار گرفت، یعنی حاکمیتی که،

"نیروهایی که منافع اقشار میانی جامعه را نمایندگی می‌کنند و خصلت ضد امپریالیستی و مردمی دارند و خواهان دگرگونی‌های بنیادی در نظام اقتصادی ـ اجتماعی کشور هستند" در آن "وزن و نقش عمده را دارند." (۱۱)

در پلنوم مهر ماه ۶۲ مبارزه در راه "شکوفایی جمهوری اسلامی" جای خود را به "پایان دادن حاکمیت ارتجاع" و "تامین حاکمیت ملی دمکراتیک" داد (۱۲) بالاخره در سند برنامه‌ای سال ۶۴ یعنی "بیانیه مشترک" حزب و سازمان "حاکمیت ملی دمکراتیک" به "جمهوری "ملی ـ دمکراتیک" تغییر یافت. "حاکمیت انقلابی خلق" در ادامه منطقی تفکر انحرافی پیشین به سند استراتژی تاکتیک پلنوم راه یافت و از نظر ماهوی هیچ تفاوت جدی با شعارهای قبلی ندارد. تمام شعارهایی که طی این مدت در مورد حکومت آلترناتیو داده شده است، در نکات اساسی زیر بین مشترک است.

۱ ـ مسکوت گذاردن و در مواردی حتی نفی رهبری طبقه کارگر و به عبارت دیگر سپردن رهبری به دست نیروهای غیرپرولتری.

۲ ـ مسکوت گذاردن این اصل که این حکومت‌ها نتیجه مستقیم انقلاب قهرآمیز و قیام پیروزمند توده‌ای است.

۳ ـ مسکوت گذاردن این اصل که این حکومت‌ها پویرانه‌های دستگاه بورکراتیک و نظام بورژوایی بنا خواهد شد.

۴ ـ استقرار این حکومت‌ها، هیچ‌کدام هنوز به معنی پیروزی قطعی انقلاب نیست.

نکات اساسی فوق حاکمیت‌ها و یا جمهوری‌های طرح شده توسط سازمان را با جمهوری‌های نوع بورژوایی هم مرز می‌سازد و از شکل عالی‌تر نظام حکومتی و قدرت سیاسی که مورد مدافعه طبقه کارگر و حزب آن قرار دارد، دور می‌سازد. در مورد محور اول، در شماره‌های قبلی پولتن به اندازه کافی بحث شده است. در ادامه این مقاله به سه محور دیگر خواهیم پرداخت. اما قبلا توجه به یک نکته ضروری است.

مدافعین بینش گذشته و از جمله مقاله "درباره استراتژی و تاکتیک..." می‌کوشند شعار "حاکمیت انقلابی خلق" را دستاورد جدیدی برای سازمان معرفی کنند. اما نگاهی به اصلی‌ترین مشخصه‌های شعار پیشین و بررسی تشابهات تام و تمام آن‌ها با شعار امروزی نشان می‌دهد که در این شعار "جدید" هیچ نکته تازه‌ای که حاصل درس‌آموزی از انحرافات گذشته و فاصله گرفتن از آن انحرافات در این مرکزی‌ترین مسئله استراتژی باشد وجود ندارد. اگر رفقا این نکات جدید را که "حاکمیت انقلابی خلق" را در شعارهای پیشین متمایز می‌سازد، نشان و توضیح دهند، قطعا آموزنده خواهد بود. تنها یک تفاوت هست. شعارهای قبلی در برنامه ۶۱، در پلنوم ۶۲ و در بیانیه مشترک ۶۴ همه در شرایطی طرح می‌شد که مسئله رهبری طبقه کارگر در انقلاب مسکوت مانده و یا نفی می‌گردید. "شعار حاکمیت انقلابی خلق" در شرایطی طرح می‌شود که ظاهرا امر رهبری طبقه کارگر مورد پذیرش قرار گرفته است. پرسیدنی است که این

www.iran-archive.com

"پذیرش" به کدام تفاوت‌ها، به وارد کردن کدام نکات تازه در مسئله استراتژیک مربوط به قدرت سیاسی انجامیده است؟ آیا از همین نکته نمی‌توان به عیار واقعی ادعاها در مورد پذیرش رهبری طبقه کارگر پی برد؟

الف "حاکمیت انقلابی خلق" و پیروزی قطعی انقلاب - (انحراف در متد) - می‌دانیم که اساسی‌ترین مسئله هر انقلاب، مسئله قدرت سیاسی است. در مجموعه استراتژی هر حزب انقلابی، برخورد به این مسئله درواقع مرکزی‌ترین مسئله را تشکیل می‌دهد. لنین با در نظر گرفتن این اصل می‌نویسد:

"حزبی که هدف و منظور خود را سرنگون ساختن حکومت قرار داده است، ناگزیر باید در این فکر باشد که چگونه حکومتی را جایگزین حکومتی که باید سرنگون شود، نماید" (۱۳)

مقاله "درباره استراتژی ـ تاکتیک..." که "دیدگاه عمومی" طرح استراتژی و تاکتیک سازمان را مورد تایید قرار می‌دهد، به دفاع از نکته مرکزی در این طرح یعنی "حاکمیت انقلابی خلق" پرداخته و مدعی است:

"شعار حاکمیت انقلابی خلق با استفاده از نظرات لنین در رابطه با انقلاب دموکراتیک طرح گردید و تمامی تجارب ۸۰ سال اخیر اثباتگر این ایده‌ها بوده است" (ص ۶)

شعار "حاکمیت انقلابی خلق" بنا به تصریح بعد استراتژیک تاکتیک عبارت است از حاکمیت اقشار و طبقات انقلابی یعنی کارگران، دهقانان، خرده‌بورژوازی شهری و روشنفکران خلقی. در این حاکمیت امر رهبری طبقه کارگر مسکوت گذارده شده است. چنین حکومتی را که مقاله می‌خواهد به‌نام یک ایده لنینی معرفی کند، درواقع امر تشابهات بسیار بیشتری با ایده دموکرات‌های خرده‌بورژوازی روسیه دارد. در رساله و "دیباچه‌ای بر آثار جاودان" که تفسیری است بر دو تاکتیک لنین چنین نوشته شده است:

"لنین مجبور بود برای پایه‌ریزی علمی استراتژی و تاکتیک پلشویکی در مقابل سوسیالیست‌های انقلابی نیز جبهه بگیرد. آن‌ها سرشت سرمایه‌داری متکامل روسیه را انکار می‌نمودند و برای اثبات این مدعا برتری کمی جمعیت دهقانی را شاهد می‌آوردند و با نتیجه‌گیری از آن به نفی هژمونی پرولتاریا می‌رسیدند. آن‌ها به‌جای نقش رهبری طبقه کارگر فرمول مبهم "اتحاد سه‌گانه" روشنفکران، پرولتاریا دهقانان را پیش می‌کشیدند. لنین به همین خاطر آن‌ها را به‌عنوان نماینده فراکسیون چپ افراطی دموکراسی بورژوایی" ارزیابی می‌نمود." (تاکید از من) (۱۴)

در مورد این مسئله که "حاکمیت انقلابی" به معنی دست کشیدن از ایده لنینی ضرورت رهبری پرولتاریا در انقلاب دموکراتیک است، در پولمیک‌های قبلی به‌کرات سخن رفته است. در این‌جا از زاویه‌ای دیگر این مسئله را مورد بررسی قرار می‌دهیم که چرا مدافعین این شعار از متد لنینی تعیین نوع حکومتی که باید در انقلاب پدید آید، دچار انحراف شده‌اند. مقاله در این زمینه متدی به دست می‌دهد که چنین است:

"حاکمیت آلترناتیو و شعار کمونیست‌ها حاکمیتی است که ظرفیت آغاز راه را داشته باشد" (ص ۱۰ تاکید از من)

این متد هر چند به‌نام کمونیست‌ها ارایه می‌شود اما قرابتی با متد کمونیست‌ها ندارد. بررسی چگونگی برخورد لنین با قدرت دولتینی که می‌باید در جریان انقلاب پدید آید، ماهیت واقعی این ادعا را روشن می‌کند. شعار استراتژیک پلشویک‌ها در جریان انقلاب ۱۹۰۵ عبارت بود از دیکتاتوری دموکراتیک کارگران و دهقانان. این شعار که از ارزیابی مارکسیستی ماهیت انقلاب روسیه، نیروهای محرکه و وظایف آن، با توجه به آغاز دوره امپریالیسم اخذ شده بود، نه به معنی حاکمیتی که بتواند راه را آغاز کند، بلکه به مثابه حاکمیتی بود که بتواند انقلاب را به پیروزی قطعی برساند. لنین می‌نویسد:

"پیروزی قطعی انقلاب بر تزاریسم "عبارت است از استقرار دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک کارگران و دهقانان" و "پیروزی قطعی چیز دیگری نیست جز دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان" (۱۵)

انقلاب می‌تواند به دو نتیجه متفاوت منجر شود:

"مطلب در این است که آیا انقلاب ما به پیروزی عظیم واقعی منجر خواهد شد یا این‌که فقط به معامله ناچیزی ختم می‌گردد. آیا این انقلاب به دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان منجر خواهد شد یا این‌که بر سر مشروطیت شیپف

"مشروطه شیف مابانه" نیز نسبت به حکومت مطلقه تزاری "گامی به پیش" است. اما بلشویک‌ها نه برای "گام به پیش" یا "حکومت آغازکننده راه" بلکه برای پیروزی قطعی انقلاب و آن نوع قدرتی که بتواند این انقلاب را به چنین پیروزیی برساند، مبارزه می‌کنند. لنین تصریح می‌کند:

"وظیفه ما اکنون این است که به پرولتاریا و به تمام مردم نشان دهیم که شعار "انقلاب" کافی نیست و باید مضمون واقعی انقلاب به‌طور روشن، صریح و بی‌گیر و قطعی تعریف شود. و اما این تعریف شامل یگانه شعاری است که می‌تواند "پیروزی قطعی" انقلاب را به‌طرز صحیحی بیان کند و آن شعار دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان است" (تاکید ازمن) (۱۷)

بر این پایه است که لنین یگانه سیاست انقلابی یعنی سیاست سوسیال دمکراتیک را مبارزه برای پیروزی قطعی انقلاب، برای استقرار دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان معرفی می‌کند و با این کلمات پرشور کارگران را به مبارزه برای چنین حکومتی تشویق کرده و هرباران نیمه راه و ناپیگیر می‌تازد:

"کارگران در انتظار معامله نخواهند نشست و صدقه نمی‌خواهند. آن‌ها تمام مساعی خود را در راه قلع و قمع بیرحمانه نیروهای ارتجاع یعنی در راه استقرار دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان به کار می‌برند.

شکی نیست که هنگام طوفان کشتی حزب ما را مخاطرات بیشتری تهدید می‌کند تا هنگام "دریانوردی" آرام ترقی لیبرالی که در آن استثمار کنندگان با تانی دردناکی خون طبقه کارگر را می‌مکند. شکی نیست که وظایف دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک هزار بار از وظایف "اپوزیسیون افراطی" و تنها یک مبارزه پارلمانی دشوارتر و معضل‌تر است ولی کسی که در این لحظه انقلابی، استعداد این را دارد که آگاهانه برای دریانوردی آرام و راه "اپوزیسیون" بدون خطر جان قایل شود همان به که خود را از فعالیت سوسیال دموکراتیک کنار بکشد و منتظر پایان انقلاب یعنی زمانی باشد که دوران جنبش سپری شده و مجددا روزهای عادی آغاز شده باشد و بدین‌طریق دیگر آن معیار محدودی که او در روزهای عادی به کار می‌برد، این ناهمگنی مشمئزکننده را نداشته باشد و وظایف طبقه پیش آهنگ را با چنین زشتی تحریف ننماید." (۱۸)

چنین است متد لنینی برخورد با انقلاب و حاکمیت سیاسی. به پیش در راه پیروزی قطعی انقلاب! این متد ربطی به آن‌چه که مقاله به کمونیست‌ها نسبت می‌دهد ندارد. رفقا معتقدند شعار "حاکمیت انقلابی خلق" از ابده‌های لنین اخذ شده است. علاوه بر همه آن چه که تاکنون و در مقالات پیشین نسبت به این ادعا گفته شده باید بر یک نکته دیگر نیز انگشت گذارد. دیدیم که لنین دیکتاتوری انقلابی و دموکراتیک کارگران و دهقانان را معادل پیروزی قطعی انقلاب دموکراتیک می‌داند و از همین رو کارگران را به مبارزه در راه آن فرامی‌خواند، اما "حاکمیت انقلابی خلق" رفقا فاقد چنین خصوصیتی است* اکنون رفقای مدافع بینش کهنه نیز پذیرفته اند که شرط پیروزی قطعی انقلاب در گرو اعمال رهبری طبقه کارگر در انقلاب و قدرت سیاسی (یا همان جمهوری دموکراتیک خلق) است اما آن‌ها حاضر نیستند به شیوه لنین کارگران و تمام مردم را به مبارزه در راه این پیروزی قطعی فراخوانند. پیروزی قطعی این انقلاب از نظر رفقا ربطی به امروز ندارد و وظیفه امروز نیست. بلکه امری مربوط به آینده است. آن‌ها امروز کارگران را به امری دعوت می‌کنند که هنوز تا پیروزی قطعی فاصله زیادی دارد.

---

* در سند استراتژی تاکتیک این مسئله تصریح شده است. پیروزی قطعی انقلاب در گرو اعمال رهبری پیشاهنگ پرولتاریا بر انقلاب و قدرت سیاسی دانسته شده و "حاکمیت انقلابی خلق" تنها شرط ضرور پیروزی نامیده شده است.

www.iranarchive.com

فورمول جاودانه لنین در زمینه چگونگی فراروئی انقلاب دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی که دو تاکتیک با آن پایان می‌یابد چنین است:

در راس تمام مردم و به‌ویژه دهقانان ـ در راه آزادی کامل، درراه انقلاب پیگیر دموکراتیک، در راه جمهوری به پیش! در راس تمام زحمتکشان و استثمارشوندگان ـ در راه سوسیالیسم به پیش! این است آن سیاستی که پرولتاریای انقلابی باید در عمل داشته باشد. این است شعار طبقاتی که باید در حل هر مسئله تاکتیکی و هر گام عملی حزب کارگر به هنگام انقلاب رخنه کرده و تعیین کننده آن باشد." (۱۹) (تاکید از من)

مدافعین بینش گذشته بر پایه عدم درک همین نکته و انحراف در متد ناچارند در این فرمول نیز دست کاری کنند و آن را مثلا به صورت زیر درآورند: به دنبال تمام مردم ـ درراه انقلاب دموکراتیک یا "حاکمیت انقلابی خلق" به پیش! در راس تمام مردم در راه انقلاب پیگیر دموکراتیک (یا جمهوری دموکراتیک خلق که رفقا حاضر به بر زبان راندن این نام نیستند) به پیش! و در راس تمام زحمتکشان و استثمارشوندگان ـ در راه سوسیالیسم به پیش!

با چنین سیاستی قطعا همواره در همان مرحله اول درجا خواهیم زد و هیچ گاه به مرحله دوم و پیشرفت بی‌گیر انقلاب دموکراتیک نخواهیم رسید!

ب ـ "حاکمیت انقلابی خلق" و انقلاب قهرآمیز

مدافعین بینش کهنه در سازمان ما اصرار دارند که "حاکمیت انقلابی خلق" را مترادف با دیکتاتوری دمکراتیک و انقلابی کارگران ودهقانان معرفی کنند. اما میان این‌دو از چنبه دیگری نیز تفاوت اصولی وجود دارد. تمام آموزش لنین در مورد دیکتاتوری دموکراتیک انقلابی کارگران ودهقانان بر این پایه استوار است که این دیکتاتوری محصول قیام پیروزمند وقهرآمیز توده‌ای است و حاکمیت موردنظر رفقا همانا فاقد چنین خصوصیتی است.

درقطعنامه مربوطبه دولت موقت انقلابی (کنگره سوم بلشویک‌ها) تصریح شده است:

"۲) استقرار جمهوری دموکراتیک در روسیه فقط در نتیجه قیام پیروزمندانه مردم که ارگان آن دولت موقت انقلابی خواهد بود، امکان پذیر است و این حکومت یگانه حکومتی است که قادر است آزادی کامل تبلیغات پیش از انتخاباتی را تامین کند و مجلس موسسانی را که واقعا مظهر اراده مردم باشد بر اساس حق انتخاب همگانی، متساوی و مستقیم با اخذ رای مخفی دعوت نماید" (تاکید از من) (۲۰)

لنین این اندیشه را در تاکتیک دو مورد توجه دقیق قرار می‌دهد. او تاکید می‌کند، "بدین طریق این قطعنامه (منظور قطعنامه راجع به دولت موقت است) خصلت وهدف دولت موقت انقلابی را روشن می‌سازد. از لحاظ چگونگی منشا وضعیت اساسی خود این دولت باید ارگان قیام مردم باشد. از لحاظ سمت رسمی خود باید سلاحی برای دعوت مجلس موسسان همگانی باشد. از لحاظ مضمون فعالیتش باید برنامه حداقل دموکراسی پرولتاریایی را که یگانه تامین‌کننده منافع مردمی است که بر ضد حکومت مطلقه قیام کرده‌اند، عملی سازد" (تاکید از من) (۲۱)

بعدها لنین در اثر مشهور خود "دولت وانقلاب" پایه‌های تئوریک این احکام را بر پایه آموزش مارکس و انگلس تشریح کرد. او از قول انگلس (منشا خانواده، مالکیت خصوصی و دولت) نوشت:

"دولت محصول جامعه در مرحله معینی از تکامل آن است. دولت مظهر اذعان به این نکته است که جامعه با خود تضادهای لاینحلی پیدا کرده و به قطب‌های آشتی‌ناپذیری که توان رهایی از آن‌ها را ندارد، تجزیه شده است. ولی برای این‌که این قطب‌ها یعنی طبقات دارای منافع اقتصادی متضاد در یک مبارزه بی‌ثمر یکدیگر و جامعه را از هم ندرند، قدرتی ضرورت پیدا کرد که به ظاهر مافوق جامعه است تا از شدت تصادم بکاهد و آن را در چهارچوب "نظم" محدود نگاه دارد. و این قدرت که از درون جامعه برخاسته است، ولی خود را مافوق آن جا می‌دهد و بیش از پیش خود را با آن بیگانه می‌سازد، دولت است" (۲۲)

لنین پس از نقل این سخن انگلس نتیجه می‌گیرد،

"وجود دولت ثابت می‌کند تضادهای طبقاتی آشتی‌ناپذیرند. بر سر همین نکته بسیار مهم و بنیادی تحریف مارکسیسم آغاز می‌شود که در دو جهت عمده سیر می‌کند. از یک‌طرف ایدئولوگ‌های بورژوازی و به‌ویژه خرده‌بورژوازی هستند که زیر فشار حقایق تاریخی مسلم ناگزیرند از عان کنند که دولت فقط در جایی هست که تضادهای طبقاتی و مبارزه طبقاتی هست، ولی سخن مارکس را طوری "اصلاح می‌کنند" که در نتیجه آن دولت دستگاه آشتی طبقات از کار در می‌آید. طبق نظر مارکس اگر آشتی طبقاتی ممکن بود، دولت نه می‌توانست پدید آید و نه می‌توانست پابرجا بماند." (۲۳)

لنین سپس به جهت دیگر تحریف آموزش مارکسیستی دولت، یعنی تحریف کائوتسکیستی آن می‌پردازد و می‌گوید،

"از طرف دیگر، تحریف "کائوتسکیستی" مارکسیسم بسیار ظریف‌تر است. "از نظر تئوریک" نه این نکته که دولت دستگاه فرمانروایی طبقاتی است نفی می‌شود و نه این نکته که تضادهای طبقاتی آشتی‌ناپذیرند. ولی این مطلب از نظر دور یا پرده‌پوشی می‌شود و آن این‌که اگر دولت محصول آشتی‌ناپذیری تضادهای طبقاتی است، اگر دولت نیرویی است که مافوق جامعه جای دارد و "بیش از پیش" با جامعه بیگانه می‌شود" پس پیداست که رهایی طبقه ستمکش نه فقط بدون انقلاب قهرآمیز، بلکه بدون نابودی آن دستگاه قدرت دولتی نیز که توسط طبقه فرمانروا ایجاد شده و این "بیگانگی" در آن تجسم یافته است. امکان ندارد" (۲۴)

لنین در این‌جا دو نکته اساسی آموزش مارکسیسم در مورد دولت یعنی لزوم انقلاب قهرآمیز و نابودی دستگاه قدرت دولتی را خاطرنشان می‌کند و بر این پایه در مورد نکته اول که اکنون مورد بحث ماست می‌نویسد،

"ضرورت تربیت منظم توده‌ها با چنین و همانا با چنین نظریه در باره انقلاب قهرآمیز اساس و پایه سراسر آموزش مارکس و انگلس را تشکیل می‌دهد. بازتاب خیانت جریان‌های کنونی مسلط سوسیال شوینیستی و کائوتسکیستی به آموزش مارکس و انگلس را با وضوح خاصی در فراموشی این کار تهلیغی و این کار آژیتاسیونی می‌توان مشاهده کرد." (۲۵)

به پشتوانه این احکام مارکسیستی است که لنین دیکتاتوری دموکراتیک و انقلابی کارگران و دهقانان را فقط محصول قیام پیروزمند توده‌ای می‌داند. در ادبیات سازمان ما و حزب توده ایران اما نه تنها کار تهلیغی و آژیتاسیونی در این مورد صورت نمی‌گیرد، بلکه اساسا در تمامی اسناد برنامه‌ای ما کلمه‌ای نیز نمی‌توان در این خصوص یافت. لنین می‌گوید،

"قبلا گفتیم و در شرح بعدی با تفصیل بیشتری نشان خواهیم داد که آموزش مارکس و انگلس در باره ناگزیری انقلاب قهرآمیز به دولت بورژوازی مربوط است" (تاکید از من) (۲۶)

در این نکته که هم رژیم خمینی - با ویژگی‌های خاص خود - و هم قبل‌تر از آن رژیم شاه، دولت‌های بورژوایی بوده‌اند، جای بحثی نیست. ما در این‌جا از سکوت اسناد برنامه‌ای حزب توده ایران در قبل از انقلاب راجع به این "اساس و پایه سراسر آموزش مارکس و انگلس" می‌گذریم و تنها اسناد برنامه‌ای بعد از انقلاب را مورد بررسی قرار می‌دهیم. در دوران حمایت همه‌جانبه ما از رژیم ارتجاعی خمینی و حتی تا مدتی پس از آن این اصل اساسی مارکسیستی مورد تجدید نظر کامل قرار گرفت. مانوشتیم و تبلیغ کردیم که،

"حالب است که برخی حتی پا را از این‌هم فراتر می‌گذارند. آنها نه تنها راجع به هویت سیاسی (و یا طبقاتی) جانشین رژیم فعلی شرط‌بندی سنگینی دارند، بلکه در باره شکل ضروری و قطعی انتقال قدرت از رژیم جانشین هم اظهارنظر می‌کنند. اما تجربه به ما می‌آموزد که همه چیز لزوما آنطور که ما آرزو می‌کنیم، پیش نمی‌رود. جنگ مسلحانه توده‌ای در آزمدت ممکن است اصلا پیش نیاید. پیروزی خلق در کسب مواضع کلیدی قدرت سیاسی ممکن است از طریق قیام مسلحانه با شرکت وسیع توده‌ها یا بدون شرکت وسیع آنها، یا از طریق اعتصاب و تحریم همگانی. یا از طریق انتخابات یا از طرق دیگر بدست آید. بطور کلی نمی‌توان هیچ یک از این اشکال را بطور قطع و لزوما غیرممکن اعلام کرد. به همانگونه که نمی‌توان هیچیک از آنها را هم تنها راه و لزوما تنها راه کسب قدرت اعلام

www.iranarchive.com

کرد." (تاکید ۴ از من) (۲۷)

عجبا "پیروزی خلق در کسب مواضع کلیدی قدرت سیاسی "ممکن است از طریق قیام مسلحانه... یا انتخابات به دست آید. در اینجا ما با تحریف کامل آموزش مارکسیسم در زمینه مسئله میوطبه دولت مواجه هستیم، گویی لنین در پاسخ به چنین سخنانی است که می‌نویسد:

"پس به ما می‌گویند پیروزی قطعی انقلاب پرتزاریسم ممکن است هم قیام پیروزمندانه باشد و هم... تصمیم موسسه انتخابی به تشکیل مجلس موسسان همگانی! یعنی چه؟ چطور؟؟ پیروزی قطعی می‌تواند با "تصمیم" به تشکیل مجلس موسسان منجر گردد؟؟ آن وقت یک چنین "پیروزی" با استقرار دولت موقت که "از قیام پیروزمندانه مردم برون می‌آید" در یک ردیف قرار داده می‌شود. کنفرانس (منظور کنفرانس منشویک‌ها) متوجه شده است که قیام پیروزمندانه مردم و استقرار دولت موقت معنایش پیروزی انقلاب در عمل است و حال آن‌که "تصمیم" به تشکیل مجلس موسسان معنایش پیروزی انقلاب فقط در حرف است." (۲۸)

و در اینجا تنها این نکته را باید اضافه کرد که "پیروزی خلق در کسب مواضع کلیدی قدرت سیاسی" از طریق قیام مسلحانه (البته با شرکت وسیع توده‌ها) معنایش پیروزی خلق در عمل است و کسب چنین قدرتی از طریق انتخابات یا طرق دیگر معنایش پیروزی خلق فقط در حرف است. این مواضع انحرافی بعدتر نیز هیچ‌گاه مورد انتقاد جدی مارکسیستی قرار نگرفت... در پلنوم هیجدهم کمیته مرکزی حزب توده ایران و پلنوم مهرماه ۶۳ سازمان تنها از "مبارزه پی‌گیر علیه نیروهای ارتجاعی در حاکمیت که درصدد احیا مواضع سیاسی و اقتصادی کلان سرمایه‌داران و بزرگ‌مالکان و امپریالیسم در کشورند و دفاع از آزادی‌ها و حقوق دموکراتیک" (۲۹) و "پایان دادن به حاکمیت ارتجاع" سخن می‌رود و هنوز از سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و انقلاب کلماتی در میان نیست. در بیانیه مشترک اردیبهشت ۶۴، هرچند شعار سرنگونی جمهوری اسلامی و برقراری "جمهوری ملی ـ دموکراتیک" به میان آورده می‌شود، اما بازهم ضرورت انقلاب قهرآمیز و تصریح این حکم مارکسیستی که جمهوری باید نتیجه قیام پیروزمندانه مردم باشد با سکوت همراه می‌شود و تنها از "انتقال" قدرت به دست طبقات و اقشار ملی و دموکراتیک سخن می‌رود! در این بیانیه گفته می‌شود:

"نیروهای انقلابی و میهن‌دوست خواهان اعمال قهر و خونریزی نبوده و نیستند، آن‌ها همیشه ترجیح داده‌اند و می‌دهند که مسایل اجتماعی را از راه‌های مسالمت‌آمیز فیصله دهند. ولی رژیمی که ده‌ها هزارتن از بهترین فرزندان میهن ستمدیده و بلاکشیده ما را به نام "محارب با خدا"، "مفسد فی الارض" و اتهام "الحاد" و "براندازی" و غیره به جوخه‌های اعدام سپرده... طبعا داوطلبانه در برابر اراده خلق تسلیم نخواهد شد و به پیرحمانه‌ترین تبهکاری‌ها دست خواهد زد. بنابراین وظیفه نیروهای ملی و مترقی است که برای درهم شکستن مقاومت رژیم که در مقابله با اراده برحق مردم عمل می‌کند، آماده شوند." (۳۰)

"آماده شوند"! چنین است معنی و مفهوم انقلاب قهر ی در قاموس اپورتونیسم! بیانیه مشترک انقلاب قهرآمیز را تا سطح "خونریزی" پایین می‌آورد و از قبل اعلام می‌دارد که مایل است "مسایل اجتماعی"!؟ را از طریق "راه‌های مسالمت‌آمیز" فیصله دهد. چنین است ترجمان حکم درخشان لنین و "اساس و پایه سراسر آموزش مارکس و انگلس" مبنی بر "ضرورت تربیت منظم توده‌ها" در مورد انقلاب قهرآمیز در نزد اپورتونیست‌های ما. بیانیه مشترک نیز به روال سابق همچنان به "تحریف کائوتسکیستی" آموزش مارکسیسم "در خصوص مسئله دولت و انقلاب آلوده است.

سند استراتژی و تاکتیک سازمان در این زمینه نیز برخی نکات تازه را وارد کرده است در بند ۱ قطعنامه گفته می‌شود:

"رژیم جمهوری اسلامی امکان اعمال اراده مردم را با سرکوب قهرآمیز سلب کرده است. تنها راه انتقال قدرت سیاسی به خلق اعمال قهر است. لذا سازمان آماده ساختن توده‌های خلق را برای مبارزه مسلحانه به منظور سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی وظیفه خود می‌داند. در مبارزه علیه رژیم جمهوری اسلامی می‌توان تمام اشکال

مسالمت آمیز و قهرآمیز مبارزه را به کار گرفت."

این فورمولبندی تقریبا در برنامه سال ۶۵ حزب توده ایران نیز تکرار شده است. سند هر چند با طرح لزوم مبارزه قهرآمیز از تفکر انحرافی گذشته فاصله گرفته است، اما هنوز از مواضع پیگیر مارکسیستی دور است. "راه انتقال قدرت به خلق" تنها اعمال قهر اعلام شده است و از انقلاب قهری و قیام پیروزمند سخنی درمیان نیست. اعمال قهر را نمی‌توان با انقلاب و قیام پیروزمند یکسان گرفت. همین امروز هم اعمال قهر علیه رژیم صورت می‌گیرد، اما این قیام توده ای نیست. اعتصاب توده‌ای سیاسی علیه رژیم نیز می‌تواند نوعی از اعمال قهر باشد اما آن نیز قیام پیروزمند نخواهد بود. مبارزه مسلحانه توده‌ها را نیز نمی‌توان با انقلاب و قیام پیروزمند همسان دانست. مبارزه مسلحانه توده‌ای علیه رژیم می‌تواند درگیرد، اما انتقال قدرت نه از طریق قیام مسلحانه، بلکه حتی از طریق سازش صورت پذیرد. این غیرممکن نخواهد بود که در صورت گسترش مبارزه انقلابی و حتی مبارزه مسلحانه، قبل از نضج یافتن کامل قیام و در شرایط ضعف پیشاهنگ طبقه کارگر، انتقال قدرت از راه سازش یا عقب‌نشینی (و نه درهم شکسته شدن) رژیم فعلی به نمایندگان جریانات بورژوایی صورت گیرد. در آن صورت مسلما حاکمیت جانشین محصول قیام پیروزمند توده ای نخواهد بود و دستگاه دولتی بورژوایی نیز درهم شکسته نخواهد شد. تا زمانی که به‌طور آشکار و صریح اعلام نشود که حکومت انقلابی آینده محصول قیام پیروزمند توده‌ای است. هنوز نمی‌توان آن را حکومتی از تراز دیکتاتوری دمکراتیک و انقلابی کارگران و دهقانان دانست. "حاکمیت انقلابی خلق" درست فاقد چنین خصوصیاتی است.

مقاله "درباره استراتژی و تاکتیک..." نیز که ظاهرا قصد توضیح و تکمیل شعار "حاکمیت انقلابی خلق را برعهده گرفته است، در این زمینه هیچ نکته تازه‌ای اضافه نمی‌کند. در آن جا گفته می‌شود،

"برقراری حاکمیت انقلابی خلق و پیشروی انقلاب در گرو آن است که بورژوازی منفرد و خنثی گردد و طبقه کارگر هدایت عملی جنبش را در دست گیرد" و "پیش‌شرط برقراری حاکمیت دموکراتیک کارگران و دهقانان آن است که طبقه کارگر موفق شود مهر و نشان خود را بر انقلاب بکوبد. اقشار میانی را به سمت برنامه‌های خود جلب نماید، بورژوازی را منفرد و خنثی سازد و هدایت عملی جنبش را در دست گیرد" (ص ۴) (تاکید از من)

ضرورت قیام پیروزمند توده‌ای در هیچ جا تصریح نگردیده است. "حاکمیت انقلابی خلق" از لحاظ "چگونگی منشا و خصلت اساسی خود" با دیکتاتوری انقلابی و دموکراتیک کارگران و دهقانان متفاوت است. "حاکمیت انقلابی خلق" در این جنبه مهم آموزش مارکسیسم نسبت به دولت (یعنی مسئله انقلاب قهری) به هیچ تفاوت ماهوی با آن چه در گذشته اعلام می‌شد ندارد و از این نظر نمی‌توان آن را نتیجه و دستاورد انتقاد از پیش کهنه به شمار آورد. این شعار خود محصول استمرار تفکر کهنه در سازمان ماست

ج - "حاکمیت انقلابی خلق" و درهم شکستن ماشین دولتی بورژوایی،

"حاکمیت انقلابی خلق" از لحاظ ماهیت خود به جمهوری پارلمانی بورژوایی بیشتر شباهت دارد تا به جمهوری کارگران و دهقانان. زیرا که این حاکمیت نسبت به نکته دیگر آموزش مارکسیسم در خصوص دولت، یعنی درهم شکستن ماشین دولتی بورژوایی نیز بیگانه است. در این زمینه در مقاله بولتن شماره ۳ برخی نکات مطرح شد. در این فصل به خاطر اهمیت مسئله مجددا احکام اساسی مارکسیسم را یادآوری می‌کنیم و از این زاویه به بررسی "حاکمیت انقلابی خلق" می‌پردازیم.

بخش اعظم کتاب "دولت و انقلاب" لنین به مسئله دفاع از آموزش مارکس در مورد درهم شکستن و یا انحلال ماشین دولتی بورژوایی در مقابل "تحریفات لیبرال منشانه" اختصاص دارد. لنین ضمن بررسی مشروح نظرات مارکس و انگلس می‌نویسد،

"مارکس این فکر را بیان می‌دارد که طبقه کارگر باید "ماشین دولتی حاضر و آماده" را خرد کند و درهم شکند نه این‌که به تصرف ساده آن اکتفا ورزد. مارکس در تاریخ ۱۲ آوریل سال ۱۸۷۱ یعنی درست به هنگام کمون پاریس به کوگلمان چنین نوشت، "... اگر تو به فصل آخر کتاب "هجدهم برومر" من نظر افکنی می‌بینی که من خاطرنشان

www.iran-archive.com

کرده ام که اقدام بعدی انقلاب فرانسه انتقال ماشین دیوانسالاری ونظامی از دستی به دست دیگر نیست که تاکنون معمول بوده است. بلکه درهم شکستن آن است "(تکیه روی کلمات ازمارکس است...) و "شرط مقدماتی هر انقلاب واقعا خلقی نیز در کشورهای قاره همین است. رفقای قهرمان پاریسی ما نیز درست برای رسیدن به همین هدف تلاش می کردند." (۳۱)

لنین نتیجه می گیرد که :"عبارت" درهم شکستن ماشین دولتی دیوانسالاری ونظامی" بیان فشرده ای است از درس عمده مارکسیسم در مورد وظایفی که پرولتاریا به هنگام انقلاب در قبال دولت به عهده دارد وهمین درس است که در "تعبیر" رایج کائوتسکیستی مارکسیسم نه تنها پاک از یاد رفته، بلکه به کلی تحریف شده است." (۳۲)

لنین در دولت و انقلاب بارها به همین مسئله برمی گردد و از جمله ضمن نقل قطعه ای از "هجدهم برومر" مارکس که در آن بر ضرورت درهم شکستن ماشین دولتی تصریح شده است، نتیجه می گیرد:

"مارکسیسم در این بحث عالی در مقایسه با "مانیفست کمونیستی" گام بلندی به پیش برمی دارد. آنجا مسئله دولت هنوز به صورت بسیار انتزاعی و درقالب مفاهیم و عبارات بسیار کلی مطرح است. اینجا مسئله به صورت مشخص مطرح می گردد ونتیجه ای بسیار دقیق و صریح و عملا ملموس از آن گرفته می شود: تمام انقلاب های پیشین ماشین دولتی را تکمیل کرده اند و حال آن که باید آن را درهم شکست و خرد کرد. این نتیجه گیری حکم عمده و اساسی آموزش مارکسیسم درباره دولت است. وهمانا این حکم اساسی را احزاب سوسیال دموکرات رسمی مسلطانه تنها به کلی به دست فراموشی سپرده اند، بلکه ک. کائوتسکی، سرشناس ترین تئوریسین انترناسیونال دوم (به طوری که در صفحات بعد خواهیم دید) آشکارا تحریف کرده است" (۳۳)

مسئله درهم شکستن ماشین دولتی بورژوایی امری فقط مربوط به انقلاب سوسیالیستی نیست. مارکس آن را "شرط مقدماتی هر انقلاب حقیقی خلقی در قاره" می خواند و لنین با توجه به همین نکته تصریح می کند:

"دوم آن که سخن بسیار عمیق مارکس درباره آن که درهم شکستن ماشین دولتی دیوانسالاری ونظامی "شرایط مقدماتی هر انقلاب واقعا خلقی" است، شایان توجه خاصی است. اصطلاح انقلاب "خلقی" در سخن مارکس عجیب به نظر می رسد و از پیروان بیخانوف و از منشویک های روسی پیرو استرووه که مایلند مارکسیست شمرده شوند هیچ بعید نبود که آن را "اشتباه لفظی" مارکس اعلام دارند. آن ها مارکسیسم را با چنان شیوه لیبرال مابانه بی مایه ای تحریف کرده اند که در آن چیز قرار دادن انقلاب بورژوایی در مقابل انقلاب پرولتری چیز دیگری بر ایشان وجود ندارد. تازه تصور آن ها درباره این تقابل بی نهایت جامد و بی روح است." (تاکید دوم از من) (۳۴)

لنین در اینجا به انقلاباتی اشاره دارد که نه بورژوایی است و نه سوسیالیستی. در برابر این انقلابات وظیفه درهم شکستن ماشین دولتی بورژوایی قرار دارد. در ادامه همین مطلب لنین می نویسد:

در اروپای سال ۱۸۷۱ پرولتاریا در هیچ کدام از کشورهای قاره اکثریت خلق را تشکیل نمی داد. انقلابات "خلقی" که واقعا اکثریت را به جنبش می کشاند فقط در صورتی می توانست چنین خصلتی داشته باشد که هم پرولتاریا و هم دهقانان را در برگیرد. آن زمان این دو طبقه "خلق" را تشکیل می دادند. علت اتحاد این دو طبقه آن است که "ماشین دولتی دیوان سالاری و نظامی" بر هر دو طبقه ستم روا می دارد، به هر دو طبقه فشار وارد می آورد و هر دو را استثمار می کند. خردکردن این ماشین و درهم شکستن آن با منافع واقعی "خلق"، اکثریت آن، کارگران و اکثر دهقانان مطابقت دارد و "شرط مقدماتی" اتحاد آزاد دهقانان بیسار تهیدست، پرولتارها نیز همین است و بدون چنین اتحادی دموکراسی ناپایدار و تحول سوسیالیستی محال است." (۳۵)

در اینجا مسئله به خوبی بیان شده است. درهم شکستن ماشین دولتی وظیفه هر انقلاب واقعا خلقی است زیرا با منافع واقعی خلق، کارگران و اکثر دهقانان مطابقت دارد. در آثار دیگر لنین نیز این اندیشه تکرار شده است. او در ارزیابی از کمون پاریس می نویسد:

ولی عصر ما از پایان قرن نوزدهم به بعد نوع عالی تری از دولت دموکراتیک را ایجاب می نماید که به قول انگلس از بعضی لحاظ جنبه دولتی خود را از دست می دهد و "دولت به معنای اخص کلمه نیست". این دولتی است از

نوع کمون پاریس که تسلیح مستقیم و بلاواسطه مردم را جایگزین ارتش و پلیس مجزا از مردم می‌نماید. ماهیت کمون که نویسندگان بورژوایی از آن به زشتی یاد نموده و به آن بهتان زده‌اند و در ضمن به غلط قصد معمول داشتن سوسیالیسم را به آن نسبت داده‌اند، در همین است." (۳۶)

بر پایه این آموزش‌ها، انقلاب ضد امپریالیستی و خلقی دموکراتیک در جامعه سرمایه‌داری ما و در برابر دولت بورژوایی نیز همانا چنین وظیفه‌ای را بر عهده دارد. ما باییدن‌تر خواهیم دید که در مورد این نکته اساسی مارکسیسم نیز در اسناد سازمان و حزب ما سکوت شده است و یا تحریف. اما در هم شکستن ماشین دولتی بورژوایی یعنی انحلال دستگاه‌های مرکوب و برچیدن بوروکراسی و امتیازات. شرط اساسی فراتر رفتن از جمهوری پارلمانی بورژوایی و استقرار "دولت نوع عالی‌تر" و تضمین دموکراسی در همین است. لنین در مقاله پیش گفته، ضمن تشریح مفهوم شوراها، خصیصه اصلی جمهوری‌های دموکراتیک بورژوایی را حفظ ماشین دولتی می‌خواند و می‌نویسد:

"مفهوم شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان و غیره درک نشده است و این نه فقط از آن لحاظ است که معنای طبقاتی شورا و نقش آن‌ها در انقلاب روس برای اکثریت اشخاص روشن نیست، بلکه علاوه بر آن از آن لحاظ است که شوراها شکل جدید و یا به عبارت صحیح‌تر نوع جدیدی از دولت هستند. کامل‌ترین و مترقی‌ترین نوع دولت‌های بورژوایی جمهوری دموکراتیک پارلمانی است که در آن قدرت به پارلمان تعلق دارد و ماشین دولتی، دستگاه اداری آن از نوع معمول است. ارتش دایمی، پلیس و مامورین دولت که عملا تعویض نشدنی و دارای امتیاز هستند و مافوق مردم قرار دارند" (۳۷)

وجود این دستگاه سرکوبگر همان عاملی است که دموکراسی را ناپایدار ساخته و رجعت به گذشته را آسان و امکان‌پذیر میسازد. لنین می‌نویسد:

"فرق عمده نوع اخیر دولت با نوع قدیم آن از این قرار است، رجعت از جمهوری پارلمانی بورژوایی به سلطنت کاری است بس آسان (چنان‌که تاریخ نیز ثابت نموده است) زیرا تمام ماشین ستمگری یعنی ارتش، پلیس و دستگاه اداری دست نخورده باقی می‌ماند ولی کمون و شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان، دهقانان و غیره این ماشین را درهم می‌شکنند و از میان برمی‌دارند. جمهوری پارلمانی بورژوایی عرصه زندگی سیاسی مستقل توده‌ها و شرکت مستقیم آن‌ها را در ساختمان دموکراتیک سراپای زندگی دولتی محدود نموده و آن‌ها را تحت فشار قرار می‌دهد. عکس این قضیه در مورد شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان صدق می‌کند. شوراها آن نوع دولتی را احیا می‌کنند که کمون پاریس آن را طرح می‌ریخت و مارکس آن را سرانجام شکل سیاسی کشف شده‌ای که قادر است رهایی رنجبران را عملی سازد نامید." (تاکید از من) (۳۸)*

لنین چنین دولتی را دولت مورد نظر برای انتقال به سوسیالیسم می‌داند و می‌نویسد:

"مارکسیسم برخلاف آنارشیسم به ضرورت دولت برای انتقال به سوسیالیسم معترفست. ولی (که وجه تمایز با کائوتسکی و شرکاء هم در همین است) نه دولتی نظیر جمهوری دموکراتیک پارلمانی عادی بورژوازی، بلکه دولتی نظیر کمون (۱۸۷۱ پاریس و نظیر شوراهای نمایندگان کارگران در سال‌های ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷" (۳۹) بر اساس فوق، بلشویک‌ها هدف مبارزه خود را چنین اعلام داشتند:

"حزب پرولتاریا نمی‌تواند به یک جمهوری دموکراتیک پارلمانی که در سراسر جهان حافظ و عامل بقاء

* هم در سند استراتژی و تاکتیک، هم در مقاله "درباره استراتژی تاکتیک..." و هم در بسیاری از آثار تبلیغی و ترویجی سازمان و حزب از توسل رژیم به دیکتاتوری، از بازگشت اختناق و از سرکوب مجدد آزادی، زیاد سخن می‌رود. اما این نکته همواره پنهان می‌ماند که چرا رژیم خمینی توانست به "گذشته" به دیکتاتوری و اختناق رجعت کند. ظاهر ادلایل زیادی آورده می‌شود و بیش از همه این رجعت به "عدم اتحاد" نیروها مربوط می‌شود، اما کلمه‌ای در باره علت اساسی یعنی بقا و حفظ ماشین دولتی بورژوایی و دستگاه ستم و سرکوب، به کارگران و زحمتکشان توضیح داده نمی‌شود

ابزارهای سلطنتی برای ستم بر توده‌ها یعنی پلیس، ارتش حرفه‌ای و بورکراسی ممتاز است، رضایت دهد. حزب برای یک جمهوری دموکراتیک ترکارگران و دهقانان مبارزه می‌کند که در آن پلیس و ارتش حرفه‌ای منحل گشته و با تسلیح عمومی مردم، یعنی یک میلیشیای مردمی جایگزین می‌شود. تمام صاحب منصبان بدون استثنا حقوقی حداکثر برابر با مزد متوسط یک کارگر ماهر دریافت خواهند کرد. نهادهای نمایندگی پارلمانی به‌تدریج جای خود را به شوراهای نمایندگان مردم (از طبقات مختلف یا از حرف و نواحی مختلف) که به عنوان نهادهای مقننه و مجریه هردو عمل می‌کنند، خواهند سپرد." (۴۰)

تمامی این اصول مارکسیستی در سند استراتژی ـ تاکتیک و در اسناد برنامه‌ای حزب و سازمان باسکوت و تحریف همراه است. در برنامه سال ۵۴ حزب توده ایران تنها از درهم‌شکستن ماشین دولتی ارتجاعی (و نه بورژوایی) و تصفیه ارتش از نیروهای ارتجاعی و تجدید نظر در سازمان آن سخن رفته است. در این برنامه درهم‌شکستن ماشین دولتی بورژوایی به شکستن دستگاه دولتی ارتجاعی و انحلال ارتش به تصفیه و تجدید نظر در آن‌ها تغییر یافته است و معلوم نیست چگونه با تصفیه و تجدید نظر در ارتش می‌توان ماشین دولتی را درهم شکست! اما این هنوز تمامی مطلب نیست. ارزش عملی خواست‌هایی که در برنامه هر حزب قید می‌گردد را تنها با پراتیک واقعی آن می‌توان سنجید. زمانی لنین در مورد منشویک‌ها و اس ارها نوشت:

"این خواست (منظور انحلال ارتش دایمی و تعویض آن با مردم مسلح است) اکنون در برنامه تمام احزابی که مایلند سوسیالیست نامیده شوند وجود دارد. ولی رفتار اس ارها و منشویک‌های ما که درست پس از انقلاب ۲۷ فوریه عملاً از تحقق بخشیدن به این خواست سرباز زدند، بهتر از هر چیز نشان می‌دهد که برای برنامه‌های آن‌ها چه ارزش‌ها باید قایل شد!" (۴۱)

حزب توده ایران که نه تنها مایل است سوسیالیست، بلکه مایل است حزب تراز نوین طبقه کارگر نامیده شود، در برنامه خود اصولاً چنین خواستی را وارد نمی‌کند! بر همین پایه پس از انقلاب و تصفیه و اعدام گروهی از سران جنایتکار ارتش، حزب شعار خود در زمینه تصفیه و بازسازی را تحقق یافته دید و ارتش برایش به ارتش ملی تغییر کرد. رفتار حزب توده ایران و سازمان ما در مورد سپاه پاسداران آشکارتر از آن است که نیازی به توضیح داشته باشد. در نخستین بیانیه مشترک حزب و سازمان در آبان ماه سال ۶۰ مجدداً نتیجه‌گیری‌های برنامه سال ۵۴ تکرار شد:

"جمهوری اسلامی ایران... به ارتشی نیرومند، انقلابی و مردمی نیاز دارد... شرط اول و اساسی برای ایجاد چنین سیستمی، پاک‌سازی دقیق دستگاه‌های دفاعی و امنیتی و انتظامی از عناصر وابسته به دشمن و ایجاد سدی بر سر راه نفوذ ستون پنجم ساواکی، سلطنت طلب، ماشوئیستی، لیبرال و خرابکار در این سیستم است." (تاکید از من) (۴۲)

این نتیجه‌گیری در مورد سپاه پاسداران چنین تکمیل می‌شود:

"در امر سازماندهی دفاع ملی، تقویت همه‌جانبه سپاه پاسداران ـ از لحاظ آموزش، تجهیزات و تسلیحات امروزین سبک و سنگین، اهمیت فراوانی دارد. باید این سپاه بیش از پیش نیرو گرفته و جای شایسته خود را در دفاع از انقلاب احراز کند." (۴۳)

چنین است برخورد تفکر گذشته با مسئله انحلال ارتش و نیروهای سرکوبگر و درهم شکستن ماشین دولتی بورژوایی. پس از سال ۶۲ یعنی در پلنوم‌های ۱۸ حزب و مهر ۶۳ سازمان ظاهراً مسایل جدیدی طرح می‌شود. پلنوم ۱۸ خواهان "برچیدن ارگان‌ها و نهادهای اطلاعاتی و سرکوبگر" می‌شود در پلنوم مهر ۶۳ سازمان در "برنامه ما برای جبهه متحد خلق" چنین خواستی وارد می‌شود: "انحلال بلادرنگ کلیه ارگان‌های سرکوب و سازمان‌ها و نهادهای ناقض حقوق دموکراتیک مردم و حاکمیت خلق" در این فرمول‌بندی‌های مبهم و ۲ پهلو اولاً، به‌طور مشخص سخنی از انحلال سپاه و ارتش در میان نیست (و ما پایین‌تر خواهیم دید چرا!) و ثانیاً نکته‌ای درباره تاسیس نیروهای مسلح نوین و تسلیح عمومی به چشم نمی‌خورد. هردو پلنوم هنوز خواست سرنگونی جمهوری اسلامی را نیز به میان نمی‌آورد تا چه رسد به انحلال ماشین دولتی بورژوایی! بیانیه مشترک سال ۶۴ ـ یعنی سند برنامه‌ای دیگر ـ دلیل این ابهام گویی‌ها را روشن می‌کند. در این بیانیه ۲ بند وجود دارد که در آن‌ها گفته می‌شود،

www.iran-archive.com

"میهن ما باید دارای نیروهای مسلح دفاعی و تامینی دموکراتیک باشد. نیروهای مسلح جمهوری باید مجری اراده خلق باشند. بدین منظور باید در سازمان نیروهایی مسلح اعم از دفاعی و انتظامی تجدید نظر بنیادی به عمل آید" (تاکید از من) (۴۴)

و در بند دیگر که در فصل مربوط به "حقوق و آزادی‌های سیاسی، فردی و اجتماعی" آمده است، چنین نوشته:

"کلیه نهادهای سرکوبگر و تفتیش عقاید موجود و نیز کلیه قوانین و مقرارت منافی با حقوق دموکراتیک ملغی شود." (۴۵)

اولا، ازنظر بیانیه مشترک نیروهای مسلح (یعنی سپاه و ارتش و...) جزو نهادهای سرکوبگر نیستند زیرا تنها شامل تجدید نظر می‌شوند و نه مطابق بند دوم شامل انحلال. بیانیه بدون این‌که از هیچ نهادی نام ببرد تنها انحلال ساواما و ارگان‌های مشابه را می‌طلبد. ثانیا، خواست انحلال ارتش دایمی با خواست تجدید نظر بنیادی عوض شده است و ثالثا، از خواست تسلیح عمومی صرفنظر شده است و روشن است چرا، زیرا نیروهای مسلح باقی می‌مانند. بدین‌ترتیب روشن است که سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی - که برای نخستین بار در این بیانیه طرح شد، از نظر حزب و سازمان به هیچ وجه نمی‌تواند به معنای انحلال ماشین دولتی بورژوایی باشد.

در همین بیانیه مشترک نکته دیگری هم وجود دارد که هرچند مستقیما به این بحث مربوط نیست، اما از یک زاویه روشنگر این است که چرا در بیانیه از خواست انحلال ماشین دولتی بورژوایی صرفنظر شده است. بیانیه مشترک بورژوازی ملی را نیرویی ارزیابی می‌کند که، "می‌تواند در اجرای مرحله معینی از برنامه ملی و دموکراتیک در درازمدت شرکت جوید" طبیعی است که شرکت درازمدت بورژوازی در انقلاب با درهم‌شکستن ماشین دولتی بورژوایی به هیچ وجه جور درنمی‌آید و باید از یکی از آن دو صرفه‌نظر کرد و البته بیانیه مشترک از مارکسیسم به‌نفع بورژوازی صرفنظر کرده است.*

برنامه سال ۶۵ حزب چیز تازه‌ای ارایه نداده و از روی همان برنامه سال ۵۴ رونویسی شده است. اما سند استراتژی و تاکتیک در مورد درهم شکستن ماشین دولتی بورژوایی، انحلال ارتش و سپاه، تسلیح عمومی و... به‌طور کامل سکوت کرده است. این سند تنها خواهان سرنگونی جمهوری اسلامی و استقرار "حاکمیت انقلابی خلق" است. این خواست اما همانگونه که در انقلاب بهمن شاهد بودیم شکل تسلط طبقاتی را تغییر دهد و نه خود آن را. درحالیکه "جمهوری دموکراتیک‌تر کارگران و دهقانان" (یعنی جمهوری دموکراتیک خلق) میخواهد خود این تسلط طبقاتی را پایان دهد و تسلط سیاسی بورژوازی را درهم شکند. مارکس در جنگ داخلی در فرانسه نوشت:

"آنتی‌تز مستقیم امپراتوری، کمون بود. فریاد جمهوری اجتماعی که پرولتاریای پاریس به آن وسیله از انقلاب فوریه استقبال کرد تنها خواست مبهمی بود در جهت جمهوری که می‌بایست نه فقط شکل سلطنتی تسلط طبقاتی بلکه خود تسلط طبقاتی را نیز تغییر دهد... از این رو اولین تصویب نامه کمون حذف ارتش دایمی و جانشینی آن توسط ارتش مرکب از خلق مسلح بود." (تاکید از من) (۴۶)

"حاکمیت انقلابی خلق" قادر نیست خود تسلط طبقاتی را تغییر دهد. زیرا نه بر ویرانه‌های ماشین دولتی

---

* در مقاله "درباره استراتژی تاکتیک..." نیز ضمن ارایه آماری گفته می‌شود، "امروز در ایران حدود یک میلیون و سیصدهزار کارگاه که از یک تا چند کارگر در آن شاغلند وجود دارد. در اولین گام‌های انقلاب ما می‌خواهیم چه کنیم که این نیروی عظیم در آن زینفع نیست..." (ص ۸) کدام "نیروی عظیم"! روشن نیست. اگر منظور کارگران این کارگاه‌هاست که معلوم است در انقلاب شرکت دارند، اما اگر با این ابهام گویی قصد آن است که برای نمایندگان بورژوازی در قدرت سیاسی جا بازکنیم، باید پاسخ داد که ما خواهان درهم‌شکستن دولتی بورژوایی و سازماندهی قدرت توده‌ها از طریق شوراها هستیم و صد البته شوراها نباید به ارگان‌های سازش طبقاتی با بورژوازی بدل شوند.

www.iran-archive.com

بورژوایی متکی است، نه بر تسلیح عمومی و نه بر انحلال ارتش و سپاه، رجعت از این جمهوری به گذشته "کاری است بس آسان... زیرا تمام ماشین ستمگری ارتش، پلیس و دستگاه اداری دست‌نخورده باقی می‌ماند" در این حکومت دموکراسی نمی‌تواند پایدار باشد و هر پیروزی خلق در جریان انقلاب نیز در برابر ماشین ستمگری بی‌دفاع خواهد بود.*

۴ـ نتیجه:

"حاکمیت انقلابی خلق" برخلاف ادعای رفقا نه تحقق ایده لنینی دیکتاتوری دموکراتیک و انقلابی کارگران و دهقانان، بلکه استمرار انحرافات تفکر کهنه و نتیجه "تحریف کائوتسکیستی" در مقوله مربوط به دولت و انقلاب است. این حاکمیت نه حاصل قیام پیروزمند توده‌ای است، نه بر ویرانه‌های ماشین دولتی بورژوایی استقرار می‌یابد و نه استقرار آن به معنی پیروزی قطعی انقلاب خلقی دموکراتیک در میهن ماست. این حاکمیت قبل از این‌که به انواع جمهوری‌های "دموکراتیک‌تر کارگران و دهقانان" متعلق باشد، همتراز با جمهوری‌های پارلمانی بورژوایی است.

جمهوری دمکراتیک خلق، جمهوریی است که به "حاکمیت انقلابی خلق" شبیه نیست یعنی، نتیجه مستقیم قیام پیروزمند توده‌ای است، از جمهوری نوع بورژوایی فراتر می‌رود زیرا بر دستگاه درهم شکسته ماشین دولتی بورژوایی و نهادهای سرکوبگر آن مستقر می‌شود و به معنی پیروزی قطعی انقلاب دموکراتیک و گذار بی‌وقفه به انقلاب سوسیالیستی است. این جمهوری تنها از رهبری پرولتاریا بر سایر اقشار خلق می‌تواند پدید آید. چنین است تفاوت دو شعار استراتژیکی که امروز در سازمان عرضه می‌شود.

مراد شهریور ۶۶

www.iran-archive.com

پانویس‌ها

۱ـ لنین ـ یک قدم به جلو، دو قدم به عقب منتخب آثار ۱۲ جلدی. جلد ۲. ص ۱۷۶

۲ـ لنین ـ چه باید کرد. منتخب آثار ۱۲ جلدی. جلد ۱. ص ۱۵۶

۳ـ لنین ـ همان چاپ ص ۱۵۷

۴ـ لنین ـ یک قدم به جلو، دو قدم به عقب. منتخب آثار ۱۲ جلدی. جلد ۲. ص ۱۴۲

* در زمینه مسایل مربوط به دولت، مسئله دیکتاتوری پرولتاریا و سکوت سند در برابر آن و همچنین سازماندهی قدرت توده‌ای از طریق شوراها خود فصول جداگانه و با اهمیتی است که باید در مقاله‌ای مستقل به آن‌ها پرداخت.

۵ـ لنین ـ منتخب آثار یک جلدی ـ ص ۷۴۸

۶ و ۷ و ۸ و ۹ ـ "جنبش های رهایی بخش دوران معاصر و مسئله انتخاب راه رشد . انتشارات سازمان . سال ۶۱

۱۰ و ۱۱ ـ طرح برنامه سال ۶۱ . فصل چهارم

۱۲ ـ اسناد مصوبه پلنوم مهرماه ۶۳ . بخش « برنامه ما برای جبهه متحد خلق

۱۳ ـ لنین ـ دوتاکتیک . منتخب آثار ۱۲ جلدی . جلد ۳ . ص ۱۰

۱۴ ـ دیباچه ای بر آثار چاودان ـ دوتاکتیک . . .

۱۵ ـ لنین ـ دوتاکتیک . منتخب آثار ۱۲ جلدی . جلد ۳ . ص ۵۴ و ۹۴

۱۶ ـ لنین ـ همان جا . ص ۵۰

۱۷ ـ لنین ـ همان جا . ص ۳۸

۱۸ ـ لنین ـ همان جا . ص ۱۲۲

۱۹ ـ لنین ـ همان جا . ص ۱۲۳

۲۰ ـ لنین ـ همان جا . ص ۱۶

۲۱ ـ لنین ـ همان جا . ص ۲۲

۲۲ ـ لنین ـ دولت و انقلاب . منتخب آثار ۱۲ جلدی . جلد ۶ . ص ۹ و ۱۰

۲۳ ـ لنین ـ همان جا . ص ۱۰

۲۴ ـ لنین ـ همان جا . ص ۱۱

۲۵ ـ لنین ـ همان جا . ص ۲۷

۲۶ ـ لنین ـ همان جا . ص ۲۷

۲۷ ـ فرخ نگهدار ـ مسایل انقلاب و مواضع ما . شماره ۳ ـ تاریخ انتشار اسفند ۶۳ . ص ۲۶ و ۲۷

۲۸ ـ لنین ـ دوتاکتیک ص ۲۶ و ۲۷

۲۹ ـ اسناد پلنوم ۱۸ کمیته مرکزی حزب توده ایران . ص ۵۲

۳۰ ـ بیانیه مشترک حزب و سازمان ـ نامه مردم شماره ۴۸ . اردیبهشت ۶۴

۳۱ ـ لنین ـ دولت و انقلاب . منتخب آثار ۱۲ جلدی . جلد ۶ . ص ۴۵

۳۲ ـ لنین ـ همان جا . ص ۴۵

۳۳ ـ لنین ـ همان جا . ص ۳۴

۳۴ ـ لنین ـ همان جا . ص ۴۶ و ۴۷

۳۵ ـ لنین ـ همان جا . ص ۴۶ و ۴۷

۳۶ ـ لنین ـ نوع جدید دولتی که در انقلاب پدید می آید . منتخبات یک جلدی . ص ۴۶۲

۳۷ ـ لنین ـ همان جا . ص ۴۶۲

۳۸ ـ لنین ـ همان جا . ص ۴۶۲

۳۹ ـ لنین ـ وظایف پرولتاریا در انقلاب حاضر . منتخب آثار ۱۲ جلدی . جلد ۵ . ص ۶۲

۴۰ ـ برنامه حزب بلشویک ـ کلیات آثار جلد ۲۴ . ص ۴۷۱ (به انگلیسی)

۴۱ ـ لنین ـ دولت و انقلاب . ص ۴۹ و ۵۰

۴۲ و ۴۳ ـ بیانیه مشترک حزب و سازمان ـ آبان ۶۰ نقل از کتاب اسنادی از ۱۰ سال پویندگی

۴۴ و ۴۵ ـ "پیروزباد مبارزه خلق در راه سرنگونی رژیم ج . ا . " مردم ۴۸ . اردیبهشت ۶۴

۴۷ ـ مارکس ـ جنگ داخلی در فرانسه . ص ۵۹

www.iran-archive.com

ماهیت اختلاف در کجاست؟

در مباحثات پیرامون "طرح استراتژی و تاکتیک سازمان برای انقلاب ملی ودمکراتیک"، برخی ازرفقای ما به‌حاکمیت آلترناتیو پیشنهادی در این طرح یعنی "حاکمیت انقلابی خلق" ایراد می‌گیرند. این رفقا با برافراشتن پرچم "بینش نو" اعلام می‌دارند، "حاکمیت سیاسی (آلترناتیو) تنها می‌تواند دیکتاتوری انقلابی و دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر باشد. (۱)

نخست باید ببینیم که طرح استراتژی وتاکتیک سازمان چه گفته است و چگونه متدولوژی لنینی رادرانقلاب ایران به‌کار بسته است؟

لنین درمقاله به مناسبت چهارمین سالگرد انقلاب اکتبر نوشت، "ما همیشه می‌گفتیم اصلاحات محصول جنبی مبارزه طبقاتی انقلابی است. مامی‌گفتیم وعملا به اثبات می‌رساندیم که دگرگونیهای بنیادی بورژوا-دمکراتیک محصول جنبی انقلاب پرولتری یعنی سوسیالیستی است. به جاست گفته شود که همه کائوتسکی‌ها، مارتف‌ها... وسایر قهرمانان "انترناسیونال ۲/۵" نتوانستند چنین تناسب را میان انقلابهای بورژوا-دمکراتیک و سوسیالیستی - پرولتری درک کنند. اولی، به‌دومی فرا می‌روید. دومی ضمنا مسائل اولی را حل وفصل می‌کند. دومی امر اولی راتثبیت می‌کند. مبارزه و فقط مبارزه تعیین می‌کند که دومی تا چه اندازه موفق می‌شود نسبت به اولی فرارود." (۲)

طرح استراتژی و تاکتیک مصوب پلنوم فروردین ۶۵ که مبنای تدوین برنامه سازمان است، با وفاداری به‌همین اصل لنینی، اعلام می‌کند، "آماج نهائی سازمان ما استقرار سوسیالیسم وکمونیسم در ایران است... سازمان در راه دستیابی به این آماج مبارزه می‌کند." نکته قابل توجه در این جاست که "طرح"، سوسیالیسم را به‌مثابه آن هدفی تعیین کرده که باید در راه‌اش مبارزه کنیم وبرخلاف دیدگاهی که عملا انقلاب دموکراتیک را سقف مبارزه تعیین می‌کند، گام جدی از این‌مرحله پیش‌تر بر می‌دارد ونظامی را آماج قرار می‌دهد که‌قادر است کارگران و زحمتکشان را ازبندهای اسارت سرمایه رهایی بخشد وبه استثمار انسان از انسان خاتمه دهد.

اما اعلام این هدف به‌تنهائی کافی نیست و باید راه دستیابی به آن را نیز مشخص کرد، تنها مهلقین محدود و تنگ افق فقط از "هدف‌ها" سخن می‌گویند بی‌آنکه به اشکال گذار توجه داشته باشند. برای راهیابی به هدف، رفیق دیمتروف چنین متدولوژی راعنوان می‌کرد، "لنین از ما طلب می‌کرد تا تمام توجه خود را به امر یافتن "اشکال گذار به سوی انقلاب پرولتری" معطوف داریم" (۳) چرا لنین برای شکل گذار به انقلاب پرولتری چنین اهمیت فراوانی قائل بود؟ زیرا لنین قانون اساسی همه انقلاب‌های کبیر را در نظر داشت. این قانون حاکی از آن است که وقتی صحبت ازجنبش‌توده‌های وسیع زحمتکش کشور به سوی پیشاهنگ انقلابی در میان است (که بدون آن مبارزه برای بدست‌گرفتن حکومت غیرممکن است) تنها پروپاگاند وآژیتاسیون قادر نخواهد بود که جای تجربه سیاسی شخصی توده‌ها را بگیرد.

با وفاداری به این متد لنینی است که کمونیست‌ها درهمه جای جهان، سوسیالیسم را آماج خود قرار می‌دهند وبه مثابه اشکال گذار به‌سوی انقلاب پرولتری، در کشورهای سرمایه‌داری امپریالیستی در راه تشکیل جبهه واحد همه‌نیروهای مترقی غیرپرولتری علیه انحصارهای امپریالیستی ودولت‌های کارگزار آن می‌رزمند ودرکشورهای رشدیابنده نیز مبارزه در راه‌تامین اتحاد خلق علیه امپریالیسم جهانی وارتجاع داخلی برقراری حاکمیت‌های انقلابی وضد امپریالیستی خلق (مطابق آنچه که در اسناد احزاب کمونیست مختلف آمده است، "حکومت‌انقلابی دمکراتیک و مترقی"*، "حاکمیت ملی - دمکراتیک"**، دولت وحدت چپ ودمکراتیک"*** وغیره)، عنصر استراتژیک ثابت پیکار کمونیست‌هاست.

طرح استراتژی و تاکتیک سازمان ما نیز درهمین راستا اعلام کرده است، شرط ضرور پیروزی انقلاب ملی - دمکراتیک در میهن ما" سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و انتقال قدرت به‌طبقات و اقشار دمکراتیک و انقلابی جامعه و استقرار حاکمیت انقلابی خلق است."

---

* حزب کمونیست شیلی - ** حزب کمونیست لهستان - *** حزب کمونیست هندوستان

حال ببینیم منتقدین "طرح" درباره آن می اندیشند؟

باید گفت که برخی اظهارات رفقای ما اساسا همان اندیشه‌های عنوان شده در "طرح" است. ازجمله این که، "انقلاب دمکراتیک به مثابه یک پروسه تنها زمانی می‌تواند انقلاب واقعا ظفرمند محسوب شود که پیروزی خلق بر رژیم ارتجاعی به درهم شکستن ماشین دولتی بورژوائی وجایگزینی آن با دولت دمکراتیک اکثریت مردم تحت رهبری طبقه کارگر فرا روید." (۴) این اظهاریه مضمونا با فرمولبندی دقیق طرح فرقی ندارد که، "پیشرفت پیگیر و به فرجام رسانیدن انقلاب ملی و دمکراتیک ایران در گرو تامین رهبری پرولتاریا در این انقلاب و قرار گرفتن پیشاهنگ طبقه کارگر در راس قدرت سیاسی است." و یا اینکه رفقا می‌طلبند، "ضمن بسیج طبقه کارگر برای شرکت فعالانه و پیگیر در انقلاب دمکراتیک، اورا ازهمین امروز و ازهمین حالا برای نبردهای سهمگین‌تر آتی در راه تامین رهبری انقلاب دمکراتیک آماده نمائیم." (۵) طرح استراتژی و تاکتیک همین اندیشه را به شکلی صریح‌تر چنین عنوان می‌کند، "سازمان ما با تمام قوا در راه تامین رهبری پرولتاریا در انقلاب ملی و دمکراتیک ایران، به مثابه اساسی‌ترین وظیفه استراتژیک خود مبارزه می‌کند"، این اعتقاد ما بر این پایه استوار است که به آموزشهای لنین در مورد مسئله سرکردگی وفاداریم. لنین حق داشت که جمله بندی اولیه تزهای م.ل.روی* را در کنگره دوم کمینترن تغییر دهد. در این روایت آمده بود که ماهیت بورژوا-دمکراتیک مرحله اول انقلاب در مستعمره‌ها لزوما به این معنا نیست که رهبری انقلاب در مستعمره‌ها باید به دست دمکراتهای بورژوا سپرده شود. لنین به جای "لزوما به این معنا نیست" نوشت، "به هیچ وجه به این معنا نیست." درنتیجه لنین اگرچه از ایجاد جبهه متحد طرفداری می‌کرد، اما مخالف بود که کمونیست‌ها تحت هرشرایطی از تلاش ومبارزه برای کسب رهبری انقلاب صرفنظر کنند، چون این امر آنها را به زائده بورژوازی تبدیل می‌کند. (۶)

به این ترتیب مشاهده می‌شود که این بخش از اندیشه رفقاء هیچ تفاوت اساسی با طرح استراتژی وتاکتیک مصوب پلنوم فروردین ۶۵ ندارد وآنها با اندکی تعمق، مطمئنا به تفاهم کامل با این ایده‌های "طرح" خواهند رسید.

اما انحراف در انتقادات "پیش نو" در کجاست؟ رفقا می‌گویند که طرح استراتژی و تاکتیک سازمان، حاکمیت آلترناتیو پس از سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی را حاکمیت انقلابی خلق اعلام کرده است، که در آن بر تفوق الزامی طبقه کارگر در تمامی مراحل رشد وتکاملش تاکید نشده است وپیشنهاد می‌کنند که به جای چنین طرح مبهم و نارسایی، آلترناتیو "جمهوری دمکراتیک خلق" یعنی حاکمیتی با تفوق طبقه کارگر عنوان شود. اما همه آموزشهای لنین به ما حکم می‌کند که طرح پیشنهادی رفقا ناصحیح است. لنین درجواب پاروس که همین نظر را عنوان می‌کرد، پاسخ داد، "پرولتاریای روسیه اکنون اقلیت مردم روسیه را تشکیل می‌دهد. این پرولتاریا فقط در صورت اتحاد با انبوه نیمه پرولترها ونیمه‌چیزدارها یعنی با انبوه تهیدستان خرده‌بورژوای شهر وده می‌تواند به اکثریت عظیم و قاطع بدل گردد. وجود چنین ترکیبی در پایه اجتماعی یک دیکتاتوری دمکراتیک انقلابی ممکن ومطلوب والبته در ترکیب دولت انقلابی تاثیر می‌بخشد وشرکت وباحتی تفوق بیانگران بسیار ناهمگون دمکراسی انقلابی را در این دولت ناگزیر می‌سازد. هرگونه ساده پنداری در این زمینه بسیار زیانبار است." (۷) ودرجواب ادعای تروتسکی می‌گفت، "دعوی دوم تروتسکی نیز به همین گونه نادرست است. این نادرست است که "تمام مسئله عبارت از این است که محتوی سیاست دولتی را چه کسی معین می‌کند وچه‌کسی اکثریت همگون در آن را تشکیل می‌دهد" وغیره". تروتسکی خود در این گفتار "شرکت نمایندگان مردم" را در "دولت کارگری" پذیرفته می‌داند یعنی دولت مرکب از نمایندگان پرولتاریا و دهقانان را قبول دارد. اینکه با چه شرایطی می‌توان شرکت پرولتاریا را در دولت انقلابی پذیرفته دانست، مسئله خاصی است وخیلی هم احتمال دارد که بلشویک‌ها در این مسئله نه تنها با تروتسکی بلکه با سوسیال دمکرات‌های لهستانی هم توافق نداشته باشند. ولی مسئله دیکتاتوری طبقات انقلابی به هیچ وجه به مسئله "اکثریت" داشتن در این یا آن دولت انقلابی وبه این مسئله که سوسیال دمکرات‌ها با چه شرایطی می‌توانند در این یا آن دولت شرکت کنند، محدود نمی‌شود." (۸)

تجربه تاریخی انقلاب ۱۹۱۷، قوانین عمومی شکل‌گیری و تکامل اتحادهای طبقاتی پرولتاریا یعنی، اشتراک

---

*م.ن. روی - کمونیست هندی که بعدها از مارکسیسم دست شست. او در کنگره دوم کمینترن علمدار سکتاریسم ومخالف ایده لنین مبنی بر "وحدت کلیه نیروهای ضد امپریالیست ولزوم حمایت فعالانه از جنبش بورژوا-دمکراتیک" وخواستار سازماندهی یک جنبش مستقل آزادیبخش به رهبری کمونیست‌ها بود. برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به کمینترن وجبهه متحد ضد امپریالیستی در هند ا. و. مارتی‌شین

منافع حیاتی متحدین، به‌حساب آوردن این منافع درکار با به اقتصادی و سیاسی وحدت، تجربه خود توده‌ها به مثابه اساس اتحادها، وحدت ومبارزه درچارچوب اتحادها و روشهای دمکراتیک مناسبات میان متحدین و غیره را آشکار ساخت. خطوط اصلی طرحی که لنین در ۴ ماهه اول پس از انقلاب فوریه ۱۹۱۷ برای فراروئی انقلاب دمکراتیک روسیه به انقلاب سوسیالیستی ریخت در راستای همان نقطه نظرهایی بود که سابقا عنوان کرده بود و در این دوره تحقق عملی می‌یافت. لنین به دمکراتهای انقلابی روسیه پیشنهاد کرد که از ائتلاف با بورژوازی روی برگردانند، با کمونیستها ائتلاف کنند و در راه اجرای برنامه حداقل پرولتاریا ـ که بخش عمده آن با منافع دهقانان و خرده‌بورژوازی هم مطابقت می‌کرد ـ مبارزه کنند. در این شرایطی بود که در تزهای آوریل گفته می‌شد، "باید به این واقعیت اعتراف کرد که حزب ما در اکثر شوراها در اقلیت و آنهم در اقلیت ضعیفی است." بنابر این در این اتحاد، اکثریت به دمکراتها تعلق داشت. اما علیرغم این واقعیت حزب بلشویکها شعار می‌داد، "تمام حاکمیت به شوراها". این شعار به معنای حاکمیت یگانه و تام الاختیار شوراها بود، باید نوع تازه‌ای از دولت تشکیل می‌شد و ماشین دولتی سابق که بالای سر خلق قرار داشت، نابود می‌گردید، با تحقق این طرح، حاکمیتی تولد می‌یافت که از چارچوب سرمایه‌داری بالاتر می‌رفت و در واقع "دولت کذا به سوی انقلاب پرولتری" تشکیل می‌شد. لنین البته در جریان استقرار چنین حاکمیتی آن شرایط مناسبی را می‌دید که برای ادامه مبارزه طبقاتی ـ که فرجام این تحولات را روشن می‌کرد ـ فراهم می‌شد. لنین بر آن بود که کمونیستها در جریان این مبارزه فرصت می‌یافتند توهم را از اذهان توده‌های دهقان و خرده‌پا بزدایند و آنان را هر چه آنهوه‌تر زیر پرچم پرولتاریا گرد آورند. "... آنگاه نقش عمده قشرهای خرده بورژوا و گناه‌عمده آنان یعنی زود باوری آنان نسبت به سرمایه‌داران در جریان عمل از بین می‌رفت و تجربه‌ای که در حین اقدامات خود به دست می‌آورند، این نقش را در معرض انتقاد قرار می‌داد."

به این ترتیب لنین با پذیرش این امکان در تئوری و حرکت عملی در فوریه ۱۹۱۷، شرط گذاری‌ها و محدودیت‌های مصنوعی (برای حاکمیت آلترناتیو) و نفی مراحل بینابینی که در جریان ژرفش انقلاب ممکن بود پیش بیاید را به کلی ناصحیح می‌شمرد. کسب تفوق در حاکمیت انقلابی آلترناتیو حاصل فعالترین شرکت در جنبش، جلب اعتماد توده‌ها به بهای صداقت، روشن‌بینی، فداکاری و زحمت طولانی است. کسی که ارتقا پرولتاریا را به سطح سرکردگی انقلاب به صورت یک روند درک نکند، کسی که پیوند این سرکردگی را با اتحاد کارگران و دهقانان و همه زحمتکشان نفهمد، کسی که درک نکند که روند سرکردگی پرولتاریا با روند پیشرفت انقلاب مربوط است و بخواهد اراده‌گرایانه تمایلات خویش را به‌جای واقعیات خارج از ذهن بنشاند، کمترین چیزی از لنین نفهمیده است.

رفیق نویسنده مقاله "پازم درباره استراتژی انقلابی و..." که نمی‌تواند در مقابل این حکم لنینی شانه خالی کند، سعی می‌کند که با تحریف نظر طرف مقابل به پیروزی در بحث برسد. ایشان می‌نویسند، "لنین این احتمال که دیگر نیروها در دولت انقلابی تفوق به دست آورند را رد نمی‌کند و این تاکید بسیار درستی است... اما رفقای ما مسئله را درست برعکس می‌فهمند. آنها احتمال تفوق بیانگر ان ناهمگون دمکراسی انقلابی را به یک یقین بدل می‌کنند، رهبری انقلاب دمکراتیک و دولت انقلابی توسط طبقه کارگر را نفی می‌کنند و نه تنها پیشاپیش از این رهبری صرفنظر کرده، بلکه آنرا بنام تروتسکیسم محکوم می‌سازند." (۹) برخواننده منصف است که عق وارونه‌سازی در چنین منطقی را آشکارا ببیند. تمام مطلب در همین جاست که ما می‌گوئیم، شما هم به‌حکم لنین گردن بنهید و بپذیرید که احتمال تفوق دیگران هست و این نظر را پس بگیرید که: تنها حاکمیت انقلابی و دمکراتیک آلترناتیوی که می‌تواند در راستای برنامه حداقل طبقه کارگر انقلاب دمکراتیک را پیش ببرد، حاکمیتی با تفوق پرولتاریاست و از پیش احکام من‌درآوردی صادر نکنید که: "اقشار دیگر می‌توانند رهبری انقلاب و قدرت سیاسی را به چنگ آورند ولی... سرانجام راه بازگشت و شکست را خواهند پیمود." (۱۰) و یا "رهبری نیروهای غیر پرولتری بر دولت درچوامع سرمایه‌داری به معنای آغاز نفی "اراده واحد" پرولتاریا و زحمتکشان به‌سود گذشته و سازش با بورژوازی خواهد بود" (۱۱) و "چنین حکومتی حتی اگر در بهترین حالت حاکمیت انقلابی نیز باشد و رهبری دمکراتیک انقلابی نیز بر راس آن قرار گیرد، کاری جز تصاحب دستگاه دولتی بورژوائی، بازسازی و تکمیل آن نخواهند کرد. در چنین شرایطی سخن از یک انقلاب واقعا خلقی، تنها فریب خواهد بود." (۱۲)، آنوقت ما هم به‌شما خواهیم گفت، ما هیچگاه این احتمال را به‌یقین تبدیل نکرده‌ایم و اگر شما فقط یک بار با انصاف و بدون پیشداوری "طرح" را بخوانید، این نکته را خواهید یافت که، "سازمان ما با تمام قوا در راه تامین رهبری پرولتاریا

درانقلاب ملی و دمکراتیک ایران، به مثابه اساسی‌ترین وظیفه استراتژیک خود مبارزه می‌کند." نکته ای که بدون هیچ پیچیدگی و بغرنجی نوشته شده است. وخواهیم گفت که به اعتقاد ما در جریان پیشرفت انقلاب، حاکمیت انقلابی خلق نیز نفی دیالکتیکی می‌شود. زیرا چنین حاکمیتی ـ مثل همه پدیده در جهان ـ یک گذشته ویک آینده دارد. آینده ای که ما در راهش تلاش و مبارزه می‌کنیم، چیزی جز سوسیالیسم نیست. ولی ازهم اکنون هم نمی‌توان غیبگویی کرد که آیا این پروسه درهم شکستن ونفی دیالکتیکی مسالمت آمیز یا غیرمسالمت آمیز خواهد بود.

رفقای طرفدار "بینش نوین" به‌حق از تجربه انقلابات دمکراتیک خلق در اروپای شرقی و ویتنام به مثابه تجارب بسیار ارزشمندی که باید مورد توجه سازمان قرار گیرد یاد می‌کنند. رفقا به درستی از قول فرهنگ فلسفه نقل می‌کنند که در این کشورها "دموکراسی خلق که در آغاز به مثابه دیکتاتوری دموکراتیک خلق عمل می‌کرد، آغاز به برعهده گرفتن وظایف دیکتاتوری پرولتاریا نمود." اما رفقا با طرح این مسائل فقط نصف حقیقت را گفته اند ودرست آن بخش دیگر حقیقت که به بحث ما مربوط می‌شود را ناگفته گذاشته اند. سئوال این است که آیا احزاب کمونیست کشورهای اروپای شرقی قبل از پیروزی بر فاشیسم وارتجاع داخلی وکسب قدرت شعار "برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر" را سر میدادند؟ آیا آنها هم پیشگویانه و آرادگرایانه تنها آلترناتیو واقعا انقلابی وخلقی را چنین حاکمیتی می‌شناختند؟

اسناد کمینترن که در آن دوره، استراتژی و تاکتیک احزاب کمونیست درآن تدوین می‌شد، قاطعانه چنین نقطه نظرهایی را رد می‌کند. تاکتیک "جبهه متحد" لنینی به‌نحو خلاقانه ای در اسناد کنگره هفتم کمینترن تکامل یافت. این کنگره نیازمندی‌های مبارزه علیه خطر فاشیسم و استراتژی جبهه متحد خلق (که جبهه متحد کارگری یعنی اتحاد کمونیست ها وبخش رادیکال سوسیال دمکراسی هسته آن محسوب می‌گردید) را بیان نمود. کنگره مزبور بین وظایف مربوط به مبارزه با فاشیستی بادورنمای سوسیالیستی، از طریق بیان اندیشه‌های لنین باعبارات مشخص درباره اشکال انتقالی تحولات ونوع انتقالی قدرت، پیوند برقرار ساخت. رفیق دیمتروف رهبر کمینترن درگزارش به هفتمین کنگره جهانی انترناسیونال کمونیستی، این نوع انتقالی قدرت یعنی دولت چایگزین در برنامه این احزاب را "دولت جبهه واحد" اعلام کرد که هیچگونه پیش شرط تفوق طبقه کارگر در آن عنوان نمی‌شد. رفیق دیمتروف گفت، اگر از ما سئوال شود که آیا شما کمونیست ها فقط برای مطالبات جداگانه و مشخص از جبهه واحد طرفداری می‌کنید ویا این که آماده اید حتی زمانی که مساله تشکیل دولت بر اساس جبهه واحد مطرح شد، مسئولیت شرکت در چنین دولتی را قبول نمائید؟ در این صورت ما با آگاهی کامل وباحس مسئولیت به این سئوال پاسخ خواهیم داد: ما این پیش بینی را می‌کنیم که ممکن است تشکیل دولت جبهه واحد کارگری ویا دولت جبهه واحد ضد فاشیستی نه تنها امکانپذیر گردد، بلکه منافع پرولتاریا ضرورت ایجاد آنرا ایجاب کند. درچنین حالتی ما بدون ذره ای شک وتردید موافقت خودمان را با تشکیل چنین دولتی اعلام خواهیم کرد. ... این دولت قبل ازهمه دولت مبارزه علیه فاشیسم وارتجاع است. دولتی است که حاصل چنبش جبهه واحد می‌باشد، چنین دولتی نه تنها نباید در راه فعالیت حزب کمونیست وسازمانهای توده ای طبقه کارگر هیچگونه محدودیت ومانعی ایجاد کند، بلکه برعکس می‌باید تدابیر قاطعی علیه صاحبان بنگاههای مالی بزرگ ضد انقلابی وعاملین فاشیست آنها اتخاذ نماید. حزب کمونیست کشور مفروض در یک لحظه مناسب باتکیه بر جنبش فزاینده جبهه واحد، تشکیل دولتی که بر شالوده برنامه مشخص ضد فاشیستی استوار باشد را مطرح خواهد نمود... جنبش جبهه واحد ضد فاشیستی به مثابه نیروی محرکه دائمی، دولت جبهه واحد را بپیش از پیش به سوی مبارزه علیه بورژوازی ارتجاعی سوق می‌دهد. هر اندازه که جنبش جبهه واحد دامنه گسترده تری پیدا کند، به همان اندازه نیروی بیشتری دراختیار دولت برای مبارزه علیه مرتجعین می‌گذارد." (۱۲)

کمینترن به این دلیل دولت جبهه واحد را به مثابه دولت آلترناتیو عنوان می‌کرد که اعتقاد داشت، شعارهایی که برای دوره گذار انتخاب می‌شوند وهم چنین ویژه بودن "اشکال گذار با پیشروی به سوی انقلاب پرولتری" برای آن ضرور است که به توده‌های میلیونی کمک کند تا آنها باحد اکثر ممکن از روی تجربه شخصی خودشان یاد بگیرند وبفهمند که چگونه باید عمل کنند، کجا راه نجات را بجویند، آنرا طی کنند بالاخره خودشان باید تشخیص دهند که کدام حزب منعکس کننده مطالبات وخواستهای واقعی آنهاست ومی‌تواند مورد اطمینان آنها باشد.

رهنمودهای کمینترن البته بر هدف نهایی کمونیست ها هم صراحه تاکید می‌کند. در همان گزارش پیشگفته اضافه می‌شد، "تا آن جایی که این دولت واقعا علیه دشمنان خلق مبارزه کند وبه طبقه کارگر وحزب کمونیست

آزادی عمل دهد، ما کمونیست‌ها از چنین دولتی به طور همه‌جانبه، پشتیبانی و حمایت خواهیم کرد و به مثابه سربازان انقلاب در خط مقدم مبارزه خواهیم کرد. ولی ما به توده‌ها خواهیم گفت، این دولت نمی‌تواند نجات قطعی و کامل به ارمغان بیاورد. او قادر نیست تا حاکمیت طبقاتی استثمارگران را درهم فروریزد و به این جهت نمی‌تواند به طور قطع خطر ضد انقلاب فاشیستی را از بین ببرد. بنابر این ضرور است تا خود را برای انقلاب سوسیالیستی آماده کنیم، راه نجات واقعی را تنها و تنها باید در حکومت شوراها جستجو نمود." (۱۴) این بود نکته‌ای که رفقا در استفاده از تجارب اروپای شرقی ناگفته گذاشته بودند و اما در مورد انقلاب اوت ۱۹۴۵ ویتنام هم کافی است اشاره کنیم در این دوره (یعنی دوره پس از کنگره هفتم کمینترن) شعار احزاب کمونیست کشورهای تحت سلطه ـ و از جمله ویتنام و کره ـ تشکیل "حکومت انقلابی ضد امپریالیستی خلق" بود. بر اساس گزارش کنگره هفتم، شعار تشکیل این حکومت همراه با شعار ایجاد حکومت شورایی عنوان نمی‌گردید. انترناسیونال کمونیستی نوشت، "حکومت شورایی به تناسب نیروهای طبقاتی در جریان انقلاب با تحکیم سرکردگی پرولتاریا و تقویت پیوندهای میان کارگران و توده‌های دهقانی بستگی خواهد داشت." این امر نتیجه طبیعی قبول تاکتیک "جبهه متحد ضد امپریالیستی" بود. در کنگره هفتم کمینترن، شعار "همه قدرت از آن اتحاد آزادیبخش ملی" به عنوان شعار کمونیست‌های کشورهای تحت سلطه عنوان شد. (۱۵)

مشی استراتژیک فرمولبندی شده به وسیله کنگره هفتم کمینترن از طریق فعالیت احزاب کمونیست در جریان جنگ جهانی دوم به شکل جنبش مقاومت توده‌های وسیع به اجرا درآمد. با پایان گرفتن جنگ جهانی دوم، جبهه واحد ضد فاشیستی در کشورهای اروپای شرقی و جبهه متحد ضد امپریالیستی در ویتنام، کره و چین به پیروزی رسید. استراتژی کمینترن به انقلابات دمکراتیک پیروزمند در این کشورها منجر گردید. تلاش و مبارزه احزاب کمونیست در راه تامین هژمونی پرولتاریا از راه تشکیل جبهه واحد، در جریان تعمیق جنبش به ثمر رسید و پیشرفت پیگیر این انقلابات را به سوی سوسیالیسم تامین نمود. آنچه که رفقای منتقد ما ناگفته گذاشتند و ما اینک بیانش کردیم، همان است که احزاب کمونیست پیروزمندی که از آنها یاد شد، قبل از پیروزی و کسب قدرت توسط جبهه واحد، هیچگونه شرط تفوق و رهبری را در حاکمیت آلترناتیو مطرح نمی‌کردند، اما با تمام توان در این راه تلاش و مبارزه می‌نمودند.

استراتژی لنینی گذار به سوسیالیسم که در جریان مبارزه انقلابی کمینترن بی گرفته شد، اهمیت تاریخی دارد و هم اکنون نیز احزاب کمونیست جهان بر همین راستا خطوط اصلی استراتژی خویش را تنظیم می‌کنند. این استراتژی و تاکتیک آزموده و آبدیده، امروزه سلاح زنگارناپذیر مبارزه انقلابی کمونیست‌های جهان است.

اکنون به این مسئله باید بپردازیم که اگر "حاکمیت سیاسی آلترناتیو تنها می‌تواند جمهوری دموکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر باشد" چه پیامدهائی در عمل سیاسی حزب پرولتاریا دارد. زیرا تنها در عرصه تئوری ماندن و بدون پرداختن به سیاست، به انحطاط و به سوی نظریه گرایی و اسکولاستیزم می‌گراید.

اعلام چنین حاکمیت آلترناتیوی، ۲ نتیجه سیاسی معین را به دنبال خواهد داشت

اولا ـ نوع و معینی از رابطه با متحدین طبقه کارگر را در جریان تشکیل جبهه خلق برای سرنگونی رژیم ارتجاع به دنبال دارد.

ثانیا ـ نوع معینی از برخورد با حاکمیت‌های انقلابی و خلقی پس از سرنگونی که در آنها رهبری پرولتاریا تامین نشده است را می‌طلبد.

در مورد اول سکتاریسم خارج از سازمان که مدعی جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر است، پاسخ‌های صریح و روشن داد. گروه ۱۶ آذر منشعب از سازمان تازمانی که چپ آواز می‌افکند، اعلام می‌کرد، "کمونیستها باید با تمام قوا در راه تشکیل جبهه طبقات و اقشار خلقی تحت رهبری طبقه کارگر مبارزه کنند... بر این مبنا تا هنگامیکه کن جنبش توده‌ای به سطح جنبش انقلابی سراسری که سرنگونی رژیم را هدف قرار می‌دهد فرا نروئیده باشد، پرولتاریا باید با روحیه مبارزه در راه تشکیل و تقویت چنین جبهه‌ای پرورش یابد. تا پیش از آن دوره وارد شدن در هر جبهه‌ای که کل دوره تا سرنگونی رژیم را شامل می‌شود و در عین حال در اساس چیزی کمتر از برنامه دمکراسی خلقی را ـ که تحقق عملی هدف مقاوم طبقه کارگر است ـ در برگیرد، به معنای پشت کردن به هدف مقدم طبقه کارگر در مرحله کنونی انقلاب و نتیجتا نفی خط مشی مستقل پرولتاریاست." (۱۶) و راه کارگر هم می‌گفت، "ما هر ائتلافی را مشروط به آن کرده‌ایم که مشخصا در جهت رهبری پرولتاریا باشد." (۱۷)

روشن است که کمونیست‌ها نه‌تنها ازهمکاری و مبارزه مشترک بادیگر نیروهای چپ خلق هراسی ندارند، بلکه‌خود مبتکر ایجاد این اتحادها هستند و استقرار موازینی دمکراتیک میان نیروهای شرکت کننده در جبهه رانتهاشرط همکاری می‌شناسند. اینکه ما پذیرش هژمونی‌خودرا ازسوی دیگرنیروها شرط همکاری قرار دهیم، چیز کوته‌فکری سیاسی ناشی از سکتاریسم نام دیگری برآن نمی‌توان نهاد. تنها کسانی از اتحاد می‌هراسند که به صلاحیت طبقه کارگر در تامین سرکردگی درجریان مبارزه اعتماد ندارند. نتیجه عملی سکتاریسم آنها نیزهیچ چیز به جز سپردن رهبری جنبش انقلابی به‌دست سایر نیروهای غیرپرولتری نیست.

چنین اندیشه ای در پراتیک سیاسی یکی دوسال اخیر جنبش ما تاب مقاومت نیاورد وشکست جدی خورد. چرا که مبلغین این ایده با وفاداری بدان درعمل سیاسی قدم ازقدم هم نمی‌توانستند پردارند. اما مع‌الاسف تصحیح این خطا ازسوی مبتکرین ابداعش به‌خطایی دیگر و گردش تاسف‌باری به‌راست انجامیده است. آنچنانکه کره ۱۶ آذر در پلنوم اخیرش راست رو انه‌ترین سیاست را در اتحادهای طبقاتی و تشکیل‌جبهه ارائه‌کرده است. درهم شکستن یکی ازسنگرهای سکتاریسم درخارج ازسازمان، باعث شده است که لااقل یکی ازنویسندگان مقالات دفاع ازجمهوری دمکراتیک خلق به‌رهبری طبقه کارگرهم بنویسد "شرط‌رهبری طبقه کارگررا به هیچ عنوان شرط‌همکاری با هیچ نیرویی قرارنمی‌دهد." ۱۸

درموردوم اما هنوز همه حرف‌ها گفته‌نشده است. راه کارگر با طرح واقعامشوش ومن‌درآوردی که برای انقلاب سه‌مرحله ای درایران(مرحله بورژوا دمکراتیک، مرحله انتقالی، مرحله سوسیالیستی)، تاکتیک جبهه واحد ضدامپریالیستی راعنوان کرده است ومتحد خود در این مرحله که با او اراده واحد دارد رادمکراسی بورژوایی معرفی کرده است. اما بلافاصله گفته است که این اتحاد تالحظه سرنگونی است و سپس متحدینش درآینده و حاکمیت پیشنهادی‌اش در این‌مرحله رامیان زمین و آسمان معلق‌نگهداشته است. گروه ۱۶ آذر هم که مبنای‌برخوردش را باحکومت‌های غیرپرولتری درچوامعی نظیر ایران "موضع پراتیک این حکومت‌ها در قبال وظایف این مرحله ازانقلاب پرویژه وظایف دمکراتیک انقلاب و در محور آنها در قبال آزادی‌های سیاسی" قرار داده است و می‌تواند در پرتو همین اندیشه مشعشانه بابورژوا لیبرالها وطنی به صلح وصفا برسد (که رسیده است) فراموش نمی‌کند که با ژستی فوق‌العاده چپ و دریک فرمولبندی مبهم اعلام کند، "کمونیست‌ها تحت هیچ شرایطی، سیاست حمایتگر ودنباله‌رو انه که درجنبش ما وازجمله برای یک دوره توسط سازمان ما تحت عنوان مشی "اتحاد ومبارزه" دنبال می‌شد رانباید اتخاذ کنند." ۱۹

رفقای "پیش نو" در سازمان ما هنوز هم حرفها در این موردرانگفته‌اند. پرماروشن نیست که اگر دمکراتهای انقلابی نظیر حزب انقلابی دمکراتیک "نهضت ۲۶ ژوئیه" که‌توسط فیدل کاسترو رهبری می‌شد* و یا "جبهه آزادیبخش ملی ساندینست‌ها"** و یاحزب سوسیالیست شیلی به‌رهبری سالوادور آلنده درحاکمیت پس از سرنگونی به قدرت متفوق تبدیل شوند، آیا رفقای ما اساسا آنها راحاکمیتی انقلابی و خلقی ارزیابی خواهند کرد واستراتژی و نوع برخوردشان با چنین حاکمیت هایی چگونه است؟ آیا به‌عنوان مثال سیاست حزب کمونیست شیلی (مستقل از برخی‌خطاها) رادر مقابل آن‌خواهند داشت، یا آن بلوک وحدت ملی تشکیل خواهند داد، در دولت وحدت ملی شرکت خواهند جست، خط‌مشی ادامه تحولات انقلابی توسط‌همین بلوک رابپیش خواهندبرد، ودر عین‌حال به مبارزه‌بانظریه ای غیرپرولتری در این‌بلوک ودرراه‌فراروئی انقلاب دمکراتیک "انقلاب سوسیالیستی خواهند کوشید وآن‌گونه که لوئیس کوروالان می‌گوید، "وحدت ملی که آزمایش شکست راتحمل‌کردولی دچارتشتت وپراکندگی نشد ودرحال حاضر تصوروضع‌تر واستوارتری ازخصلت انقلاب، تشخیص مراحل وگسترش سیاست اتحادهای وسیع را دارد"، حتی پس از شکست انقلاب‌هم با چنین‌متحدینی خواهند ماند وتلاش برای ارتقاء وفراروئی آنهابه‌مواضع کارگر خواهند داشت وبا آنچنانکه ماورا چپ‌های "جنبش چپ انقلابی ـ میر" کردند، به‌درگیری ومقابله‌بادولتی که‌رهبری آن‌باحزب پرولتاریانیست خواهندپرداخت؟

چون کلام در پاسخ به‌همین‌نکته است. و صد البته اندیشه ای که‌نویسنده مقاله "بازهم درباره استراتژی..."

---

*"درآغاز انقلاب فیدل‌کاسترو رفقایش هنوز کمونیست‌نبودند ودرمواضع دمکراسی انقلابی قرار داشتند. مقاله تجربه انقلاب کوبا، جوانب خاص وعام از" مجله مسایل‌تاریخ حزب کمونیست اتحادشوروی" ژانویه ۸۵

**"جبهه آزادیبخش ملی ساندینست، سازمان دمکراتیک انقلابی است." مقاله ساندینسم، تئوری وپراتیک انقلابی از" مجله مسائل‌تاریخ حزب‌کمونیست اتحادشوروی" شماره ۹ ـ سال ۱۹۸۵

بدان معتقد است که ، "رهبری نیروهای غیر پرولتری درجوامع سرمایه داری به‌معنای آغاز نفی "اراده واحد" پرولتاریا وزحمتکشان به سود گذشته و سازش با بورژوازی خواهد بود" ، "اقشار دیگر می‌توانند رهبری انقلاب وقدرت سیاسی را به‌دست آورند ولی... سرانجام راه بازگشت و شکست را خواهند پیمود." و از پیش شیپور مرگ وعزای چنین حکومت هایی را به‌صدا درمی‌آورد و امکان ارتقا و فراروبی را به‌کلی نامحتمل می‌شناسد وتنها راه‌پیش پای چنین‌حکومت‌هایی را شکست وبازگشت می‌شناسد ، نمی‌تواند در مقابل حاکمیتی با تفوق دمکراسی انقلابی ، سیاستی در پیش گیرند که آنها را به اتخاذ سمتی یگانه با طبقه کارگر هدایت کنند وبالاتر از آن وقتی که می‌گوید ، "چنین‌حکومتی حتی اگر در بهترین‌حالت حاکمیت انقلابی خلق نیز باشد ورهبری دمکراتیک انقلابی نیز بر راس آن قرار گیرد ، کاری جز تصاحب دستگاه دولتی بورژوائی ، بازسازی وتکمیل آن نخواهد کرد . درچنین شرایطی سخن از یک انقلاب واقعا خلقی ، تنها فریب خواهد بود ، اساساچنین تحولی را به‌مثابه‌یک‌تحول انقلابی به رسمیت نخواهد شناخت .

تمام مشکل سکتاریست‌ها آن است که قادر به درک "معمای بزرگ" استراتژی اتحادها میان پرولتاریا واقشارمیانی نیستند . آنهاحتی اگر در شرایط‌کنونی هم مجهورشده باشند که اتحاد بدون سرکردگی را بپذیرند ، پس از سرنگونی رژیم ارتجاع وکسب قدرت سیاسی و تفوق توسط این‌نیروها ، نهایتا همان کاری خواهندکرد که چپ روها درجریان انقلاب شیلی وپرتغال کردند .

"کارل مارکس حکم معروفی را در "تزهایی درباره فوئرباخ" فرمولبندی کرده است که از ارکان تئوری مارکسیسم است و اساسی‌ترین خصلت فعالیت انسان را منعکس می‌کند ، انسان باتغییر اوضاع ، درعین حال خود رانیز تغییر می‌دهد ، روند تغییر محیط اجتماعی توسط انسانها ، درعین‌حال روند تغییر خود آنهاست . کلید اسلوب شناسانه "معمای بزرگ" نیز همین‌حکم است . اقشار و گروههای اجتماعی که با کیفیتی معین وارد انقلاب می‌شوند ، درجریان مبارزه آنی این‌کیفیت رابا هرچه بیشتر از دست دادن آن خصایلی‌که در ابتداداشتند تغییر می‌دهند ... این اقشار (خرده‌بورژوایی) متناسب باهستی خرده‌بورژوایی ، وضعیت روانی ، سمت‌گیری طبقاتی ، منافع ، شعارها وبرنامه‌های خود به اصلاح مناسبات اجتماعی می‌پردازند . آنها دراتحاد با طبقه کارگر ، ارکان بنیادی سرمایه داری راویران می‌کنند ودرایجاد نظام‌نوین اجتماعی که در آن وضعیت ، موقعیت وحتی ماهیت آنها تغییر می‌کند ، مشارکت خواهند کرد ."(۲۰) وتمام مشکل‌سکتاریست‌ها در درک متافیزیکی از همین پدیده‌هاست . سکتاریسم درک نمی‌کند که همانا شرکت درمبارزه انقلابی امکان فراروبی لایه‌های میانی را در جریان مبارزه فراهم می‌آورد وبین این‌توده زحمتکش وتابع با طبقه کارگرنزدیکی به‌وجود می‌آورد . شرایطی ایجادمی‌شود که آنها درعمل به‌تخیلی بودن ونقصان برنامه‌های‌خود پی ببرند وحقانیت آماج های برنامه‌ای طبقه کارگر رادریابند . این‌روند در کوبا باموفقیت پیش رفت و اینک درنیکاراگوئه ، اتیوپی وآنگولا درجریان است ودرشیلی وگرانادا باکودتای خونین امپریالیستی متوقف شد . سکتاریسم درمقابل این‌حقیقت چاره‌ای ندارد مگر آنکه این‌نمونه‌های پیروزمند را اساسا قلب ماهیت کند یامیهن ما را از شمول چنین‌روندی مستثنی سازدتا احکام خویش را به اثبات رساند . نتیجه این احکام ، به انزوا کشانیدن وتنها گذاشتن طبقه کارگر درمقابل امپریالیسم هارجهانی وارتجاع داخلی ودرغلاف خود ماندن وشعارهای بسیار تند دادن است ، یکدار درهمین‌جا باردیگر ارزیابی کنگره‌هفتم کمینترن را ازسکتاریسم تکرار کنیم که آئینه تمام نمای سکتاریست‌های وطنی است . "برخلاف سال‌های‌نخست تشکیل انترناسیونال کمونیستی که سکتاریسم به‌صورت ابتدایی وعلنی‌نمودار می‌شد ، حالا دیگر با قبول ظاهری تزهای بلشویکی کوشش می‌کند تاخودش رادر پشت پرده نگهدارد وبدین‌ترتیب درراه رشد وپیشرفت سیاست توده‌ای بلشویکی سد ایجاد کند ... سکتاریسم ازخودراضی پیش ازهمه درراه مبارزه ماپرای تشکیل‌جبهه واحد سد ایجاد می‌کند . سکتاریسم شیفته و مفتون آئین‌های کوته نظرانه خویش است . واز زندگی واقعی‌توده‌ها به‌دور پرده وبا آن بیگانه می‌باشد . سکتاریسم می‌خواهدبا ساده کردن اسالیب وبراساس طرح های قالبی ، پیش پاافتاده ومبتذل به‌حل پیچیده‌ترین مسائل‌جنبش کارگری دست یابد . او ادعا دارد که همه‌چیز رامی‌داند وعلامه‌دهر است امابه‌قول معروف فقط تانوک دماغش رامی‌بیند . سکتاریسم از خود راضی نمی‌خواهد ونمی‌تواند درک کند که رهبری طبقه‌کارگر ازجانب حزب کمونیست به خودی خود حاصل نمی‌شود . با صدور اعلامیه وبا حرف و ابراز تمایل هم نمی‌توان به‌این‌مقصود دست یافت ، بلکه فقط با شرکت در مبارزات طبقه‌کارگر است که نقش رهبری حزب تامین می‌شود . بایدباکارتوده‌ای روز انه وبا اجرای سیاست صحیح شایستگی جلب اعتماد طبقه کارگر را به‌دست آورد . وبعد ، این امر زمانی امکانپذیر می‌گرددکه‌ما کمونیست‌ها درکارهای سیاسی خود سطح آگاهی واقعی‌توده‌ها ودرجه‌انقلابی بودن آنهارابه درستی

ارزیابی کرده و روی آن حساب کنیم. شرایط مشخص را نه بر اساس تمایلات شخصی و آرزوهایمان، بلکه بر پایه واقعیت های موجود، هشیارانه مورد ارزیابی قرار دهیم. ما باید گام به گام و با صبر و حوصله تسهیلات لازم را جهت گذار توده های وسیع به سوی کمونیسم فراهم سازیم. ما هرگز نباید سخنان لنین را فراموش کنیم که به ما هشدار می داد، آنچه که برای ما کهنه شده است برای طبقه و برای توده ها نیز کهنه شده نیست نداریم." (۲۱)

و اما اینکه در چریان مبارزه ـ که فقط با سرنگونی ارتجاع پایان نمی گیرد ـ طبقه کارگر چگونه قادر به کسب تفوق در جبهه متحد نسبت به نیروهای دیگر خلق خواهد شد، باید اضافه کنیم، "مضمون و اشکال مبارزه درون جبهه ای با مبارزه نیروهای رادیکال علیه دشمن طبقاتی خود یعنی سرمایه انحصاری به طور اصولی تفاوت دارد. مبارزه درون جبهه ای باید در ماهیت امر مسابقه ای باشد که نشان دهد کدام حزب قادر است تهاجم علیه سرمایه را موثرتر هدایت کند. لذا بگذار "برندگان" این مسابقه در این یا آن مرحله از تکامل تاریخ را خود توده ها تعیین کنند." ۲۲

و به عنوان آخرین کلام درباب نقش طبقه کارگر و احزاب کمونیست به مثابه پیشگاهنگ پروسه انقلابی، همنوا با بوری کراسین می گوئیم، "لنین پیوسته تاکید می کرد سواین اندیشه در کنگره هفتم کمینترن تدوین گردید ـ که نقش رهبری حزب کمونیست را نمی توان از قبل اعلام شده یا تثبیت شده پنداشت. نقش حزب کمونیست در چریان مبارزه برای جلب متحدین و نفوذ ایدئولوژیک، سیاسی و معنوی بر آنان تامین می شود. همانطوری که در اسناد جنبش کمونیستی بین المللی و بویژه در اسناد گردهمایی های ۱۹۶۹ و کنفرانس ۱۹۷۶ برلن مکرر تاکید گردید، اتحاد به مفهوم برابری و احترام به استقلال و هویت متحدین است. رهبری طبقه کارگر و نقش پیشاهنگ طبقه کارگر در سیستم اتحادهای طبقاتی و سیاسی به مثابه پیش شرط معین نگردیده، بلکه باید در عمل تامین گردید. این نقش پیشاهنگی در تداوم استوار، پیگیرترین و انقلابی ترین مشی پیانگر منافع طبقه کارگر بروز می کند، تاکتیک هایی که در پیچ و خم های مبارزه سیاسی به کار گرفته می شوند، مستلزم همکاری و روابط متقابل با سایر احزاب سیاسی و هم چنین رقابت بین آنها برای نفوذ در توده های وسیع طبقه کارگر و متحدینش می باشند." ۲۳

* * *

برخلاف ادعای رفقای طرفدار شعار جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر به مثابه حاکمیت آلترناتیو، این بینش حداقل در جنبش ما خیلی هم "نوین" نیست. از سالها قبل چنین شعاری توسط گروههای سیاسی معینی طرح شده است و نتایج سیاسی معینی ـ مطابق با آنچه در صفحات قبل آمد ـ به زیان طبقه کارگر ایران به بار آورده است. باید امیدوار بود که پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک سالم و کمونیستی، جنبش ما را از تکرار چنین زیانهایی مصون بدارد.

جهانگیر

www.iran-archive.com

پانویس ها

۱ ـ نکاتی درباره استراتژی استقرار جمهوری دمکراتیک خلق ص ۱۲ ـ رفیق مراد
۲ ـ و. ای. لنین ـ به مناسبت چهارمین سالگرد انقلاب اکتبر، مسائل بین الملل شماره ۳ ـ ص ۱۲
۳ ـ ک. دیمتروف ـ مبارزه در راه جبهه واحد ـ ص ۱۰۵
۴ ـ نگاهی به مبانی استراتژی در انقلاب دمکراتیک ـ رفیق مجید
۶ ـ برای اطلاع بیشتر مراجعه کنید به استراتژی و تاکتیک انترناسیونال کمونیستی در زمینه مسئله ملی و مستعمراتی، لف. رزینکوف ص ۱۲۶ تا ۲۰۰ کمینترن و خاور
۵ ـ نگاهی به مبانی استراتژی در انقلاب دمکراتیک ـ رفیق مجید

۷ لنین در مقابله با تروتسکیسم ـ ص ۲۷
۸ ـ لنین در مقابله با تروتسکیسم ـ ص ۳۲
۹ ـ بازهم درباره استراتژی انقلابی و ..." ـ رفیق مرادص ۹
۱۰ ـ همانجا ص ۸
۱۱ ـ برخی مسائل درباره جمهوری دمکراتیک خلق ـ ر. مرادص ۶
۱۲ ـ "بازهم درباره استراتژی انقلابی و ..." ص ۱۷
۱۳ ـ دیمتروف ـ مبارزه در راه جبهه واحد ص ۹۸ تا ۱۰۴
۱۴ ـ همانجا
۱۵ برای اطلاع دقیق تر به کمینترن و خاور ص ۱۲۶ تا ۲۰۰ مراجعه کنید
۱۶ ـ نشریه فدائی ـ شماره ۱۱
۱۷ ـ ضمیمه راه کارگر ـ شماره ۲۹
۱۸ ـ نکاتی درباره استراتژی استقرار جمهوری دمکراتیک خلق ص ۱۰
۱۹ ـ فدایی شماره ۳۰
۲۰ ـ استراتژی اتحادهای طبقاتی گ. گ. واد الازوف ص ۳۱
۲۱ ـ گ. دیمتروف مبارزه در راه جبهه واحد ـ ص ۱۲۶
۲۲ ـ واد الازوف ـ استراتژی اتحادهای طبقاتی ص ۵۹
۲۳ ـ یوری کراسین ـ استراتژی اتحادهای طبقاتی و سیاسی ص ۱۷ ـ مارس ۱۹۸۷ مندرج در ضمیمه تئوریک حقیقت انقلاب ثور
۲۴ ـ نگاه کنید به جزوه مصوبات دومین کنفرانس سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج از کشور

www.iran-archive.com

پرخی نکات پیرامون انقلاب ملی دموکراتیک

برخورد مارکسیستی ـ لنینیستی با مفهوم انقلاب در دوران ما، دوران گذار عام بشریت از سرمایه‌داری به سوسیالیسم ـ از کمونیست‌ها می‌طلبد تا هنگام بررسی روند انقلابی در میهن خویش، افق دید را به محدوده ملی منحصر نساخته و گستره جهانی روند واحد انقلابی را در نظر گیرند. ضرورت چنین برخوردی بر این آموزش لنین مبتنی است که هر دورانی مهر و نشان خود را بر انقلابات آن دوران بر جای می‌نهد. نادیده گرفتن این حکم اساسی، ناگزیر، به انحراف جدی در عمل منتهی می‌شود.

پیروزی انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر شرایطلازم را برای دور زدن یا طی نکردن تمام یا مراحلی از رشد سرمایه‌داری در کشورهای عقب مانده ـ که مارکس و انگلس امکان آن را از نظر تئوریک به اثبات رسانده بودند ـ فراهم ساخت. تشکیل نظام جهانی سوسیالیستی و فروپاشی نظام مستعمراتی امپریالیسم، آرایش قوا در عرصه جهانی را دگرگون نمود. بدین‌سان خلق‌های کشورهای روبه‌رشد چشم انداز بازهم روشن‌تری در برابر خویش یافتند. این چشم انداز نه تنها از نمونه اخلاقی سوسیالیسم و توانایی آن در حل مشکلات عظیمی که نظام سرمایه‌داری قادر به حل آن نبوده و نیست نیرو می‌گیرد، بلکه در عین حال بر توان مشخص جامعه کشورهای سوسیالیستی در رفع برخی نیازهای کشورهای روبه رشد ـ به ویژه در زمینه امور اقتصادی و فنی ـ بر پایه مناسبات برابر حقوق مبتنی است. به بیان دیگر، به تناسب رشد توان نظام جهانی سوسیالیستی، به تناسب گسترش جنبش بین‌المللی طبقه کارگر و به تناسب ژرفش بحران عمومی سرمایه‌داری، کشورهای روبه‌رشد در انتخاب راه رشد مستقل خویش از امکانات بیشتری برخوردار می‌گردند. البته این به معنای یکسان انگاشتن این کشورها و نادیده گرفتن ویژگی‌ها، تنوع و پیچیدگی روندهای مبارزه طبقاتی در این کشورها نیست. اما نکته در خور توجه آن است که این روندها بر بستر تضاد اصلی دوران ما ـ تضاد بین دو نظام اجتماعی متضاد ـ جریان می‌یابد و به ناگزیر از آن تاثیر می‌پذیرد. از جمله این تاثیرپذیری‌ها آن است که گرایش ضدسرمایه‌داری در جنبش‌های رهایی‌بخش ملی تقویت می‌شود و این جنبش‌ها بیش از پیش خصلت ضد سرمایه‌داری به‌خود می‌گیرند. متاسفانه در برخی موارد با حرکت از این اصل درست که در دوران گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم تنها آن جنبشی با مضمون دوران همخوانی دارد که نظام سرمایه‌داری را آماج تهاجم خویش قرار می‌دهد، تفسیری یکسویه از مضمون ضدسرمایه‌داری جنبش‌های رهایی‌بخش ارایه می‌گردد، تا بدانجا که در عمل امکان پیروزی مرحله‌ای از انقلاب دموکراتیک، استقرار حکومت انقلابی دموکراتیک خلق تحت رهبری اقشار میانی، آغاز فرایند گذار از انقلاب دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی و پیشرفت انقلاب تا حدودی معین توسط چنین حکومت‌هایی ـ لااقل در کشورهای دارای سرمایه‌داری نسبتا رشدیافته، مثل کشور ما ـ به‌طور کلی نفی می‌شود. به گمان من بشتوانه این‌گونه تفاسیر، تجزیه وتحلیل یکسویه از رشد سرمایه‌داری در کشورهای روبه رشد و فرایند گذار انقلاب دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی در این کشورهاست.

۱ ـ برخی جلبه‌های رشد سرمایه‌داری در کشورهای روبه رشد

کلاسیک‌های مارکسیسم نشان دادند که تشکیل و گسترش بازار جهانی سرمایه‌داری، جوامع عقب افتاده دارای نظام‌های ماقبل سرمایه‌داری را نیز به مدار جهانی سرمایه می‌کشاند. لنین با تکامل خلاقانه آموزش مارکس و انگلس به اثبات رساند که تکامل سرمایه‌داری به مرحله انحصاری یا امپریالیسم، رشد سرمایه‌داری در عقب افتاده‌ترین کشورها را نیز تسریع می‌کند.

انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر از نظر تاریخی ناقوس مرگ نظام سرمایه‌داری را در عرصه جهانی به صدا در آورد، اما این به معنای پایان بخشیدن بر رشد و توسعه آتی سرمایه‌داری جهانی نبود. برعکس، امپریالیست‌ها با تشدید ستم وشیوه‌های چپاولگرانه، اقتصاد سرمایه‌داری را رشد بخشیدند.

با فروپاشی نظام مستعمراتی امپریالیسم، دول امپریالیستی برای تداوم بخشیدن به غارت خلق‌های کشورهای

www.iran-archive.com

روبه‌رشد به اشکال جدید چیاول، به سیاست نواستعماری روی آوردند. این سیاست متوجه وابسته ساختن بیش از پیش اقتصاد کشورهای روبه‌رشد به بازار جهانی سرمایه‌داری وانحصارات امپریالیستی از طریق صدور کالا، اعطای وام و "کمک" و صدور سرمایه مولد به این کشورهاست. هدف استراتژی نواستعماری، تداوم وتشدید وابستگی اقتصادی وفنی کشورهای روبه‌رشد به مراکز امپریالیستی و رشد سرمایه‌داری وابسته در این کشورهاست. درنتیجه این استراتژی، کشورهای روبه‌رشد نه‌تنها از نظر سرمایه، بلکه از نظر فنی ـ ازنظر ماشین‌آلات، مواد خام، مهارت‌های فنی و... ـ به انحصارات امپریالیستی وابستگی می‌یابند. بدین‌ترتیب سرمایه محلی ـ و سرمایه‌داری وابسته ـ بیش از پیش با سرمایه امپریالیستی ـ و نظام جهانی سرمایه‌داری ـ درهم تنیده می‌شوند. از جمله آثار این درهم تنیدگی، رشد گرایش ضدسرمایه‌داری درمجموع جنبش ضدامپریالیستی است. بدین معنی که در این گونه کشورها مبارزه علیه امپریالیسم برای کسب رهایی ملی با مبارزه علیه سرمایه‌داری وابسته برای رهایی اجتماعی پیوند می‌یابد.

توجه به این خصیصه سرمایه‌داری وابسته هنگام تدوین استراتژی انقلاب توسط‌پیشاهنگ انقلابی طبقه کارگر از اهمیت بسیار برخوردار است. اما این تنها یکی از خصیصه‌های رشد سرمایه‌داری وابسته به‌شمار می‌رود. درواقع سرمایه‌داری وابسته از خصایص دیگری نیز برخوردار است که نادیده گرفتن آن می‌تواند به انحرافات جدی منجر گردد. از جمله مهم‌ترین این خصایص آن است که رشد سرمایه‌داری در کشورهای روبه‌رشد ضمن افزودن بر شمار پرولتاریا موجب پیدایش و بسط اقشار میانی و حاشیه‌ای می‌گردد. این اقشار که از رشد سرمایه‌داری وابسته امپریالیستی رنج می‌برند، متحد طبقه کارگر در انقلاب ضد امپریالیستی به‌شمار می‌روند.

این خصیصه سرمایه‌داری وابسته ازآن‌جا ناشی می‌گردد که در این نظام، ساخت اقتصادی ازهم گسیخته است و بین بخش‌های مختلف اقتصاد پیوند ارگانیک برقرار نیست و یا ضعیف است. به بیان دیگر، بخش‌های مختلف اقتصاد ـ صنعت، کشاورزی و خدمات ـ نه در ارتباط با یکدیگر، بلکه مستقل از یکدیگر و بر مبنای تقسیم بین‌المللی کار و موقعیت نابرابر کشورهای روبه‌رشد در آن رشد می‌نمایند. درعین‌حال، در درون هر بخش نیز شاخه‌های مختلف فاقد پیوند ارگانیک با یکدیگر هستند. مثلا در صنعت، پیوند مستقیم و متناسب بین صنایع مختلف ـ بخصوص صنایع تولیدکننده، وسایل تولید و صنایع تولیدکننده، وسایل مصرف ـ وجود ندارد، واحدهای صنعتی ازنظر تکنولوژی، تعداد کارگران وغیره به‌شدت با یکدیگر تفاوت دارند و...

خصیصه اخیر در شکل‌گیری ساختار نیروی کار ـ طبقه کارگر، زحمتکشان و دیگر اقشار ـ اهمیت بسیار می‌یابد و به همین دلیل نیازمند برخورد دقیق‌تر است.

رشد کلاسیک سرمایه‌داری موجب "کندن دهقانان اززمین" وکشاندن آنان به‌درون کارخانه‌ها می‌شد. اما رشد سرمایه‌داری وابسته از چنین خصوصیتی برخوردار نیست. به عنوان مثال، در کشور ما اصلاحات ارضی رژیم شاه موجب خانه‌خرابی انبوه عظیمی ازدهقانان شد و آنان را درجستجوی کار و نان راهی شهرها ساخت. غالبا گفته می‌شود بخش وسیعی ازاین دهقانان جذب بازار کار شدند. اما به ترکیب این بازار کار و به اشتغال حاصل ازآن توجه نمی‌شود. درحالی‌که بی‌توجهی به این امر می‌تواند به برداشت‌های نادرست ازموقعیت طبقات و اقشار گوناگون در جامعه و درنتیجه به ارزیابی نادرست ازنقش آنان در انقلاب دموکراتیک بیانجامد.

در سرمایه‌داری وابسته به‌دلیل عدم انطباق تکنولوژی انتخاب‌شده در صنایع جدید با ساختار اجتماعی ـ اقتصادی این کشورها، بخش صنعت قادر به جذب نیروی کار آزادشده از کشاورزی و نیز انبوه پیشه‌وران خانه‌خراب شده نیست. در نتیجه، بخش عظیمی از نیروی کار آزادشـــده نه در کارخانه‌ها و فابریک‌های سرمایه‌داری، بلکه در کارگاه‌های کوچک تولیدی، در کارهای ساختمانی، در خدمات و در مشاغل حاشیه‌ای (دستفروشی و امثال آن) جذب می‌شود. بدین ترتیب برخلاف نمونه‌های کلاسیک رشد سرمایه‌داری، درکشورهایی مثل کشور ما جذب نیروی کار آزادشده در بازار کار لزوما به معنی پیوستن به ارتش پرولتاریای صنعتی نیست. به بیان دیگر، رشد سرمایه‌داری وابسته در کشورهای روبه‌رشد ضمن خانه‌خراب کردن دهقانان و پیشه‌وران، بیش از آن‌که بر شمار پرولتاریای صنعتی بیفزاید، بر تعداد کارکنان مستقل (کسانی که برای خود کار می‌کنند و مزدبگیر

www.iran-archive.com

نیستند)، بر شاغلین کارگاه‌های کوچک تولیدی و خدماتی و بر مشاغل حاشیه ای می افزاید. این تنها به کشور ما محدود نمی‌شود و در بسیاری از کشورهای رو به رشدی که راه سرمایه داری را در پیش گرفته اند، رخ داده است. به عنوان مثال، "در شیلی ـ و چند بن کشور دیگر ـ نسبت دهقانان در مقایسه با نسبت سایر اقشار غیرپرولتری... کاهش یافته است." (۱)

تجزیه وتحلیل آمار و اطلاعات مربوط به ایران به درک بهتر موضوع کمک خواهد کرد. البته از آن جا که نتایج تفصیلی سرشماری سال ۱۳۶۵ هنوز منتشر نشده، بررسی ما بر اطلاعات مربوط به سرشماری سال ۱۳۵۵ مبتنی خواهد بود. ولی سعی خواهد شد تغییرات ده سال اخیر نیز مورد ارزیابی قرار گیرد.

به موجب سرشماری عمومی سال ۱۳۵۵ جمعیت شاغل کشور حدود هشت میلیون و ششصد هزار نفر و ترکیب آن به صورت زیر بود:

حرفه	ترکیب جمعیت شاغل: تعداد (هزار نفر)	درصد به کل
کارگر	۳۱۱۰	۳۶ درصد
کارکن فامیلی بدون مزد	۹۸۲۰	۱۱ درصد
کارمند (دولتی و خصوصی)	۱۶۲۵	۱۹ درصد
کارکن مستقل	۲۷۴۰	۳۲ درصد
کارفرما	۱۷۲	۲ درصد
جمع	۸۶۲۹	۱۰۰

ماخذ، سرشماری عمومی سال ۱۳۵۵ به نقل از "ساخت اقتصادی ایران" انتشارات سازمان فدائیان خلق (گروه منشعب ۱۶ آذر)

چنان که می‌بینیم، در سال ۱۳۵۵ کارگران حدود یک سوم جمعیت شاغل را تشکیل می دادند. ضمنا حدود ۷۹۰ هزار نفر از کارگران (۲۵ درصد) کارگر ساده ساختمانی بودند. قسمت اعظم این کارگران را دهقانانی تشکیل می دادند که خانه خراب شده و به دلیل فقدان تخصص و فقدان امکان اشتغال در سایر بخش‌ها ناگزیر به کار ساختمانی روی آورده بودند.

کارمندان، کارکنان مستقل (پیشه وران، مغازه داران و...) و کارکنان فامیلی بدون مزد که در مجموع مبین اقشار میانی هستند، بیش از ۶۰ درصد نیروی شاغل را تشکیل می دادند. این درصد بالا مبین نقش و اهمیت اقشار میانی در حیات اقتصادی و اجتماعی ایران است. شرکت وسیع این اقشار در انقلاب بهمن نیز این واقعیت را تایید می کند.

حال برخی جوانب مشخص نیروی کار شاغل را مورد بررسی قرار می دهیم.

الف ـ پراکندگی کارگران

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های ساخت اقتصادی ایران، پراکندگی کارکنان در واحدهای تولیدی و خدماتی است. به بیان روشن‌تر، بسیاری از واحدهای تولیدی و خدماتی کشور از کارگاه‌های کوچک تشکیل می‌شود

www.iran-archive.com

(منظور از کارگاه کوچک، کارگاهی است که کمتر از ۱۰ نفر ـ کارگر یا غیر کارگر ـ در آن کار می‌کنند. منظور از کارگاه، هر نوع واحد تولیدی یا خدماتی است. مثلا نانوایی و یا قالی‌بافی نیز جزء کارگاه به‌حساب می‌آید). این موضوع هم در شهر و هم در روستا صادق است.

به عنوان مثال، در سال ۱۳۵۳ (بیش از ۱/۲ میلیون کارگاه کوچک در مناطق روستایی دایر بود، در حالی که تعداد کارکنان این کارگاه‌ها حدود یک میلیون نفر بود. یعنی به‌طور متوسط در هر کارگاه کمتر از یک نفر کار می‌کرد. به عبارت دیگر، بعضی افراد در بیشتر از یک کارگاه کار می‌کردند.

در همان سال حدود ۶۷۰ هزار کارگاه (اعم از صنعتی و غیرصنعتی) در مناطق شهری وجود داشت که بیش از ۲/۱ میلیون نفر در آن کار می‌کردند. یعنی به‌طور متوسط در هر کارگاه ۳ نفر به کار اشتغال داشتند. (۲)

چنان‌که می‌بینیم پراکندگی کارگاه‌ها در مناطق روستایی بیش از مناطق شهری است. اما در هر دو حالت، این پراکندگی بسیار زیاد است. از نظر اجتماعی، وجود این پراکندگی مانع مهمی در تشکل و سازمان‌گری مبارزات توده‌ها به‌حساب می‌آید.

ب ـ کارکنان شاغل در روستا

در سال ۱۳۵۵ (حدود ۵۱ درصد کارگران در مناطق روستایی و حدود ۴۹ درصد در مناطق شهری کار می‌کردند.

تفکیک کارگران برحسب فعالیت در شهر و روستا

		صنعت	کشاورزی	خدمات	کل
تعداد به هزار نفر	شهر	۱۲۲۳	۹۱	۲۰۷	۱۵۲۱
	روستا	۹۵۵	۵۷۲	۵۰	۱۵۷۷
	جمع	۲۱۸۸	۶۶۳	۲۵۷	۳۱۰۸
درصد	شهر	۵۶	۱۴	۸۰	۴۹
	روستا	۴۴	۸۶	۲۰	۵۱

ماخذ ـ همان‌جا

در روستاها، کارگران به فعالیت‌های کشاورزی، ساختمانی و صنعتی اشتغال داشتند. حدود ۵۷۰ هزار نفر از کارگران مناطق روستایی کار کشاورزی و حدود ۵۰۰ هزار نفر کار ساختمانی می‌کردند. بقیه نیز عمدتا در صنایع مختلف روستایی از قبیل قالی‌بافی، پارچه‌بافی، نانوایی و... فعالیت داشتند.

با در نظر گرفتن رشد نسبتا نازل صنایع روستایی می‌توان گفت کارگرانی که در مناطق روستایی به فعالیت صنعتی اشتغال داشتند، عمدتا در کارگاه‌های کوچک کار می‌کردند و در نتیجه از نظر سازماندهی تولید از تشکل بالایی برخوردار نبودند.

www.iranarchive.com

ج-کارگران شاغل در شهرها

در مناطق شهری اکثر کارگران به فعالیت صنعتی اشتغال داشتند. البته ۲۹۰ هزار نفر نیز به صورت کارگر ساده ساختمانی کار می‌کردند.

نکته قابل تاکید در این مورد آن است که اغلب کارگران در کارگاه‌های کوچک (دارای کمتر از ۱۰ کارکن) کار می‌کردند. این کارگاه‌ها شامل فعالیت‌های مختلف کوچک صنعتی از قبیل نساجی، تریکوبافی، تراشکاری، ریخته‌گری، مکانیکی، صابون‌پزی، نانوایی، شیرینی‌پزی و غیره است. برای درک بهتر این موضوع کافی است یادآور شویم که در سال ۱۳۵۳ بیش از ۲۴۰ هزار کارگاه صنعتی در مناطق شهری وجود داشت. از این تعداد تنها ۵۶۰۰ کارگاه (یعنی ۲/۳ درصد کل کارگاه‌ها) جزء کارگاه‌های بزرگ (دارای بیش از ۱۰ نفر کارکن) به‌حساب می‌آمدند. بااین ترتیب از مجموع ۸۲۴ هزار کارکن (کارگر، کارمند و...) شاغل در کارگاه‌های صنعتی شهری بیش از ۴۷۰ هزار نفر (۵۷/۴ درصد) در کارگاه‌های کوچک و حدود ۳۵۰ هزار نفر (۴۲/۶ درصد) در کارگاه‌های بزرگ کار می‌کردند. حدود نصف این افراد در مجتمع‌های بزرگ دارای بیش از ۵۰۰ کارکن به کار اشتغال داشتند.

تفکیک کارگاه‌های بزرگ صنعتی کشور بر حسب تعداد کارکنان

گروه‌بندی کارگاه‌ها بر حسب تعداد کارکنان	تعداد کارگاه	تعداد کارکنان
بین ۱۰ تا ۱۹ نفر	۳۲۸۹	۴۲۴۷۱ نفر
بین ۲۰ تا ۴۹ نفر	۱۴۰۱	۴۰۱۸۶ نفر
بین ۵۰ تا ۹۹ نفر	۴۰۶	۲۷۴۷۱ نفر
بین ۱۰۰ تا ۴۹۹ نفر	۳۶۵	۷۷۲۱۴ نفر
بیش از ۵۰۰ نفر	۱۳۹	۱۶۴۴۲۲ نفر
جمع	۵۶۰۰	۳۵۱۸۶۴ نفر

ماخذ-همان‌جا

مقایسه تعداد کارکنان در کارگاه‌های بزرگ صنعتی مناطق شهری با تعداد کل کارگران کشور نشان می‌دهد که تنها حدود ۱۰ درصد از کارگران در کارگاه‌های بزرگ صنعتی مناطق شهری کار می‌کردند. این امر مهمین پراکندگی کارگران حتی در چهارچوب فعالیت‌های صنعتی است. این پراکندگی که خود ناشی از ساختار سرمایه‌داری وابسته است، تشکل طبقه کارگر را با دشواری بسیار روبرو می‌سازد و وظایف سنگینی را در برابر پیشاهنگ انقلابی وی قرار می‌دهد.

د-کارگاه‌های کوچک شهری و انبوه پیشه‌وران

در سال ۱۳۵۵ حدود ۱۶۵ هزار کارگاه کوچک در مناطق شهری به عنوان نمونه مورد بررسی قرار گرفتند. در این کارگاه‌ها مجموعاً ۳۱۵ هزار نفر کار می‌کردند. یعنی به طور متوسط در هر کارگاه کمتر از ۲ نفر به کار اشتغال داشتند.

www.iran-archive.com

حدود یک سوم افرادی که در این کارگاه‌ها کار می‌کردند، مزدبگیر نبودند، یعنی یا کارکن مستقل و یا کارکن فامیلی بدون مزد بودند. به عبارت روشن‌تر در اغلب کارگاه‌های کوچک شهری، صاحب کارگاه خود نیز کار می‌کند و پیشه‌ور به حساب می‌آید. (۳)

نتایج این نمونه‌گیری اساساً قابل تعمیم به کلیه کارگاه‌ها، اعم از صنعتی و غیر صنعتی در شهر و روستاست. و این خود بیانگر نقش مهم پیشه‌وران و کاسبکاران در حیات اقتصادی-اجتماعی میهن ماست.

متاسفانه آمار موثق و همگونی در مورد میزان تولید این کارگاه‌ها در دست نیست. ولی اهمیت این کارگاه‌ها تنها بدان محدود نمی‌شود که بخش عظیمی از نیروی کار را در خود جذب می‌کنند. به عبارت دیگر این کارگاه‌ها در تولید ملی سهم قابل ملاحظه‌ای دارند. البته با رشد سرمایه‌داری سهم کارگاه‌های کوچک در تولید ملی کاهش می‌یابد، بخصوص آن که سطح بارآوری کار در این کارگاه‌ها بسیار نازل است.

این نکته نیز قابل ذکر است که بخش عظیمی از کارگاه‌های کوچک در بخش خدمات متمرکز می‌باشند. به عنوان مثال، در سال ۱۳۵۲ بیش از ۵۶ درصد کارگاه‌های کوچک در مناطق شهری در بخش خدمات - از مغازه‌هایی مثل بقالی گرفته تا در مانکاه‌های کوچک خصوصی - فعالیت داشتند. (۴)

ه - برخی تغییرات مربوط به سال‌های پس از انقلاب بهمن

مطابق سرشماری عمومی سال ۱۳۶۵، جمعیت شاغل کشور ۱۰/۷ میلیون نفر بوده است. (۵) در سال ۱۳۵۶ جمعیت شاغل کشور حدود ۸/۶ میلیون نفر بود. به عبارت دیگر ظرف ده سال اخیر جمعیت شاغل کشور حدود ۲ میلیون نفر افزایش یافته است. متاسفانه آمار مربوط به تغییراتی که ظرف این سال‌ها در ترکیب جمعیت شاغل روی داده در دست نیست. اما می‌توان به چند نکته اشاره کرد.

۱ - سالانه به طور متوسط ۴۰۰ هزار نیروی کار جدید به بازار وارد می‌شود. یعنی ظرف ده سال اخیر نیروی کار حدود ۴ میلیون افزایش یافته است. مقایسه این رقم با میزان افزایش جمعیت شاغل نشان می‌دهد که حدود ۲ میلیون نفر از نیروی کار جدید در بیکاری به سر می‌برند. رژیم با اعزام اجباری جوانان به جبهه‌ها از جمله سعی می‌کند روی بیکاری جوانان سرپوش بگذارد. اما این از مشکل بیکاری جوانان نمی‌کاهد. به موجب برآوردهای خود رژیم حدود ۶۰ درصد از بیکاران شهری را "جویندگان جدید کار" تشکیل می‌دهند. (۶) گسترش وسیع بیکاری در میان جوانان از نظر اجتماعی نتایج بسیار ناگواری در بر دارد. به ویژه آن که متاسفانه نارضایتی جوانان بیکار لزوماً سمت مبارزه سیاسی آگاهانه و هدفمند را نمی‌گیرد.

۲ - به موجب اطلاعاتی که تا سال ۱۳۶۲ را در بر می‌گیرد، تعداد کارگاه‌های بزرگ صنعتی در مناطق شهری و تعداد کارکنان آن‌ها افزایش یافته است. در سال ۱۳۶۲ تعداد این کارگاه‌ها ۶۷۷۵ و تعداد کارکنان آن ۵۶۷ هزار نفر (شامل ۴۹۸ هزار کارگر) بود. (۷) افزایش تعداد کارگاه‌های بزرگ صنعتی هرچند مبین تشکل بیشتر بخشی از کارگران از نقطه‌نظر سازماندهی تولید است، اما لزوماً به معنای تمرکز بیشتر کارگران در مجموع نیست. این نکته در بند زیر توضیح داده خواهد شد.

۳ - بر اساس اطلاعات موجود[۷]، در سال ۱۳۶۴ تعداد کارگاه‌های دایر شهری (منظور از کارگاه در این‌جا هر نوع مغازه، شرکت، کارخانه، و... در صنعت، خدمات و سایر فعالیت‌هاست) به بیش از یک میلیون و دویست و پنجاه هزار واحد رسیده بود. در مقایسه با سال ۱۳۵۲ تعداد کارگاه‌ها تقریباً ۲ برابر شده بود. ۹۷/۵ درصد این کارگاه‌ها جزء کارگاه‌های کوچک و ۲/۵ درصد جزء کارگاه‌های بزرگ (دارای بیش از ۱۰ شاغل) بودند. به بیان دیگر، در مقایسه با سال ۱۳۵۲ تعداد کارگاه‌های کوچک نسبت به کارگاه‌های بزرگ، بیشتر افزایش یافته است (در سال ۱۳۵۲ کارگاه‌های کوچک ۹۶/۴ درصد کل کارگاه‌ها را تشکیل می‌دادند).

در سال ۱۳۶۴ تعداد کارکنان کل کارگاه‌های شهری (صنعتی، خدماتی و...) حدود ۳/۹ میلیون نفر بود و

www.iran-archive.com

نسبت به سال ۱۳۵۲ حدود ۶۵ درصد افزایش داشت. با در نظر گرفتن این که ظرف سال‌های ۵۳ تا ۶۴ تعداد کارگاه‌ها دو برابر شد. ولی تعداد کارکنان آن‌ها ۶۵ درصد افزایش یافته، می‌توان چنین نتیجه گرفت که به طور متوسط، تعداد کارکنان کارگاه‌های مناطق شهری کاهش داشته است (از نظر آماری، متوسط تعداد کارکنان کارگاه‌های شهری در سال ۱۳۵۲ حدود ۳/۲۲ نفر و در سال ۱۳۶۴ حدود ۳/۰۷ نفر بوده است). با توجه به این که در این سال‌ها، بخصوص در سال‌های بعد از انقلاب، تکنولوژی مورد استفاده در کارگاه‌ها در مجموع پیچیده‌تر نشده، می‌توان نتیجه گرفت که کاهش نسبی تعداد کارکنان کارگاه‌ها ناشی از استفاده از ماشین‌آلات و تجهیزات جدیدی که به نیروی کار کمتری احتیاج دارند نبوده بلکه به معنی کوچک‌تر شدن کارگاه بوده است. به بیان دیگر پراکندگی کارکنان (و کارگران) از نظر سازماندهی تولید افزایش یافته است. این در عین حال به معنی افزایش نقش تولید کوچک در حیات اقتصادی کشور ماست، که طبیعتاً نتایج اجتماعی خاص خود را به دنبال می‌آورد و نمی‌توان بر آن چشم پوشید.

۴ ـ به علاوه نباید فراموش کرد که سیاست‌های ویرانگر ج. ا. بر ساختار نیروی کار شاغل و در نتیجه بر ترکیب طبقه کارگر تاثیرات مخربی برجای گذاشته است. به ویژه می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

ـ اعزام اجباری کارگران به جبهه‌ها و درگیر کردن بخش قابل توجهی از کارگران متخصص، تکنیسین‌ها و مهندسین در خدمات پشت جبهه

ـ گسترش صنایع نظامی به زیان صنایع مولد که موجب تضعیف بیشتر پیوند بین رشته‌های مختلف صنعتی شده و امکان اشتغال را کاهش می‌دهد.

ـ تخریب و تعطیل واحدهای تولیدی در مناطق جنگ‌زده

تعطیل کارخانجات توسط دولت و کارفرمایان و "کم کردن تعداد نان‌خورها" به ویژه در واحدهای بزرگ و صنایع ارزبر

این سیاست‌ها موجب بیکاری صدها هزار کارگر شده است. به اعتراف خود رژیم ۴۰ درصد از بیکاران قبلاً شاغل بوده‌اند. (۸) این رقم مربوط به سال ۱۳۶۳ بوده و اخراج‌های سال‌های اخیر را دربرنمی‌گیرد. بدون شک بخش عظیمی از این بیکاران برای تامین نان شب ناگزیر به مشاغل حاشیه‌ای روی آورده و یا در بهترین حالت کارگاه کوچکی برای خود برپا می‌کنند. انبوه عظیم دهقانان خانه خراب شده نیز با سرنوشت مشابهی روبرو هستند. این تغییرات نه تنها بر پراکندگی طبقه کارگر می‌افزاید و موجب رشد اقشار میانه و حاشیه‌ای می‌شود، بلکه در عین حال سهم بخش خدمات در کل اقتصاد را بالا می‌برد و ساختار صنعتی کشور را تضعیف می‌کند. خود رژیم نیز اعتراف می‌کند که سهم جمعیت شاغل در فعالیت‌های صنعتی کاهش یافته و به موازات آن نسبت جمعیت شاغل در بخش خدمات افزایش یافته‌است. (۹)

همچنین نباید فراموش کرد که سیاست رسمی رژیم ج. ا.، بخصوص در سال‌های اول، متوجه گسترش واحدهای کوچک بوده است. این موضوع از جمله از روی میزان سرمایه‌گذاری‌هایی که طی سال‌های پس از انقلاب صورت گرفته، به‌خوبی مشهود است. مثلاً متوسط سرمایه‌گذاری بر اساس پروانه تاسیس واحدهای صنعتی جدید و توسعه واحدهای موجود ظرف ۵ سال آخر رژیم شاه حدود هفت میلیون تومان و ظرف ۵ سال اول ج. ا. حدود ۲/۵ میلیون تومان بود. (۱۰) طبیعی است که حجم کوچک‌تر سرمایه‌گذاری به معنی کوچک‌تر شدن واحدهای صنعتی و به بیان دیگر به معنی افزایش واحدهای نسبتاً کوچک‌تر است. این واحدها تنها به لایه‌های مختلف خرده‌بورژوازی منحصر نبوده و بورژوازی کوچک را نیز در بر می‌گیرد. البته این به معنای آن نیست که ظرف سال‌های اخیر سرمایه‌های کلان انباشت نشده و حتی سرمایه‌گذاری‌های کلان صنعتی صورت نگرفته است. برعکس، ظرف این سال‌ها سرمایه‌های کلان ـ به ویژه در تجارت ـ انباشت شده و در برخی موارد سرمایه‌گذاری‌های بزرگ صنعتی نیز صورت گرفته است. با این حال، در مجموع، حجم سرمایه‌گذاری‌ها کوچک‌تر شده است.

از مجموع تغییراتی که پس از انقلاب بهمن صورت گرفته می‌توان به این نتیجه رسید که ظرف سال‌های اخیر پراکندگی کارکنان از نظر سازماندهی تولید بیشتر شده و به موازات آن تولید خرد ـ چه در سطح لایه‌های مختلف

www.iran-archive.com

خرده بورژوازی و چه در سطح بورژوازی کوچک ـ گسترش یافته است. در عین حال به دلیل تخریب ساختار صنعتی کشور، نسبت جمعیت شاغل در فعالیت های صنعتی کاهش یافته و در مقابل آن نسبت جمعیت شاغل در بخش خدمات بیشتر شده است. مطمئنا این وضع نتایج اجتماعی معینی را به دنبال می آورد که هیچ سازمان سیاسی جدی ـ چه رسد به پیشاهنگ انقلابی طبقه کارگر ـ نمی تواند آن را نادیده بگیرد. این وضع، بیش از پیش یادآور آموزش لنین در مورد "نارسایی مرزبندی طبقاتی جامعه" در دوران انقلاب دموکراتیک است. (۱۱)

به رغم واقعیاتی که برشمردیم، نباید از نظر دور داشت که طبقه کارگر ایران در برخی از صنایع از نظر سازماندهی تولید از تشکل بالایی برخوردار است. به عنوان مثال، می توان از واحدهای عظیمی چون صنایع نفت و ذوب آهن نام برد که ده هزار کارگر در آن کار می کنند. تجربه انقلاب بهمن نشان داد که کارگران این کارخانجات در لحظات حساس انقلابی نقش اساسی و قاطع بازی می کنند. در این میان صنعت نفت از مقام ویژه ای برخوردار است. این صنعت در واقع شالوده و شاهرگ اقتصاد ایران را تشکیل می دهد. و مبالغه نیست اگر گفته شود که در شرایط کنونی، بدون نفت اقتصاد ایران کاملا متزلزل خواهد شد. دلایل این امر نیز روشن است. زیرا تولید و بازتولید در اقتصاد ما ـ در صنعت، کشاورزی و حتی خدمات ـ به شدت به ارز حاصل از صادرات نفت و واردات کالا در مقابل آن وابسته است. بدون واردات ماشین آلات، مواد خام و غیره بخش عظیمی از صنایع کشور از کار می افتد و تولید کشاورزی به شدت دچار اختلال می گردد. این همه، به صنعت نفت در مجموعه اقتصاد کشور ـ و در نتیجه به کارگران صنعت نفت ـ جایگاه و مقام ویژه ای می بخشد. همین مقام ویژه بود که موجب شد تا هنگام برآمد انقلابی در سال ۵۷، کارگران صنعت نفت با اعتصابات خود رژیم دیکتاتوری را به زانو درآورند.

اما اشتباه خواهد بود هر آینه ویژگی کارگران متشکل در صنعت نفت و قدرت نهفته در این ویژگی را به مجموعه طبقه کارگر ایران و حتی به دیگر واحدهای عظیم صنعتی گسترش دهیم. در واقع هیچیک از صنایع موجود کشور نقش صنعت نفت را در اقتصاد بازی نمی کنند و به همین دلیل کارآیی ـ از نظر نتایج قطعی آن بر شرایط اقتصادی رژیم ـ مبارزات کارگران آن ها در مقیاسی پایین تر از کارگران صنعت نفت قرار دارد.

ممکن است گفته شود این همه جزء بدیهیات است و ضرورتی به بیان آن نیست. اما تذکر این بدیهیات از آن رو ضرورت می یابد که ممکن است در برخی موارد تاکید بر نقش اصلی و تعیین کننده طبقه کارگر در جنبش انقلابی باعث کردن این ویژگی ها و نادیده گفتن دیگر ویژگی های طبقه کارگر ایران صورت گیرد.

آن چه درباره موقعیت طبقه کارگر و اقشار میانی گفتیم، به هیچ روی ناقض نقش تاریخی طبقه کارگر به مثابه تنها طبقه تا به آخر انقلابی، پیشوای ستمدیدگان، طبقه ای که در راس تمام عناصر دموکراتیک قرار دارد، نیست. لنین نشان داده است که نیروی طبقه کارگر در پیشرفت تاریخی جامعه به مراتب بیش از سهم این طبقه در جمعیت کشور است. این آموزش لنین، امروز در عصر گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم بیش از هر زمان اعتبار خویش را حفظ کرده است.

۲ ـ برخی نکات پیرامون فراروییِ انقلاب دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی

نقش طبقه کارگر و پیشاهنگ انقلابی وی در هدایت جنبش خلق و فراروياندن انقلاب دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی بیش از پیش قطعیت می یابد. تجربه انقلاب‌های دموکراتیک اخیر، پیروزی آن دسته از انقلاب ها که در آن طبقه کارگر یا پیشاهنگ انقلابی وی به موقعیت رهبری دست یافتند، و توقف یا پسرفت انقلاب در کشورهایی که طبقه کارگر، به هر دلیل، موفق به انجام رسالت تاریخی خود نشد جملگی موید این آموزش لنین است که "فرجام انقلاب منوط به آن است که آیا طبقه کارگر نقش همدست بورژوازی را بازی خواهد کرد، همدستی که از لحاظ نیروی تعرض علیه حکومت مطلقه، توانا ولی از لحاظ سیاسی ناتوانست، یا این که نقش رهبر انقلاب توده ای را" (۱۲)

متاسفانه در برخی موارد از این احکام درست نتایج نادرست گرفته می‌شود. به‌موجب یکی از این نتیجه‌گیری‌ها، وظیفه مقدم نه برقراری حاکمیت انقلابی خلق، بلکه برقراری حاکمیت کارگران وزحمتکشان به رهبری طبقه کارگر، یا حاکمیت خلقی با رهبری و یا تفوق طبقه کارگر است. این مطلب درمقاله رفیق خسرو مورد بررسی قرار گرفته و نیازی به بررسی مجدد آن نیست. من سعی می‌کنم مساله را از زاویه فراروبی انقلاب دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی مورد بررسی قرار دهیم.

الف ـ آموزش لنین درباره فراروبش

لنین ضمن تاکید بر ضرورت رهبری طبقه کارگر در انقلاب دموکراتیک و ضمن تاکید بر این‌که "پیروزی قطعی بر تزاریسم عبارت است از استقرار دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک کارگران ودهقانان" (۱۳) (تاکید از لنین)، حفظ حکومت انقلابی راچیزی قطعی و ازپیش تعیین‌شده درنظر نمی‌گرفت و آن را به "ترکیب نیروهای اجتماعی" مشروط می‌ساخت و از این موضوع به مثابه امری بدیهی سخن می‌گفت،

"مگر نه این است که امکان نگاه‌داری حکومت در روسیه مشروط‌به چگونگی ترکیب نیروهای اجتماعی خود روسیه وشرایط انقلاب دموکراتیکی است که هم اکنون درکشور ما به‌وقوع می‌پیوندد..." (۱۴)

وی با درنظر گرفتن این واقعیت که "پرولتاریای روسیه اکنون اقلیت مردم روسیه راتکشیل می‌دهد" امکان "تفوق پیشگران بسیار ناهمگون دموکراسی انقلابی" در دیکتاتوری انقلابی متکی بر اکثریت عظیم مردم را منتفی نمی‌دانست، و این تفوق را با پیروزی قطعی بر تزاریسم درتضاد نمی‌یافت. (۱۵)

وی ضمن تاکید بر ناتوانی بورژوازی در به پایان رساندن انقلاب دموکراتیک، از "استعداد دهقانان" در این باره سخن می‌گفت و می‌نوشت، بورژوازی به مثابه یک طبقه، به‌حکم طبیعت و اجبار به زیربال حزب لیبرال سلطنت طلب پناه می‌برد. ولی دهقانان به مثابه توده ـ به رهبری حزب انقلابی وحزب جمهوری‌خواه ملتجی می‌گردند. به این علت است که بورژوازی قادر نیست انقلاب دموکراتیک را به پایان خود برساند ولی دهقانان استعداد این کار را دارند و ما باید با تمام قوای خود در راه حصول به این مقصود به آن‌ها کمک کنیم" (۱۶) (تاکید ازنگارنده)

شاید در نگاه نخستین، این برخوردها متناقض به‌نظر برسد. اما در حقیقت هیچ تناقضی در این گفته‌ها موجود نیست. زیرا لنین انقلاب را نه به مثابه امری تک‌در بلکه فرایندی دیرپا درنظر می‌گرفت. به همین دلیل وی شرکت نمایندگان پرولتاریا در حکومت موقت انقلابی را برای فراروی دادن انقلاب دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی ضرور می‌شمرد و "اراده واحد در مسایل دموکراتیسم" را امری موقت و گذرا به‌حساب می‌آورد. به همین دلیل، وی خاطر نشان می‌ساخت که "مایی از انجام انقلاب دموکراتیک بلافاصله و درست به میزان نیروی خود که نیروی پرولتاریای آگاه و متشکل باشد انقلاب سوسیالیستی را آغاز خواهیم نمود" (۱۷) (تاکید ازنگارنده). به همین دلیل، وی منشویک‌ها را به خاطر صحبت‌های کلی درمورد "به کف آوردن قدرت" سرزنش می‌کرد وهشدار می‌داد که "کنگره‌های حزب نباید مسایلی را برای اتخاذ تصمیم مطرح نمایند که فلان یا بهمان ادیب به‌جا یا بی‌جا به میان کشیده است. بلکه مسایلی را باید مطرح نمایند که به حکم شرایط زمان و بنابر جریان عینی تکامل اجتماعی دارای اهمیت سیاسی جدی می‌باشند." (۱۸)

اما لنین در کلیه این موارد بر نیروی پرولتاریای آگاه و متشکل تاکید داشت. به بیان دیگر او نفوذ طبقه کارگر در حکومت موقت انقلابی را به میزان و درجه تشکل پرولتاریا مشروط می‌ساخت و می‌گفت، "برای این‌که پرولتاریا درمبارزه برضد دموکراسی بورژوازی ناپیگیر آزادی عمل داشته باشد، باید به قدر کافی آگاه ونیرومند باشد تا بتواند آگاهی دهقانان را به سطح خودآگاهی انقلابی ارتقادهد وتعرض آن‌ها را هدایت نماید وبدین طریق با استقلال به عملی نمودن دموکراتیسم پی‌گیر پرولتاریایی موفق گردد." (۱۹) (تاکید ازنگارنده).

در لحظات حساس کنونی جادارد بر این آموزش لنین بیش ازپیش بیندیشیم و دریابیم که فرجام آتی انقلاب نه به تعیین این یا آن شکل حکومت در قطع‌نامه‌ها، بلکه به تلاش واقعی و عملی ما برای متشکل ساختن پرولتاریا و

ارتقای سطح آگاهی وی به مثابه پیشوای سیاسی خلق وابسته است.

ب ـ فرایندی سرشار از مبارزه طبقات

فرایند گذار از انقلاب دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی فرایندی است دشوار و سرشار از مبارزه بی امان طبقاتی بین نیروهایی که از بنای جامعه عاری از استثمار سود می‌برند، و نیروهایی که منافع خویش را در تداوم مناسبات استثمارگرانه می‌جویند. در این مورد نمونه‌ها بسیارند. ما برای نمونه انقلاب چکسلواکی را به اختصار بررسی می‌کنیم. اما قبل از این بررسی ضروریست به چند نکته اشاره کنیم.

۱ ـ قبل از انقلاب چکسلواکی از سطح تکامل اقتصادی ـ اجتماعی بالایی برخوردار و دارای سنن عمیق دموکراسی بورژوایی بود. درواقع چکسلواکی نخستین کشور سرمایه‌داری پیشرفته بود که ساختمان سوسیالیسم در آن آغاز شد. (۳۰) بدین ترتیب آغاز ساختمان سوسیالیسم در چکسلواکی تز رویزیونیستی را که به موجب آن پیروزی سوسیالیسم و بخصوص اصول لنینی انقلاب سوسیالیستی تنها در کشورهای عقب افتاده صادق بوده و قابل اجرا است به گونه ای قطعی رد کرد.

۲ ـ در سال ۱۹۳۸ دول امپریالیستی در کنفرانس مونیخ وحدت ملی خلق‌های چک و اسلواک را که در قالب جمهوری چکسلواکی تجلی می‌یافت، زیر پا گذاشتند. یک سال بعد سرزمین چک به اشغال ارتش تجاوزکر آلمان نازی درآمد و مزدوران فاشیسم بر دستگاه دولتی چنگ انداختند. در جریان درام مونیخ و اشغال چکسلواکی بورژوازی راه خیانت را در پیش گرفت. احزاب رفرمیست سوسیال دموکراسی و حزب ناسیونال سوسیالیست سنیز عملا آب به آسیاب بورژوازی ریختند. تنها حزب کمونیست از ابتدا قاطعانه علیه خیانتکاری بورژوازی به مبارزه برخاست.

۳ ـ در مبارزه رهایی‌بخش، علاوه بر طبقه کارگر و پیشاهنگ آن حزب کمونیست، اقشار میانی و بخشی از بورژوازی نیز شرکت داشتند. اما نقش تعیین‌کننده در این مبارزه برعهده طبقه کارگر و حزب کمونیست بود. در نتیجه هنگام آزادی چکسلواکی از زیر یوغ ارتش اشغالگر، حزب کمونیست از محبوبیت وسیع توده‌ای برخوردار بود.

***

در آوریل ۱۹۴۵ به ابتکار حزب کمونیست، "شورای ملی چک" در یکی از مناطق آزاد شده تشکیل شد. این شورا که مرکب بود از کلیه گروه‌های عمده جنبش مقاومت، برنامه انقلاب ملی ـ دموکراتیک چکسلواکی را که توسط حزب کمونیست تهیه شده بود، تصویب کرد. در این برنامه، حکومت پیشنهادی عبارت بود از یک جبهه ملی متشکل از نمایندگان کلیه اقشار و گرایش‌های اجتماعی که در مبارزه رهایی‌بخش شرکت کرده بودند. در مه ۱۹۴۵ خلق چک دست به قیام زد. به دنبال این قیام، شورای ملی چک قدرت را به دست گرفت. بدین ترتیب حکومت جدیدی برپا شد و حزب کمونیست برای اولین بار در حکومت شرکت کرد. علاوه بر حزب کمونیست، حزب سوسیال دموکرات چکسلواکی و سه حزب دیگر در حکومت شرکت داشتند. کلیه این احزاب قبلا در حکومت بورژوایی شرکت کرده بودند.

حزب کمونیست از ابتدا آگاه بود که قبول برنامه توسط سایر احزاب ـ بخصوص احزاب متعلق به بورژوازی ـ به معنی چشم‌پوشی آن‌ها از منافع خودغرضانه‌شان نیست، بلکه تحت تاثیر چو انقلابی و برای ادامه نفوذ این احزاب روی برخی از اقشار اجتماعی صورت گرفته است. به همین دلیل حزب کمونیست از ابتدا بر ایجاد نهادهای جدید مبتنی بر اصول دموکراسی توده‌ای تاکید داشت. مهم‌ترین این نهادها عبارت بودند از کمیته‌های ملی که نیروهای ضدفاشیست و مبارز رهبری آن را در دست داشتند. این کمیته‌ها در قدرت اجرایی نقش مهمی برعهده گرفتند. در عین حال، سازمان‌های توده‌ای از قبیل جنبش انقلابی سندیکایی، اتحادیه ملی دهقانان، جوانان، زنان و غیره نیز، که کمونیست‌ها در آن نفوذ بسیار داشتند، به عنوان ابزارهای موثر برای جلب اقشار وسیع مردم در جهت

اجرای اهداف حزب کمونیست عمل می‌کردند.

به‌رغم تاکید حزب کمونیست روی گسترش نهادهای دمکراتیک توده ای، نمایندگان بورژوازی در حکومت جبهه ملی خواستار محدود کردن قدرت کمیته‌های ملی و انحلال آن بودند. در نتیجه، تضاد بین بورژوازی و بورژوازی از همان ابتدا آشکار شد. درواقع، تضادهایی که قبلا به واسطه مبارزه ضد فاشیستی به پشت صحنه رانده شده بود، اینک دوباره قد برمی‌افراشت و به مبارزه طبقاتی دامن می‌زد. این مبارزه که اساساً حول فراروبی انقلاب دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی دور می‌زد، مضمون اصلی کلیه رویدادهای ۱۹۴۵ تا ۱۹۴۸ را تشکیل می‌داد. در تمام این سال‌ها، حزب کمونیست سیاست "فشار از بالا" و "فشار از پائین" را به طرزی ماهرانه تلفیق کرد و به پیش برد.

در ژوئن ۱۹۴۵ کمیته‌های ملی به کمک کمیسیون‌های دهقانی، اراضی تصاحب شده توسط دولت را بین دهقانان تقسیم کردند. در ژوئیه همان سال حزب کمونیست خواستار ملی کردن بانک‌ها، شرکت‌های بیمه، معادن، صنایع کلیدی و کلیه کارخانجات دارای بیش از ۵۰ شاغل شد. باآن که در این مرحله، نمایندگان بورژوازی هنوز جرات مخالفت آشکار با پیشنهادات حزب کمونیست را نداشتند، تایید قانون ملی کردن توسط رئیس جمهور ـ که شخصیتی ملی و متمایل به احزاب دست راستی بود ـ تا اواخر اکتبر به طول انجامید.

در اواخر ۱۹۴۵ اختلافات درون جبهه ملی به‌طرز آشکاری شدت می‌گرفت. گرایش به‌راست در احزاب غیرکمونیست تقویت می‌شد و این احزاب بیش از پیش راه دفاع از بورژوازی را در پیش می‌گرفتند. حزب کمونیست که جناح چپ حکومت را نمایندگی می‌کرد، در اصلاحات اقتصادی ـ اجتماعی از حمایت حزب سوسیال دموکرات برخوردار بود. این بدان معنا بود که حزب سوسیال دموکرات در برخی وجوه خود را از حزب کمونیست متمایز می‌کرد و از وی فاصله می‌گرفت.

در مه ۱۹۴۶ انتخابات مجلس برگزار شد در این انتخابات حزب کمونیست ۳۸ درصد کل آرا را در سطح کشور به‌دست آورد. حزب سوسیال دموکرات ۱۲ درصد آرا و احزاب دست راستی روی‌هم ۴۸ درصد آرا را به‌دست آوردند. با آن‌که آرای حزب کمونیست در کل کشور از بقیه احزاب بیشتر بود، اما در برخی مناطق احزاب دست راستی اکثریت آرا را به‌دست آورده بودند. مثلا در منطقه استوا که حزب دموکرات ۶۰ درصد و حزب کمونیست ۳۰ درصد آرا را به‌دست آورده بودند. حزب کمونیست به‌دلیل برخورداری از بیشترین آرا در سراسر کشور، حق انتخاب نخست وزیر را به‌دست آورد و کلنفت گوتوالد ـ دبیرکل حزب ـ به سمت نخست وزیر منصوب شد.

در پاییز ۱۹۴۶ حزب کمونیست خواستار تجدید نظر در اولین قانون اصلاحات ارضی مصوب ۱۹۱۹ شد. رهبران احزاب دست راستی با این خواست مخالفت کردند. اختلاف نظر در حکومت بر سر تجدید نظر در قانون اصلاحات ارضی موجب رادیکال شدن دهقانان و کاهش نفوذ احزاب راست در روستاها شد. حزب کمونیست با بهره‌گیری از این وضع خواهان تقسیم اراضی بیش از ۵۰ هکتار گردید. کشمکش بر سر تجدید نظر در قانون اصلاحات ارضی حدود یک سال طول کشید و سرانجام مجلس تحت فشار توده ای در ژوئیه ۱۹۴۷ در قانون اصلاحات ارضی تجدید نظر به‌عمل آورد.

در سال ۱۹۴۷ خشکسالی شدیدی روی داد و محصول کشاورزی به‌شدت کاهش یافت. این وضع مشکلات ویژه‌ای را پدید آورد. حزب کمونیست برای مقابله با این مشکلات پیشنهاد کرد که از ثروتمندان مالیات خاصی اخذ گردد. نمایندگان احزاب دست راستی با این طرح مخالفت کردند. حزب کمونیست به‌مردم روی آورد و یک جنبش وسیع توده‌ای را در حمایت از طرح خود سازمان داد. سرانجام تحت این فشارها، احزاب دست راستی در اواخر اکتبر ۱۹۴۷ اخذ این نوع مالیات را تصویب کردند.

هرچند بورژوازی در این تجربه شکست خورد، اما موفق شد بلوک ضدکمونیست در درون حکومت را تحکیم نماید. بدین ترتیب بورژوازی امیدوار بود با تحکیم این بلوک، در انتخابات آتی مجلس که قرار بود در ماه مه ۱۹۴۸ برگزار شود، منافع خود را تامین نماید. درعین حال، این تجربه بار دیگر به حزب کمونیست نشان داد

www.iran-archive.com

که حمایت وسیع توده‌های زحمتکش موثرترین ابزار سیاسی وی را تشکیل می‌دهد. بدین‌ترتیب، کلیه احزاب سیاسی به انتخابات آتی مجلس چشم دوخته بودند.

در چنین شرایطی سرنوشت تکامل آتی کشور بیش از پیش به حل مساله قدرت سیاسی ـ به این‌که کدام طبقه به پیروزی می‌رسید، بورژوازی یا طبقه کارگر ـ وابستگی می‌یافت و هر یک از احزاب سیاسی می‌کوشید تا آرای بیشتری را نصیب خود سازد. بدین ترتیب مسایل بلندمدت اهمیت درجه دوم می‌یافت وتاکتیک‌های عاجل از اهمیت برخوردار می‌شد.

در کنار احزاب سیاسی، سازمان‌های توده‌ای نیز در زندگی اجتماعی کشور نقش مهمی بازی می‌کردند. از آن‌جا که اعضای این سازمان‌ها لزوما به احزاب سیاسی وابستگی نداشتند، سمتگیری سیاسی این سازمان‌ها تاحدودی نامشخص بود. البته حزب کمونیست در مهم‌ترین سازمان‌های توده‌ای از حمایت وسیع برخوردار بود، اما احزاب دست راستی نیز در برخی از سازمان‌ها نفوذ داشتند.

در نوامبر ۱۹۴۷ پلنوم کمیته مرکزی حزب کمونیست چکسلواکی برگزار شد. پلنوم به این جمع‌بندی رسید که بورژوازی خود را برای حمله به قدرت توده‌ای آماده می‌کند و می‌کوشد تا قبل از انتخابات، توازن قوا را به‌نفع خود تغییر دهد. حزب راه برون‌رفت از این وضع را در تشکل کلیه نیروهای مترقی چپ کشور و در ایجاد یک بلوک سوسیالیست جدید در حکومت می‌دید. حزب بر این اعتقاد بود که نیروهای مترقی چپ می‌بایست ابتدا عناصر ارتجاعی را در سایر احزاب منفرد ساخته وسپس این احزاب را به سمت خود جلب کنند. رهبری حزب پیشنهاد کرد که در انتخابات آتی لیست مشترکی از کاندیداهای جبهه ملی تهیه گردد. بدین‌ترتیب حزب سیاست متحد ساختن کلیه نیروهای سوسیالیست در چارچوب جبهه ملی را در پیش گرفت.

در اواخر سال ۱۹۴۷ و اوایل ۱۹۴۸ مبارزه سیاسی اساسا حول اجرای اهداف تحقق نیافته برنامه دولت متمرکز بود. یکی از مهم‌ترین این مسایل، تصویب قانون اساسی جدید بود. با آن‌که کمیسیون قانون اساسی مجلس بخش‌هایی از قانون اساسی را تصویب کرده بود، اما بخش‌های اصلی آن از قبیل رابطه بین ملیت‌ها، دستگاه اجرایی دولت، و تعیین نظام اقتصادی نوین مبتنی بر ملی‌کردن صنایع کلیدی و بانک‌ها را هنوز به تصویب نرسانده بود. علت این امر نیز اختلاف نظر اساسی در حکومت بود. به بیان دیگر، مشخص بود که اختلاف نظر مربوط به مسایل جزیی نبوده بلکه مبین دو درک کاملا متضاد است. کمونیست‌ها و سوسیال دموکرات‌ها خواستار آن بودند که قانون اساسی به دستاوردهای حکومت دموکراتیک توده‌ای جنبه قانونی ببخشد. درحالی‌که نمایندگان احزاب دست راستی درصدد بودند برخی از اصول دموکراسی بورژوایی را در قانون اساسی وارد کنند. در نتیجه این اختلاف نظرهای جدی بر سر مسایل اساسی، به‌نظر نمی‌رسید مجلس موسسان موفق شود قانون اساسی جدید را در تاریخ مقرر تصویب کند. بدین‌ترتیب توافق‌هایی هم که در زمینه حقوق کارمندان دولت، آموزش وپرورش، بیمه، مالیات صنعتگران کوچک ومتوسط، وقانون جدید اصلاحات ارضی صورت گرفته بود، با بن‌بست مواجه گردید.

در این میان سرنوشت قانون جدید اصلاحات ارضی وتعدیل حقوق کارمندان دولت از اهمیت بسیار برخوردار بود و می‌توانست نتایج سرنوشت‌سازی را به‌دنبال آورد.

درمورد تعدیل حقوق کارمندان دولت، شورای مرکزی سندیکاها طرحی را به دولت ارایه داد. در هیات دولت کمونیست‌ها از این طرح حمایت کردند، اما اکثریت دولت آن را در ۱۰ فوریه رد کرد. شورای مرکزی سندیکاها بلافاصله این تصمیم را اشتباه خواند و مخالفت خود را با آن اعلام داشت. به ابتکار حزب کمونیست، شورای مرکزی سندیکاها کنگره نمایندگان شوراهای کارخانجات را فراخواند. هدف این کنگره اتخاذ موضع در قبال تعهدات انجام نیافته دولت وتعیین سمت‌گیری آتی جنبش سندیکایی بود.

در ۱۶ فوریه کنفرانس کمیسیون‌های دهقانی نیز تصمیم به فراخوان کنگره کمیسیون‌های دهقانی گرفت. دستور کار این کنگره عبارت بود از درخواست تصویب قانون جدید اصلاحات ارضی و اتخاذ موضع در قبال تعهدات انجام نیافته دولت در امور کشاورزی.

www.iran-archive.com

در جریان تدارک این دو کنگره، فعالیت طبقه کارگر و دهقانان به‌شدت افزایش یافت. یورژوازی که در جریان مباحثات مربوط به حقوق کارمندان در هیات دولت، و مباحثات مربوط به قانون جدید اصلاحات ارضی در کمیسیون دهقانی مجلس موسان موفق شده بود حـــزب کمونیست را منفرد ساخته و نظر خود را پیش ببرد، اکنون تشخیص می‌داد که حزب کمونیست از حمایت وسیع کنگره شوراهای کارخانجات و کنگره کمیسیون‌های دهقانی برخوردار خواهد شد. ضمنا این مساله را نیز تشخیص می‌داد که ممکن است حزب سوسیال دموکرات مانند گذشته در مورد مسایل مشخص اقتصادی به نفع کمونیست‌ها موضع گیری کند. درنتیجه می‌کوشید بحرانی سیاسی پدید آورد. و از این طریق دولت را ساقط کند. برای ایجاد این بحران، ۱۲ وزیر دست راستی در اواخر فوریه به‌طور دسته‌جمعی از کابینه استعفا کردند. اما رئیس جمهور بلافاصله استعفای آن‌ها را نپذیرفت، زیرا این امر مستلزم تشکیل کابینه جدید بدون وزرای دست راستی بود.

حزب کمونیست راه برون‌رفت از این بحران را تشکیل دولت جدید مرکب از کمونیست‌ها و سوسیال دموکرات‌ها می‌دانست. به همین دلیل به حزب سوسیال دموکرات پیشنهاد کرد تا ۴۰ درصد کرسی‌های وزارت را پذیرفته و به اتفاق حزب کمونیست دولت جدید را تشکیل دهد. اما حزب سوسیال دمکرات در مقابله با بحران موضع بینابینی گرفت و ضمن خودداری از استعفای وزرای سوسیال دموکرات و تقبیح وزرای دست راستی، از پذیرش پیشنهاد حزب کمونیست امتناع ورزید. به هرحال، حزب کمونیست با تجهیز توده‌ها موفق شد رئیس جمهور را به قبول استعفای وزرای دست راستی و تشکیل کابینه جدید به نخست وزیری کلمنت گوتوالد ناگزیر سازد. بدین‌ترتیب بحران قدرت با پیروزی طبقه کارگر و زحمتکشان تحت رهبری حزب کمونیست پایان یافت و مرحله گذار از انقلاب ملی ـ دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی با استقرار دیکتاتوری پرولتاریا به فرجام رسید. (۲)

ج ـ اقشارمیانی و آغاز فرایند گذار

چنانکه دیدیم، فرجام پیروزمند انقلاب دموکراتیک و گذار آن به مرحله سوسیالیستی مستلزم حاکمیت پرولتاریاست. حال این سئوال طرح می‌شود که آیا در دوران کنونی، در شرایط تغییر اساسی در آرایش نیروها در عرصه جهانی، در شرایط تحکیم روزافزون مواضع سوسیالیسم جهانی و جنبش بین المللی طبقه کارگر، این امکان وجود دارد که حاکمیتی که دموکرات‌های انقلابی در آن دست بالا را دارند به قدرت برسد و به این ترتیب فرایند گذار توسط یک حکومت انقلابی ـ که طبقه کارگر در آن دست بالا را ندارد ـ آغاز گردد یا خیر.

تجربه انقلاب های دموکراتیک اخیر نشان می‌دهد که چنین امکانی وجود دارد. متاسفانه در برخی از موارد با طرح تجاربی از قبیل الجزایر، سوریه، مصر و... چنین امکانی عملا منتفی شمرده می‌شود و تجاربی نظیر کوبا و نیکاراگوئه به فراموشی سپرده می‌شود. اما تجارب شکست، نافی چنین امکانی نیست. برعکس، این نمونه‌ها موید آموزش لنین در مورد فرجام پیروزمند گذار از انقلاب دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی است. به بیان دیگر، این‌که در این کشورها انقلاب به مرحله بالاتر گذار نکرده، از جمله به‌دلیل آن است که طبقه کارگر موفق به انجام رسالت تاریخی خود نشده و موفق نگردیده است سرکردگی خود را بر انقلاب تامین نماید و انقلاب را به پیش برد. این تجارب نشان می‌دهد در صورتی‌که طبقه کارگر موفق نگردد سرکردگی انقلاب را در دست گیرد، و یا در شرایط کنونی جهان ـ دموکرات‌های حاکم در جهت نزدیکی و پیوند با پرولتاریا و حزب وی حرکت نکنند، انقلاب نیمه تمام و سترون مانده راه شکست را خواهد پیمود. ولی این امر واقعیت پیروزی مرحله ای از انقلاب و حتی پیشرفت آن تا حدودی معین را نفی نمی‌کند.

به گمان من نفی این امکان ناشی از کم بها دادن به دو عامل است،

۱ ـ گرایش ضد سرمایه‌داری اقشار میانی

۲ ـ پیوند موجود بین انقلاب رهایی‌بخش ملی با سایر گردان‌های روند واحد انقلابی جهانی.

www.iranarchive.com

در مورد عامل اول، تجربه نشان داده که حضور و گسترش شعارها و خواست های ضد سرمایه داری در انقلاب دموکراتیک تنها به طبقه کارگر محدود نمی‌شود، هرچند تنها طبقه کارگر آگاه و متشکل خواستار محو کامل نظام سرمایه داری و قادر به انجام این رسالت تاریخی است. که. پروتئس هنگام جمع بست تجارب جنبش های رهایی بخش به این "مساله مهم" اشاره می‌کند که "تعادل میان سرمایه داری و دموکراسی که هم زمان با هم تغییر می‌یابد، به معنی تناسب میان سوسیالیسم و دموکراسی است. اگر دگرگونی های دموکراتیک اکنون می‌توانند راه را برای تکامل سوسیالیسم هموار سازند (که این کار را هم می‌کنند)، و نه تنها در یک مدت زمان طولانی، نه در عرصه تاریخی-جهانی، بلکه بطور بلاواسطه، این امر متضمن نزدیکی هدف های دموکراتیک و سوسیالیستی و نزدیکی آن نیروهای اجتماعی است که بر اساس یک کارپایه دموکراتیک عمل می‌کنند." (۲۲)

چنان که در بخش اول مقاله گفته شد، درهم تنیدگی سرمایه داری وابسته در کشورهای روبه رشد با امپریالیزم جهانی، وظایف رهایی ملی و رهایی اجتماعی در این کشورها را به یکدیگر پیوند می‌دهد. درنتیجه، خواست های ضد امپریالیستی- که منحصرا به طبقه کارگر محدود نمی‌شود- تا حدودی معین علیه نظام سرمایه داری نیز جریان می‌یابد. در انقلاب بهمن ما به خوبی شاهد این درهم تنیدگی و طرح خواست های ضدسرمایه داری نه تنها از جانب طبقه کارگر بلکه از ناحیه سایر اقشار اجتماعی نیز بودیم. تمایل وسیع توده ها به تحقق این خواست ها یکی از عوامل انجام اقداماتی از قبیل ملی کردن بانک ها، شرکت های بیمه و بخشی از صنایع بزرگ بود.

در مورد عامل دوم نیز باید گفت که امروز در جنبش جهانی کمونیستی از این موضوع به مثابه امری بدیهی سخن می‌رود که پیوند میان انقلاب های رهایی بخش با سایر گردان های روند واحد انقلابی جهانی تاثیری عمیق در مضمون و دورنمای این انقلاب ها دارد. البته از این پیوندها نمی‌توان و نباید انتظار معجزه داشت. برقراری و تحکیم این پیوندها به تنهائی فراروبی انقلاب دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی را تضمین نمی‌کند. اما این پیوندها در پیشبرد موفقیت آمیز تلاش کشورهای روبه رشد برای دست یابی به استقلال اقتصادی از اهمیت بسیار برخوردار است. این موضوع در ویرایش نوین برنامه ح. ک. ا. ش. به بهترین نحو بیان شده است، "هر خلقی شالوده های مادی و فنی ساختمان جامعه نوین را عمدتا با تکیه بر مساعی خویش ایجاد می‌کند و در راه ارتقا رفاه وسطح فرهنگ توده ها می‌کوشد." (۲۳) تنها در این صورت است که کمک های مادی و غیرمادی کشورهای سوسیالیستی به این کشورها می‌تواند ثمربخش باشد.

احمد

منابع

۱ـ "قدرت حیات تاکتیک های انقلابی لنین" انقلاب و سوسیالیسم ـ شماره ۱۷، ص ۱۱

۲ـ "ساخت اقتصادی ایران"، ص ۷۶

۳ـ مرکز آمار ایران، "آمار کارگاه های کوچک صنعتی شهری، سال ۱۳۵۵

۴ـ ساخت اقتصادی ایران، ص ۲۱۹

۵ـ اطلاعات، ۱۰ دی ۱۳۶۵

www.iran-archive.com

۶ـ از "گزارش داخلی رژیم"
۷ـ از "نتایج آماری مشخصات پایه ای کارگاه‌های کشور در جامعه شهری"، کیهان، ۲۷ اسفند ۱۳۶۵
۸ـ "گزارش داخلی رژیم"
۹ـ همان جا
۱۰ـ بانک مرکزی، "بررسی تحولات اقتصادی کشور بعد از انقلاب"، ص ۵۷۵ و ۵۷۷
۱۱ـ و. ای. لنین، "سوسیال دموکراسی و دولت موقت انقلابی"، انقلاب و سوسیالیسم ـ شماره ۱۶، ص ۱۱
۱۲ـ و. ای. لنین، "دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک"، منتخب آثار یک جلدی به فارسی، ص ۲۴۲
۱۳ـ همان جا، ص ۲۵۷
۱۴ـ همان جا، ص ۲۶۸
۱۵ـ "سوسیال دموکراسی و دولت موقت انقلابی"، انقلاب و سوسیالیسم شماره ۱۶ ـ ص ۱۲ـ۱۱
۱۶ـ دو تاکتیک، همان جا، ص ۲۷۴
۱۷ـ "روش سوسیال دموکراسی نسبت به جنبش دهقانان"، منتخب آثار یک جلدی، ص ۲۹۲
۱۸ـ "دو تاکتیک" همان جا، ص ۲۴۵
۱۹ـ همان جا، ص ۲۵۸
۲۰ـ "منتخب آثار کلمنت گوتوالد"، پراگ، ۱۹۸۱، ص ۸ (متن فرانسه)
۲۱ـ این قسمت با مراجعه به "تاریخ مختصر حزب کمونیست چکسلواکی"، چاپ دوم، پراگ، ۱۹۸۵ ـ "فوریه ۱۹۴۸ در چکسلواکی"، پراگ، ۱۹۸۴ ـ دایره المعارف بزرگ شوروی تهیه شده است.
۲۲ـ ک. برونتنس، "انقلاب های رهایی بخش ملی دوران معاصر"، جلد اول، ص ۱۵۱
۲۳ـ برنامه ح. ک. ا. ش. ۰، ویرایش نوین، ص ۷۲ (متن انگلیسی).

www.iran-archive.com